



تقابل حق و باطل در ادوار تاریخ

تقابل حق و باطل در ادوار تاریخ

سخنرانان

دکتر محمدهادی همایون، محمود مطهری‌نیا

پژوهشکده مطالعات میان‌رشته‌ای فرهنگ



پژوهشکده فرهنگ
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



تقابل حق و باطل در ادوار تاریخ

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

سخنرانان: دکتر محمدهادی همایون - محمود مطهری‌نیا

ویراستاران ادبی: حبیب راثی تهرانی، انسیه محمودی

صفحه‌آرا: حسین آذری

نوبت چاپ: اول - اردیبهشت ۱۳۹۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۲۰۰ ریال

چاپخانه: عترت چاپ

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است.

در صورت تخلف پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران، پایین‌تر از میدان ولیعصر (عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

صندوق پستی ۶۲۷۴ - ۱۴۱۵۵ تلفن ۸۸۹۱۹۱۷۷، دورنگار ۸۸۸۹۳۰۷۶ Email: Nashr@ricac.ac.ir

فهرست

نوید منجی آخرالزمان در ادوار تاریخ

۹/دکتر محمدهادی همایون.....
۱۱آفرینش و مهدویت.....
۲۳خلقت حضرت آدم(ع).....
۲۷حضرت نوح (ع).....
۳۱حضرت ابراهیم (ع).....
۳۸خاندان ابراهیم (ع).....
۳۹فرزندان یعقوب یا بنی اسرائیل.....
۴۰بنی اسرائیل در مصر.....
۴۶حضرت موسی(ع) در مدین.....
۵۲بنی اسرائیل در فلسطین.....
۵۵بنی اسرائیل پس از موسی(ع).....
۶۳حزب شیطان.....
۶۸یهودیان و تاریخ اسلام.....
۷۷ائمه(ع) پس از عاشورا.....
۸۱عصر غیبت.....
۸۴نهضت مدرن علمی.....
۸۷انقلاب اسلامی و تأثیرات بین‌المللی آن در راستای ظهور.....
۹۶اقدامات حزب شیطان در دوره مدرن.....

گذری بر فواید گفتگو درباره امام عصر(ع)

- ۱۰۱/محمود مطهری نیا.....
- ۱۰۴..... رویکردهای مختلف نسبت به مهدویت.....
- ۱۰۶..... نسبت عقل با موضوع مهدویت و پیش‌بینی آینده جهان.....
- ۱۰۷..... آینده انسان و جهان از دیدگاه‌های مختلف.....
- ۱۱۱..... درس‌هایی پس از سقوط مارکسیسم.....
- ۱۱۶..... پایان‌بخش تمام بحران‌ها.....
- ۱۱۸..... جهان پس از ظهور حضرت حجت(ع).....
- ۱۲۰..... تحولات عصر ظهور در عرصه مدیریت و کار.....
- ۱۲۱..... فواید گفتگو و پژوهش در مورد امام زمان(ع).....
- ۱۲۱..... - زمان‌شناسی و تعیین مسیر برای رسیدن به هدف.....
- ۱۲۲..... - داشتن حجت موجه و میزانی برای اعمال زندگی روزمره.....
- ۱۲۳..... - همجنس شدن با مردم دوره ظهور در دوره غیبت.....
- ۱۲۴..... - آمادگی برای رویارویی با فتنه‌های آخرالزمان.....
- ۱۳۰..... - توسل به امام زمان(ع) در مصائب و مشکلات و صبر در برابر سختی‌ها.....
- ۱۳۱..... - صحبت از امام زمان(ع): پاسداری از میراث شیعه و انتقال آن به آیندگان.....

سخن ناشر

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در راستای اهداف و وظایف خود اقدام به برگزاری نشست‌هایی با موضوع‌های مختلف در حوزه فرهنگ، هنر و ارتباطات می‌نماید تا از این رهگذر فضای گفت‌وگو و تبادل نظر میان نخبگان فرهنگی کشور، نقد و بررسی مسائل و مشکلات مبتلابه جامعه فراهم آید.

نوشتار پیش‌رو، نتیجه مجموعه نشست‌های کارگاه معرفت امام زمان (ع) است که با عنوان «تقابل حق و باطل در ادوار تاریخ» با سخنرانی دکتر محمدهادی همایون و محمود مطهری‌نیا از طرف گروه مطالعات راهبردی مهدویت پژوهشکده مطالعات میان‌رشته‌ای فرهنگ برگزار شده است.

یادآوری می‌شود، موضوعات مطرح شده از سوی سخنرانان، لزوماً منعکس‌کننده دیدگاه‌های پژوهشگاه نیست.

نوید منجی آخرالزمان در ادوار تاریخ

دکتر محمدهادی همایون^۱

توجه به رویدادهای تاریخی ماه‌های قمری نشان می‌دهد که چگونه ایام قدر می‌تواند خودسازی، سیر و سلوک و مسائل اخلاقی و عرفانی را در نهاد انسانی جامعیت ببخشد.

ظاهراً اوج خودسازی در جریان شب‌های قدر اتفاق می‌افتد. بعد از ماه مبارک هم به نظر می‌رسد یک ماه استراحت داریم. یعنی بعد از همه جریان‌های خودسازی، ماه شوال، ماه استراحت است. بعد، دوباره از ذی‌القعدة شروع می‌شود و جالب این است که از ولادت حضرت معصومه(س)، جشن‌های مربوط به فرزندان حضرت موسی بن جعفر(ع) آغاز می‌شود.

شاید یکی از ویژگی‌های مشترک همه این بزرگواران، تأکید بر روی موضوع ایران، هجرت به ایران، دفن و شهادت در ایران و اتفاق‌های دیگری باشد که ما تازه می‌فهمیم چرا مهم است؟ سپس وارد ماه ذی‌الحجه می‌شویم.

۱. عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (ع)

ماه ذی‌الحجه، ماه ارزشمندی است و باید قدر آن را بدانیم. دهه اول ذی‌الحجه دهه بسیار مهمی است، ان‌شاءالله همگی به خواندن نماز و «واعدنا»^۱ مقید خواهیم بود. این دهه آغاز چله‌نشینی است البته نه به معنای چله‌نشینی که امروزه بعضی‌ها توصیه می‌کنند، بلکه ۴۰ روز با خودمان عهد کنیم که روی یک صفت پسندیده یا ترک یک صفت ناپسند متمرکز باشیم و این دو ۴۰ روز یعنی از دهه اول ذی‌الحجه تا عاشورا و از عاشورا تا اربعین را قدر بشناسیم. اگر بتوانیم از این دو چله بهره ببریم، بسیار مهم است و کسانی که به حج مشرف می‌شوند، امسال موضوع حج با اتفاق‌هایی که در منطقه می‌افتد، موضوع مهم‌تری شده است. سپس محرم و صفر می‌آید و باب رحمت سیدالشهدا (ع) برای خودسازی باز می‌شود. بعد از محرم، صفر و عزاداری‌ها، دوباره ایام ربیع را داریم، ربیع‌الاول و ربیع‌الثانی و جشن‌هایی که دارد. بعد وارد دوران شهادت و ولادت حضرت زهرا(س) می‌شویم تا برای ماه رجب آماده شویم. بعد از آن هم مقدمات آمادگی درک لیالی قدر است. حافظ چه زیبا می‌گوید:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود

وین بحث با ثلاثه غسله می‌رود

به‌ظاهر اعتقاد داشتند که اگر روزی سه پیمانه شراب (ثلاثه غسله) بخورند، معده پاک می‌شود یعنی هر چه آلودگی در آن است از بین می‌رود. برخی این ثلاثه غسله را ایام فروردین، اردیبهشت و خرداد تلقی می‌کنند که به نسبت طبیعت درست است، ولی واقعیت آن همین سه ماه مبارک رجب، شعبان و رمضان است. ثلاثه غسله‌ای که همه گناهان را به‌طور کامل می‌شوید. ان‌شاءالله در لیالی قدر بتوانیم پاک شویم و هر چه حاجت داریم

۱. مراجعه به مفاتیح‌الجنان

از خدا بگیریم. پس نکته اول این است که، ماه مبارک ذی‌القعدة آغاز یک سال جدید است و وارد ایام مبارکی می‌شویم.

آفرینش و مهدویت

ما نباید اول جهان و خلقت را آن‌طوری که در ذهنمان است به آخر خلقت پیوند بزنیم.

آخرالزمان حکومتی برپا می‌شود که ما در سایه آن حکومت، حجاب‌ها را کنار می‌گذاریم و همه به ملکوت عالم می‌رسیم و در ملکوت عالم، اتفاق‌هایی که می‌خواهیم با آن کم‌کم شروع کنیم و کار انجام دهیم، بدون زمان حضور دارند. اصل جریان این است که قرار بود انسان روی زمین بیاید و این حکومت را برپا کند و به صورت تدریجی رشد نماید. انسان‌ها می‌توانند در این فاصله با تبعیت از انبیا، تلاش کنند تا آن حکومت شکل بگیرد و در سایه آن حکومت، یک جریان جهانی کلی متأثر از آن به جریان افتد و نهایتاً با همان تعبیری که گفته شد وارد عرصه قیامت شویم. طبیعی است که شیطان از روز اول با فهم این مسائل و شرایط مقابله می‌کند که نباید آن‌را فراموش کنیم.

ابتدا باید دانست، علت مخالفت شیطان چیست؟ شیطان خیلی بیشتر از الان ما می‌فهمید که واقعیت چیست؟ هم آدم را می‌شناخت هم اتفاق‌ها را می‌دانست، در واقع به‌خاطر مقام و جایگاهی که داشت واقعیت‌های ملکوت عالم را درک می‌کرد. در واقع شیطان خودش را در جمع ملائکه جا زده و به‌عنوان یک جن این قدر به ملائکه نزدیک شده بود که ملائکه نمی‌دانستند او جن است و فرشته نیست. منافقانه میان آن‌ها زندگی می‌کرد تا اینکه

نفاقش با خلقت آدم آشکار شد. جا دارد بپرسیم با وجودی که علم و اطلاعات داشت، چرا این‌طور شد؟ آیا از سر جهل بود؟ تصور ما این است که معمولاً در تاریخ، بسیاری از کسانی که دچار مشکل شدند از سر جهل بوده ولی واقعیت این است که شیطان به اتفاق‌هایی که می‌افتد و مسائلی که وجود دارد، علم داشت. موضوعی که قرآن کریم هم ذکر می‌کند، این است که شیطان از سر استکبار مخالفت کرد. آدم‌ها به طمع همین جریان سه‌گونه هستند. یک عده هستند که علم دارند، حق طلب هستند و دنبال حق هم می‌روند؛ آن‌ها مؤمنان خالصی هستند که ان‌شاءالله در آخرالزمان هم جزء هسته مرکزی یاران حضرت خواهند بود. گروه دیگر، حق طلب‌اند ولی به دلیل اینکه باطل در لباس حق رفته، دچار اشتباه شده‌اند. طبیعی است آن روزی که پرده‌ها کنار می‌رود و حق در قامت رسای خود، نمایان می‌شود و باطل عریان یک طرف می‌ایستد و خودنمایی می‌کند، آن‌ها سراغ حق می‌روند. «و ببینی مردم، گروه‌گروه وارد دین خدا می‌شدند.»^۱ فوج فوج، گروه‌گروه برمی‌گردند. کسانی که فهمیده‌اند، اشتباه کردند و به نیت و طلب حق، به اشتباه دنبال باطل رفتند از ادیان، مذاهب، فرقه‌ها، سلیقه‌ها، اعمال و رفتارشان برمی‌گردند.

گروه مقابل، دشمن‌های اصلی حضرت بوده که کم تعداد هستند. آن‌ها از سر جهل دشمنی نکرده‌اند بلکه علم هم دارند. شاید بیشتر از ما هم بدانند که در دنیا چه اتفاقی می‌افتد و از سر علم و استکبارشان، مقابل حضرت ایستادگی کنند. با جریان ظهور، از لحاظ علم و آگاهی، اتفاقی

۱. وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (نصر/۲)

برای این‌ها نمی‌افتد، چون از قبل می‌دانستند که این اتفاق‌ها رخ می‌دهد و برای همین هم مقابله می‌کنند. وقتی ظهور پیش بیاید مردمی که نمی‌دانستند و از سر جهل در گروه باطل بودند، به گروه حق ملحق می‌شوند، ولی آنهایی که علم داشتند، همچنان به استکبار خویش ادامه خواهند داد. جنگ نهایی و اصلی در واقع بین این دو گروه است، یعنی یاران امام و گروه اندک مستکبرانی که داستان ظهور را، از لحاظ علمی می‌دانند ولی همچنان بر استکبار خود پافشاری می‌کنند و این برخلاف چیزی است که دشمنان ما تصویر می‌کنند که یک جنگ جهانی آرماگدونی در پیش داریم، چند میلیارد آدم باید در آن کشته شوند و این با سلاح‌های ساده امروزی ممکن نیست. پس باید یک بمب اتمی باشد. یعنی ایران که انرژی هسته‌ای دارد، می‌خواهد بمب اتمی برای جنگ آرماگدون درست کند که چند میلیارد کشته دارد و تنها گروه کوچکی از پیروان حضرت مسیح(ع) توسط نزول و هبوط خود حضرت نجات می‌یابند. این گروه را بر کشتی فضایی سوار می‌کند و بالا می‌برد، از آن بالا آن‌ها صحنه جنگی را که انسان‌ها روی زمین برپا کرده‌اند، نگاه می‌کنند. زمانی که انسان‌ها همدیگر را کشتند، این گروه روی زمین می‌آیند و حکومت خودشان را به‌عنوان قوم برگزیده خداوند آغاز می‌کنند. این مسأله نشان‌دهنده این است که آن‌ها چقدر از جنگ می‌ترسند و این قدر ترسو هستند، که حتی در اسطوره‌ها و اعتقادات خویش هم حاضر نیستند، جنگ کنند. یعنی بالا می‌روند و نگاه می‌کنند، که ما جنگ کنیم، کشته شویم و تمام شود. آن وقت آن‌ها پایین بیایند و حکومت کنند. حکومت بی‌جنگ می‌خواهند، در صورتی که عزت زیر سایه شمشیرهاست. اگر قرار است که این اتفاق بیفتد راهش همین است و این گروه، گروه

بسیار کمی هستند، عرصه آخرالزمان آن‌طوری که ما می‌فهمیم عرصه جنگ‌های گسترده نیست. آن چیزهایی که در روایت داریم، بیشتر جنگ‌های نزدیک ظهور است. اما به نظر نمی‌رسد که جریان ظهور، این‌گونه باشد. شهر مکه بدون خونریزی فتح می‌شود. وقتی سپاه حضرت و یاران خراسانی وارد عراق می‌شوند، با ایشان بیعت می‌کنند و سفیانی فرار می‌کند. بعد جنگ با ترک و نهایتاً جنگ با یهود را در آن منطقه داریم. جنگ با یهود، جنگ اصلی است که در روایت هم گفته شده است. آن جنگ، جنگ شدیدی است و همه کائنات از ابر و باد و مه و خورشید و فلک و امدادهای غیبی درکارند، این جنگ ان‌شاءالله به نفع حضرت به پایان رسد.

شیطان همه این وقایع را می‌داند و از سر استکبار مخالفت کرد. داستان از همان روز شروع می‌شود. از آن روزی که به شیطان گفتند بر آدم سجده کن و در روایات آمده است که در جبین آدم، نور اهل بیت (ع) را دید و فهمید که داستان چیست و می‌دانست که اگر این آدم پا روی زمین بگذارد، چه به‌عنوان شخص آدم و چه به‌عنوان کلیت انسان، می‌تواند به مراحل و مدارج بالایی برسد. او انسان کامل را دید در نتیجه مقابله و استکبار کرد و گفت: من این کار را نمی‌کنم و تا یوم یبعثون، یعنی تا آخرین روز، تا قیامت کبری مهلت خواست، ولی آن مهلت را به او ندادند. «فرمود: تو از مهلت یافتگانی (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز و وقت معینی».^۱ در دو روایت آمده است: «یوم الوقت المعلوم» روز ظهور است و در روایت دیگر است که شیطان مثل گوسفند ذبح می‌شود. ممکن است برای ما کمی عجیب و غریب باشد که مثلاً سر شیطان را که جن است ببرند؟ و بعد

۱. قَالَ فَأَنَّى مِنَ الْمُنْظَرِينَ - إلی یومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (الحجر / ۳۷ و ۳۸)

از اینکه دیگر شیطان نباشد ما باید بدون شیطان چکار کنیم؟ خیلی مشکلی ندارد، نفسمان هست که برای رشد خوب کمک کند و واقعیت هم همین است. در آن زمان «فاستبقوا الخیرات» اتفاق می‌افتد و «سابقو و سارعو» که هر دو را در قرآن داریم بعد از شیطان است. یعنی تا حالا سردرگمی و دور زدن خودمان بوده است، بعد از آن که راه را پیدا کنیم، با سرعت پیش می‌رویم و راه همواره باز است و ادامه دارد. ان شاء الله بدون حضور شیطان این راه را ادامه خواهیم داد.

این ماجرا هم نشان می‌دهد، کارکرد شیطان پیش از اینکه مربوط به جریان فردی رشد انسان‌ها باشد، مربوط به حکومت است. زمانی که ظهور اتفاق می‌افتد و حکومت شکل می‌گیرد، کار شیطان تمام شده و دیگر نیازی به حضور شیطان نیست. شیطان به دست مبارک امام(ع) و در بعضی روایات داریم به دست حضرت عیسی مسیح(ع) یا یاران حضرت، ذبح می‌شود. خلاصه اینکه شیطان به هر شکل کشته می‌شود. نشان می‌دهد که در تقدیر خداوند مهلت شیطان تا روز ظهور بوده است، چرا؟ چون در روز ظهور تمام امید و آرزوهای شیطان از دست می‌رود، ناله‌ای می‌زند و تمام می‌شود و دیگر کارکردی ندارد.

بنابراین کارکرد واقعی شیطان، مربوط به جریان پیشگیری از حکومت جهانی بوده است. حکومت جهانی که تشکیل شود دیگر شیطان کارکردی ندارد. پس باور کنیم موضوع، حکومت جهانی است که موضوع بسیار مهمی است و از آن طرف شیطان با این جریان مقابله می‌کند. تصویری که ما فکر می‌کنیم شیطان آمده، فقط موقعی که ما نماز می‌خوانیم حواسمان را پرت کند و نگذارد تمرکز کنیم، یا موقعی که می‌خواهیم صدقه دهیم، ما را از صدقه

دادن منع کند و از فقر بترساند. این‌ها درست است، ولی به‌نظر می‌رسد کارکرد اصلی شیطان مربوط به جلوگیری از جریان حکومت جهانی باشد. اگر قرار بود شیطان تک‌تک ما را فریب دهد، نیاز به ذریه داشت تا هر یک از ذریه‌اش را مأمور یکی از ما کند، مثل اینکه می‌گویند زاد و ولدش از ما بیشتر است یعنی هر دو تا از آن‌ها برای یکی از ما کار می‌کنند، ما را تحریک و منحرف می‌کنند تا حواس‌ها را پرت کنند، فریبمان دهند و منحرفمان کنند.

ما دو خط موازی داریم که یکی خط اصیل جریان انبیاء است. انبیاء پی‌درپی آمده‌اند، «آری، امت‌هایی را پس از نوح پدید آوردیم و فرستادگان خود را پیاپی به‌رسالت فرستادیم. هرگاه برای راهنمایی امتی پیامبر آنان آمد، او را دروغگو شمردند. ما نیز آن امت‌ها را یکی پس از دیگری آورده و به‌وسیله عذاب هلاکشان ساختیم و از آنان چیزی باقی نگذاشتیم جز این‌که آن‌ها را داستان‌هایی بر سر زبان‌ها نهادیم. پس دوری از رحمت خدا بر مردمی باد که ایمان نمی‌آورند.»^۱

ظهور انبیاء پشت سر هم است یعنی هنوز اثر پیام پیامبر قبلی از بین نرفته، خداوند بر خودش فرض می‌داند که پیامبر بعدی بیاید. هیچ‌وقت در تاریخ بین پیامبران فاصله نبوده است و همیشه یک جایی این اتصال برقرار بوده تا پیامبران بیایند کار یکدیگر را تکمیل کنند، پیام را به روز برسانند و این اعتقاد ما در مورد پیامبران است.

شیطان هم مقابل این جریان قد علم کرده و گفته است: «ابلیس گفت: پس بدین سبب که مرا گمراه ساختی، من هم بر سر راه راستی که آدمیان را

۱. ثُمَّ أَرْسَلْنَا تَرْكُلًا مَّا جَاءَ أَنَّهُ رَسُولُهَا كَذِبًا فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَا هُمُ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (المؤمنون/ ۴۴)

به تو می‌رساند می‌نشینم تا آنان را از آن منحرف سازم.^۱ سر راه صراط مستقیم می‌نشینم و نمی‌گذارم این اتفاق بیفتد.

«صراط مستقیم» چیست؟ اولاً در روایت داریم که صراط مستقیم امیرالمؤمنین (ع) و موضوع ولایت است. ثانیاً آیات سوره حمد نشان می‌دهد که آنجا صراط مستقیم، خود خداوند است. زمانی که می‌گوییم «صراط المستقیم»، همانجا می‌گوییم «صراط الذین أنعمت علیهم»، یعنی کسانی که به آن‌ها نعمت دادی، «غیرالمغضوب علیهم»، یعنی نه کسانی که غضبشان کردی، «والضالین»، نه کسانی که گمراه شدند؛ این یک نوع قرائت آیه است. در تفاسیر، یک نوع قرائت دیگر این است که راه کسانی که به آن‌ها نعمت دادی ولی غضبشان نکردی یعنی «غیرالمغضوب» را بچسبانیم به «أنعمت علیهم»، کسانی که خداوند به آن‌ها نعمت داد. بنابراین این‌گونه خداوند نعمت می‌دهد که اگر ناسپاسی و کفران نعمت کنیم، خداوند غضب می‌کند و اگر ناسپاسی و کفران نعمت نکنیم و شکر کنیم، نعمت اضافه می‌شود.

شکر نعمت، نعمت افزون کند

کفر نعمت از کفت بیرون کند

تنها مصداق قرآنی آن در مورد اقوام یا قومی است که خداوند به آن‌ها نعمت داد، اما آن‌ها کفران نعمت کردند و مورد غضب خداوند واقع شدند؛ «بگو: اگر ایمان به خدا و کتاب‌های آسمانی از نظر شما بد است آیا می‌خواهید شما را به چیزی که فرجامش نزد خدا بدتر از این است آگاه کنم؟ آنان کسانی‌اند که خدا لعنتشان کرده و بر ایشان خشم گرفته و برخی

۱. قالَ قَيْمًا أَعُوذُنِي لَأَقْدُنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (الأعراف / ۱۶)

از آنان را به بوزینه‌ها و خوک‌ها مبدل ساخته و کسانی‌اند که طاغوت را پرستیده‌اند. اینانند که جایگاهی بدتر دارند و از راه راست گمراه‌ترند و اینان از گروه شما نیستند و سزاوار است که از آنان ناخشنود باشید نه از کسانی که به خدا و کتاب‌های آسمانی ایمان آورده‌اند.^۱

خداوند از آن‌ها قرده و خنازیر درست کرد و آن‌ها را مسخ کرد، آن‌ها قوم بنی اسرائیل و قوم یهود هستند. این همان حکایت و داستانی است که ما داریم، یعنی می‌گوئیم ان‌شاءالله خداوند ما را به صراط مستقیم هدایت کند نه صراط این‌ها یعنی صراط یهودی‌ها، اسرائیلی‌ها و به تعبیر امروز ما صهیونیست‌ها.

اینها چه کسانی‌اند که در صراط حزب شیطانی نیستند؟ حزب الهی‌ها، همان‌هایی که ما با آیات دیگر به آن‌ها خواهیم رسید. آن‌ها ایرانی‌های آخرالزمان هستند که مقدمات ظهور را فراهم می‌کنند. روزی ۱۰ بار در نمازهای یومیه از خداوند می‌خواهیم که خدایا ما را جزء ایرانی‌های آخرالزمان و کسانی که مقدمات ظهور را فراهم می‌کنند قرار بده و راهمان را از راه این صهیونیست‌ها و ادیانی که به واسطه صهیونیست‌ها منحرف شدند جدا کن. «آن کسانی که به آن‌ها نعمت می‌دهد کفران نعمت نمی‌کنند»، ان‌شاءالله همین وصف در مورد ما صادق باشد و نعمت ولایت را که خداوند به ما داده، همین اصل، موضوع صراط مستقیم است، قدر بدانیم. پشت ولایت هستیم تا آن روزی که کار را به آخر برسانیم و باید برسیم. مأموریت ماست که اگر ما این کار را نکنیم، خداوند هم هیچ تعهدی به ما نداده است.

۱. قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ دَالِكُمْ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَۃَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ (المائدة / ۶۰)

قاعدتاً اگر شما کفر ورزید، قوم دیگری می‌آیند «آنان کسانی بودند که کتاب آسمانی، داوری و نبوت به ایشان دادیم. ای پیامبر، اگر این مردم به آنچه به پیامبران داده‌ایم کافر شوند، غم مدار، زیرا گروهی را بر آن گمارده‌ایم که هرگز به آن کافر نمی‌شوند.»^۱ افراد دیگری می‌آیند که این هم باز در شأن ایرانی‌های آخرالزمان است که کافر نیستند و این‌کار را انجام می‌دهند. ان‌شاءالله ما آن ایرانی‌های آخرالزمان باشیم که این‌کار را انجام می‌دهند. شیطان روز اول گفته است که می‌خواهم مقابل این جریان بایستم. یعنی فرض کنید یک سلسله جریان انبیا می‌آیند و تا آخرالزمان جلو می‌روند که به قیام آخرالزمانی ایرانی‌ها و به ظهور متصل گردند. شیطان گفته مقابل کل این جریان ایستادگی می‌کنم.

همچنین بحث‌هایی در مورد قدرت، تجسید و تجسم شیطان داریم. مخصوصاً در چند سال اخیر که فیلم‌هایی مربوط به شیطان در ماه مبارک نمایش داده شده است. به نظر بنده اگر به این بحث‌ها دامن زده شود، خوب است. زیرا تحقیقات ما درباره شیطان بسیار اندک است. علی‌رغم تأکید زیاد قرآن کریم در مورد شناختن شیطان، ما این «عدو مبین» را کم شناخته‌ایم. تصور ذهنی ما از شیطان یک موجود فانتزی است. یعنی وقتی که ما درباره آن حرف می‌زنیم، او را جدی نمی‌گیریم. البته نباید از شیطان بترسیم چون بی‌ارزش و کوچک است ولی دشمن را هم نمی‌توان حقیر و بیچاره شمرد. دشمن، دشمن است، عدو مبین است و از هر جایی هم که بتواند ضربه می‌زند. «ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را بفریبد همان‌گونه

۱. اَلَيْكَ الْاٰدِيْنَ اٰتَيْنَاهُمْ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَ وَالتَّوْبَةَ فَاَنْ يَّكْفُرُ بِهَا هُوْلًا فَعَدُوْا كُنٰنِيْهَا فَوَيْلٌ لِّمَا يَكْفُرِيْنَ (الانعام/ ۸۹)

که پدر و مادر شما را با نیرنگ از آن بهشت بیرون کرد در حالی که جامه آن دو را از تنشان بیرون می‌آورد تا شرمگاه‌هایشان را به آنان بنمایاند. همانا او و گروهش شما را از جایی که آنان را نمی‌بینید، می‌بینند. به یقین ما شیطان‌ها را سرپرست کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند.»^۱ این شیاطین از جایی ما را رصد می‌کنند و می‌بینند، در حالی که ما آن‌ها را نمی‌بینیم، در نتیجه خطرناک هستند و باید حواسمان را جمع کنیم.

موضع شیطان، قدرت او و همه این موارد را در یک جمله عرض کنم؛ باید بدانیم شیطان جزئی از نظام خلقت است نه آن‌گونه که بعضی معتقد به ثنویت هستند. اعتقادات، پیام این‌ها یا فیلم‌های هالیوودی ما را به این سمت می‌کشاند که شیطان قدرتی مستقل از قدرت خداوند دارد و می‌تواند در مقابل دستگاه خداوند دکان دیگری برای خودش داشته باشد، این‌گونه نیست. از طرفی، این را هم بگویم که شیطان هیچ کاری نمی‌کند، این‌گونه درست نیست. به میزانی که خداوند اجازه بدهد یا ما خودمان با اعمال خودمان اجازه ورود شیطان به زندگی‌مان را بدهیم، شیطان جلو می‌آید و هر چه ما عقب برویم، او بیشتر جلو می‌آید. این کار را انجام می‌دهد و خیلی کارهای دیگری هم می‌تواند انجام دهد. نه اینکه فکر کنیم قدرتش خیلی محدود است. شاهد بر این مطلب، داستان حضرت ایوب در قرآن است که شیطان کارهای بسیاری کرد. فقط وسوسه نبود و همه آن بلاها را حضرت ایوب به شیطان نسبت می‌دهد. «ای پیامبر، بنده ما ایوب را یاد کن، آنگاه که پروردگارش را ندا داد که: شیطان مرا رنج داده و به من گزند رسانده

۱. يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ يَتَزَعُ لَكُمْ لُبْسًا مِنَ الْجَنَّةِ لِيَفْتِنَكُمْ بِهِ وَإِنَّ يُكْرَمُ عَلَى السَّيِّئِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْكَافِرَاتِ وَالْمُؤْمِنَاتِ السَّالِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْكَافِرَاتِ وَالْمُؤْمِنَاتِ السَّالِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْكَافِرَاتِ وَالْمُؤْمِنَاتِ السَّالِمَاتِ
جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ آوِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف / ۲۷)

است.^۱ برای ما این مهم است که می‌خواهیم با تأمل و تدبّر بیشتر تقابل دو خط موازی را که در تاریخ جلو رفته‌اند، پیگیری نماییم. در این جریان، اصالت با جریان حق است و این مطلب بسیار مهم است. بعضی مواقع وقتی از قدرت صهیونیست‌ها، قدرت شیطان و یا کارهایی که انجام داده‌اند صحبت می‌کنیم، همه وحشت می‌کنند و می‌گویند چقدر آن‌ها آدم‌های جدی، منظم و سازمان‌دهی شده‌ای هستند. مثلاً اگر آن‌ها این کار را می‌کنند پس دیگر کاری از ما بر نمی‌آید، اما واقعیت این است که این‌گونه نیست و همیشه باید دست بالاتر را از آن حزب الله دانست. در این جریان، شیطان به تبع ماست. حتی اتحادی هم که حزب شیطان دارند به تبع اتحادی است که ما داریم. وگرنه، می‌دانیم که جامعه متحد، جان‌های مردان خداست.

جان‌گراگان و سگان از هم جداست

متحد جان‌های مردان خداست

اگر اتحادی هم شکل می‌گیرد، در حزب الله شکل می‌گیرد. به عبارتی، اگر شیطان و حزب شیطان می‌توانند با هم متحد باشند، فقط به خاطر این است که در سایه اقدامات ما هستند و اگر این جریان کنار برود آن‌ها فرو می‌پاشند و در درون خودشان از هم گسیخته می‌شوند.

چنین فکر نکنید که شیطان به‌عنوان ابلیس، رهبر این حزب، هوای طرفداران خودش را دارد، اصلاً این‌گونه نیست. اتفاقاً هر کس در حزب شیطان می‌رود، اولین کسی است که توسط شیطان به زمین می‌خورد. معتادها را ببینید چگونه‌اند؟ معنای ساده آن این است، کسی که به سمت اعتیاد می‌رود یعنی وارد حزب شیطان می‌شود، در واقع همان اول خود را زمین‌خورده

۱. وَاذْكُرْ عِبَادَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (ص / ۴۱)

فرض می‌کند. پس دلیلی ندارد که شیطان حزب خود را نگه دارد. اعتقاد من هم همین است، کاری که شیطان انجام می‌دهد مخصوصاً با این داستان آرماگدون، این است که بشر را به سمت نوعی از اختلاف بکشاند، که در بین ادیان هم موفق بوده است. یعنی بگوید که بعضی‌ها مسیحی و یهودی هستند، بعضی‌ها مسلمان و تروریست هستند و این‌ها به جان هم بیفتند و همدیگر را بکشند. خلاصه این قدر این اختلافات را بیشتر می‌کند تا در بین مسلمانان، مسیحی‌ها و یهودی‌ها فرقه‌سازی شود و به‌جان هم افتاده و یکدیگر را بکشند تا در آخر، همین حزب شیطان اندک، باقی بمانند.

با این فرض، من یقین دارم که اگر به این مقصود برسد که نخواهد رسید، طرح بعدی او این است که به‌گونه‌ای همین حزب اندک را هم به جان هم بیندازد و این‌ها هم همدیگر را بکشند. این قدر همدیگر را بکشند تا در پی آن جنیان هم بیایند و انسان‌ها را بکشند. مثلاً، فرض کنید، پروژه خلقت و خلیفه شدن انسان شکست بخورد تا با کشته شدن انسان‌ها، دیگر کسی روی زمین نباشد تا خداوند را بپرستد و جریان تمام شود. ظاهراً یک چنین چیزی در ذهن شیطان است و می‌خواهد چنین کاری را انجام دهد و به‌خاطر همین است که اختلاف‌ها را به راه می‌اندازد. حربه اساسی شیطان همین اختلافات و نبود اتحاد میان انسان‌هاست. این‌ها اجمالاً موارد مهمی بود که باید در مورد شیطان، انبیاء، حزب شیطان و حزب الله می‌گفتیم. حالا نوبت به آن رسیده است که این اتفاقات را در تاریخ پیگیری کنیم و اینکه چگونه تا به امروز به‌دست ما رسیده است.

خلقت حضرت آدم(ع)

داستان از خلقت حضرت آدم(ع) شروع می‌شود. آن انسان اولیه‌ای که خداوند تبارک و تعالی روی زمین آفرید و نه این‌گونه که ما فکر می‌کنیم مثلاً در بهشت. روی همین زمین و خاک آفرید، چون خداوند فرمود از همین خاک انسان را می‌آفرینم. مطالب فوق نشان می‌دهد که او از اول در همین کره زمین بوده است، نه اینکه در کره دیگر و جای دیگر خلق شده‌ایم و بعد از آن به خاطر جریان‌هایی که در جنت اتفاق افتاد، آدم را اینجا آوردند. ظاهراً خلقت آدم در همین زمین شکل گرفته، روایت هم این‌گونه می‌گوید که در منطقه بین‌النهرین (عراق کنونی) اتفاق افتاده که مکان بسیار مهم و به تعبیری مرکز جهان است. زیرا جریان خلقت انسان آنجا شکل می‌گیرد و حوادث ظهور و آخرالزمان هم در آن مکان اتفاق می‌افتد و بعد از آن هم حکومت امام(ع) همانجا تشکیل می‌شود و پایتخت حکومت جهانی هم همانجاست.

در تحلیل ما، از یک جهت مرکز زمین، همین سرزمین عراق می‌شود و حضرت آدم و حوا در این سرزمین به دنیا می‌آیند. به این صورت هم نیست که مثلاً بگوییم چون حوا خانم بوده، از دنده چپ آدم به وجود آمده است، این از اسرائیلیات است، خلقت آن‌ها به این شکل نبوده که بگوییم اول آدم بوده، بعد از آدم، خداوند حوا را برای رهایی از تنهایی او آفرید..

انسان دارای دو جنس مؤنث و مذکر است که هر دو از نفس واحد درست شده‌اند. آن‌ها روی زمین می‌آیند و مدتی که در جنت برزخی بودند را می‌توانیم یک دوره آموزشی تلقی کنیم، قرار بوده که انسان به زمین بیاید و در آنجا زندگی را شروع کند. الان کاملاً مفهوم است که چطور یک نفر

می‌تواند روی زمین زندگی کند، نفس بکشد، پایش روی زمین باشد و در همین عالم خاک باشد ولی در عالم برزخ حضور داشته باشد.

حال این سؤال پیش می‌آید که آن برزخ چه نوع برزخی بوده است؟ آیا با همان برزخی که ما بعد از مردن به آنجا می‌رویم، یکی است. قطعاً یکی نیست. در عالم برزخ اتفاق‌هایی می‌افتد که ظاهراً حکمت و فلسفه آن اتفاق‌ها این است که انسان با شیطان آشنا شود. یعنی قبل از اینکه بخواهد عملی را در عالم خاک و ماده شروع کند، یک بار شیطان را تجربه کرده باشد. در روایت هم داریم که، وقتی آدم از آن سیب یا گندم خورد،^۱ می‌گویند: شیطان قسم خورد «و برای آن دو به جدّ و جدّه سوگند یاد کرد که قطعاً من از خیرخواهان شما هستم»^۲ و آدم تا آن موقع دروغ نشنیده بود و اصلاً فکر نمی‌کرد که می‌توان دروغ گفت. آدم هنوز دروغ نشنیده بود و شیطان قسم خورد، نه فقط دروغ بگوید، قسم دروغ هم خورد و آدم آن را باور کرد. آدم آن کار را انجام داد و ظاهراً گناهی هم نیست. چون در آن عالم، عالم تکلیف نبود که بخواهد گناه تلقی شود، اما به‌عنوان مقدمه‌ای طراحی شده بود برای اینکه شیطان را بشناسد و روی زمین بیاید. با این داستان همه با هم روی زمین آمدند و زندگی زمینی را شروع کردند. یعنی انسان یک دور شیطان را تجربه کرد و آنگاه روی زمین آمد. «و هیچ یک از شما مردم - چه کافران و چه مؤمنان - نیست مگر این‌که گرداگرد دوزخ

۱. که باید یادآوری کنم حواء آدم را تحریک نکرد، آدم با رأی خود و حوا هم با نظر خویش آن‌را خورد. همه ما هم می‌خوریم و همه ما این‌گونه هستیم. همچنین آدم ما را از جنت بیرون نیاورد و همه ما در آن جنت هستیم ولی از آن میوه ممنوعه می‌خوریم و تک‌تک بیرون می‌آییم. ربطی هم به این حرف‌ها ندارد که این‌قدر ما گناه کردن را به گردن این دو جد بزرگوارمان می‌اندازیم.

۲. يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا أَنَّهُ بَرَزَكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مَن حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (الأعراف / ۲۷)

می‌آید. این کار بر پروردگارت حتمی و بایسته است^۱ و با توجه به تلاشی که می‌کند باید کم‌کم بالا بیاید و بتواند مقدمات حکومت جهانی را فراهم کند.

ظاهراً این قدر حضرت آدم درگیر این جریمه و جمع کردن این داستان بوده که خداوند هم می‌فرماید «لم یجد له عرفاً»، آن عزمی که بعدها در پیامبران اولی‌العزم دیده شد برای فراهم آوردن مقدمات ظهور بود که در دوره آدم (ع) پیش نیامد. به همین دلیل، حضرت آدم (ع) جزء پیامبران اولوالعزم نیست.

چند نکته از داستان حضرت آدم نتیجه گرفته می‌شود که این نکات، نکات کلیدی است. اولاً هبوط و آمدن انسان روی زمین با فرد آغاز نمی‌شود و با خانواده آغاز می‌شود. هنوز بعد از چند هزار سال، موضوع خانواده برای ما مهم است. اگر پایه‌های تمدن غرب فرو می‌ریزد به دلیل موضوع خانواده است. اگر ما گرفتار مشکل هستیم یا نقاط قوتی داریم به دلیل خانواده است. آنجایی که جامعه را پیش می‌بریم و کنترل می‌کنیم، کار، کار خانواده‌هاست و اگر نمی‌توانیم، همان جاهایی است که خانواده‌ها شکست خورده‌اند؛ مثلاً رسانه‌های بیگانه آمده‌اند و جای آن‌ها نشسته‌اند. خانواده سنگ بنای اصلی جامعه است.

موضوع دوم، موضوع وحدت است که این موضوع هم بسیار مهم است. وحدت، ابزار اساسی ماست و اختلاف، ابزار اساسی شیطان. اگر قرار است جریان معاد این‌طور شکل بگیرد، باید از کثرت به سمت وحدت حرکت نماییم. اگر ما به توحید معتقد هستیم کل جریان قیامت و جریان ظهور هم همین است، یعنی به سمت وحدت رفتن انسان‌ها و اینکه ادیان با هم یکی

۱. وَ اِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَاوِدُّهَا كَانَ عَلٰی رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضٰیًا (مریم / ۷۱)

شوند، آدم‌ها به یکدیگر نزدیک شوند و خیلی اتفاق‌های دیگری که می‌افتند. وحدت، موضوع مهمی است و اینکه شیطان اولین جای پا را روی زمین چگونه و کجا درست کرد؟ اولین جای پای شیطان با اختلاف ایجاد شد، اختلاف بین دو برادر. این خط را تا به امروز بگیرد و اتفاقاتی را که درباره شیعه و سنی به وقوع می‌پیوندد از این منظر ببینید، این اولین جای پای است که شیطان روی زمین فراهم کرد. البته یادمان باشد اعتقاد ما این است که تمدن آن‌گونه که ما می‌فهمیم، به واسطه تعالیم انبیاء شکل گرفته است. داستان انسان بر روی زمین آن‌گونه که به ما یاد داده‌اند با شرک و جهل آغاز نمی‌شود. تصور ما را به این سمت سوق داده‌اند که انسان اول مشرک و جاهل بود، کم‌کم به واسطه یادگیری و علم به توحید دست یافت. سپس به جایی رسید که دیگر توحید را کنار گذاشته و دین را در کنار علم قرار می‌دهد و در واقع علم او راهنمایش خواهد بود؛ این طور نیست، انبیا عالم بودند و حضرت آدم هم از ما عالم‌تر بود. «و همه نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنان را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید که شما شایسته مقام خلافتید، مرا از نام آنان باخبر کنید.»^۱ چون همه را به حضرت آدم - که پیامبر و موحد هم بود - یاد داده بودند. او به عالم برزخ هم رفته که احتمالاً ما هنوز نرفته‌ایم و اگر رفتیم، خیلی زودتر از آدم بیرون آمده‌ایم. حداقل حضرت آدم (ع) یک دوره توانسته در عالم برزخ بماند. فرزندان آدم هم این چنین چیزها را بلد بودند.

حضرت آدم، کشاورزی و دامداری می‌کردند. حتی قربانی‌هایی را فرزندان آدم برای خداوند بردند یکی گوسفند بود و یکی هم گندم، که

۱. وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ هُوَ لَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره / ۳۱)

خداوند گوسفند را از هابیل پذیرفت و گندم را نپذیرفت و گوسفند آتش گرفت و اختلاف بین دو برادر از همین جا به وجود آمد و جریان برادرکشی و قتل در پی آن به وقوع پیوست.

آنجایی که حزب شیطان اظهار عجز می کند و نمی تواند جلو برود با ترور و قتل، پای به میدان می گذارد. این هم یک موضوع دیگر است.

حضرت نوح (ع)

حالا نوبت به حضرت نوح(ع) می رسد. در فاصله حضرت آدم(ع) تا حضرت نوح(ع)، شیطان دست از تلاش و فریب کاری بر نمی دارد. شیطانی که حضرت آدم او را تجربه کرده و دیده بود و حتی قسم های دروغش را هم شنیده بود، همان اول که فرزندان آدم را فریب داد. داستان ادامه پیدا کرد و به زمان نوح(ع) رسید. حضرت نوح(ع) ۹۵۰ سال مردم را دعوت کرد که فقط هشت یا ۸۰ نفر به او ایمان آوردند. یک آدم واقعی در تاریخ بشر بوده که ۹۵۰ سال تلاش کرده، کتک خورده، بی هوش شده، مسخره و آزار و اذیت ها دیده، اما ۹۵۰ سال برای این هشت نفر طاقت آورده و بعد هم این هشت نفر را نگه دارد؟ عجب صبری دارد! برای همین است که بین همه پیامبرها خداوند می فرماید: «سلام بر نوح باد، سلامی از جانب همه امت های بشری تا روز رستاخیز»؛^۱ عبارت «فی العالمین» فقط برای حضرت نوح است. حضرت نوح(ع) زحمت بسیاری کشید ولی ما به عنوان یک قصه از آن رد می شویم. حضرت نوح(ع) ایستاد و مقاومت کرد که این شعله خاموش نشود.

۱. سلام علی نوح فی العالمین (صافات / ۷۹)

در یک مقطع زمانی دیگر مشخص شد که غیر از همین هشت یا ۸۰ نفر باقی مانده، دیگران اصلاح نمی‌شوند و در این مدت زمان هم شیطان سرگرم فریب دادن انسانهاست. خداوند بزرگ یک لطف به نام «طوفان» دارد یعنی یک دوره پاک‌سازی و دیده‌اید که گاهی اوقات رایانه قفل یا به اصطلاح هنگ می‌کند و چاره‌ای نیست جز اینکه از نو شروع بشود. خداوند پس از داستان خلقت، زندگی ما را روی زمین یک‌بار با طوفان نوح از نو شروع کرده است. یعنی تمام این داستان‌ها و همه آن مشکلاتی که تا قبل از طوفان وجود داشت، پاک شد. در واقع انسان فرصت پیدا کرد که چند ۱۰۰ یا چند هزار سالی، یا هر چه که فاصله بین حضرت آدم تا حضرت نوح بوده، سوابق گناهانش پاک شود. دوباره بعد از طوفان نوح، با این فرض که یک مدت طولانی، شیطان را، روی زمین تجربه کرده است مثل روزی می‌شود که آدم هبوط کرد. آدم، شیطان را در عالم برزخ تجربه کرد، فرزندان هم روی زمین او را تجربه کردند و آن کارهایی را که از شیطان در عالم برزخ شنیده بودند، مشاهده کردند که روی زمین چه معنایی می‌دهد. تجربه گرانبهایی است و خداوند دوباره صحنه را پاک کرد برای اینکه دوباره آدم‌ها از صفر شروع کنند.

نتیجه‌ای که از این داستان گرفته می‌شود این است که لزوماً همیشه بلاها چیز بدی نیستند. در تاریخ باید این‌طور به بلاها نگاه کرد. اگر زلزله می‌آید، اگر جنگ می‌شود، این نوع کشتارها و بیماری‌های عمومی که می‌آید، گاهی اوقات برای برخی مایه برکت است.

از همین منظر حمله مغول به ایران، به نظر می‌رسد برخلاف همه چیزهایی که ما می‌دانیم و آنرا بدترین واقعه تاریخ ایران تلقی می‌کنیم، به دلیل اتفاق‌های بعدی، یک نعمت و برکت برای ما بوده است.

طوفان این‌گونه است، اینکه این طوفان جهانی بوده یا منطقه‌ای است. اگر منطقه‌ای بوده، آیا همه جهان آباد و مسکون آن روز، همین منطقه بین‌النهرین بوده است یا خیر؟ واقعاً آن دسته از انسان‌هایی که در نقاط دیگر زمین ساکن بودند آیا از طوفان در امان بودند یا نبودند؟ این‌ها بحث‌های مفصلی است که در آینده به آن می‌پردازیم. اجمالاً به نظر می‌رسد که طوفان، جهانی است. نظر مرحوم علامه طباطبایی (ره) هم همین است و ادله محکمی هم دارند، اگر چه مخالف این نظر هم وجود دارد ولی به هر حال به‌گونه‌ای بوده که این سناریو درست شود. یعنی همه انسان‌ها کنار بروند و به اذن خداوند از همین ۸۰ نفر بقیه پابگیرند: «آن کتاب هدایت را از آن روی به بنی‌اسرائیل دادیم که آنان از نسل کسانی بودند که با نوح بر آن کشتی سوارشان کردیم و پیش‌تر وعده داده بودیم که همراهان نوح را با انواع برکت‌ها مدد می‌رسانیم، زیرا نوح بنده‌ای بسیار سپاسگزار بود»^۱ در کنار آموزش‌های دامداری و کشاورزی که انبیا معلم آن بودند کشتی‌سازی را هم به آن اضافه می‌کنیم. حضرت نوح(ع) اولین کسی بود که شروع به ساختن کشتی کرد؛ آن هم کشتی بزرگی که دیگران با دیدن آن تعجب کرده و مسخره می‌کردند. اگر این‌ها کشتی دیده بودند که مسخره نمی‌کردند. اینکه کارگاه کشتی‌سازی حضرت در کجا شکل گرفت، این اتفاق هم در عراق و کوفه افتاده است.

۱. ذُرِّيَّةٌ مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (اسراء/ ۳)

موضوع دیگری که می‌خواهیم از حضرت نوح نتیجه بگیریم، اهمیت این سرزمین است. آغاز طوفان هم از تنور خانه خانمی که منزلش پشت مسجد کوفه بوده، آغاز می‌شود. آن تنور به‌جوش می‌آید و این نشانه آغاز طوفان بوده است و ظاهراً به گل نشستن کشتی نوح هم در مسجد کوفه بوده که هم‌اکنون نام مکانی در مسجد کوفه است. بعدها گفته‌اند کوه آرات در ترکیه است که به‌نظر می‌رسد آنرا برای کم اهمیت جلوه دادن موضوع کوفه بیان کرده‌اند.

آنها سعی کرده‌اند هر موضوع را به مکانی غیر از کوفه ارجاع دهند تا اهمیت کوفه بر دیگران معلوم نشود. امروز هم که می‌آیند و در عراق مستقر می‌شوند برای اینکه کسی نگوید به دلیل اهمیت این سرزمین است، می‌گویند، به‌خاطر صدام است که اینجا حکومت دیکتاتوری درست کرده بود. وگرنه کوه آرات، جودی و این قبیل مکان‌ها در ترکیه خیلی معنایی نداشت. جالب این است که تکه‌های کشتی نوح را که می‌گویند در کوه‌های آرات پیدا شده چیزی به‌جز یک تکه لنگر کشتی نیست، در صورتی‌که کشتی حضرت نوح اصلاً لنگر و موتور نداشته است. این‌که با چه چیزی می‌رفته و می‌ایستاده؟ با بسم‌الله بوده است. «و نوح به افراد خانواده خود و به سایر مؤمنان گفت: در آن سوار شوید که روان شدن و لنگر انداختنش فقط با نام خداست و خداوند سرنشینان آنرا از غرق شدن نجات می‌دهد، چرا که پروردگرم آمرزنده و مهربان است.»^۱ موتور و ترمز کشتی با بسم‌الله بوده است. بسم‌الله می‌گفت راه می‌افتاد، بسم‌الله می‌گفت می‌ایستاد.

۱. وَقَالَ رَبُّكَ فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرُهُا وَمُرْسُها إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (هود/ ۴۱)

داستان حضرت نوح که گذشت، این هشت نفر (۸۰ نفر) از کشتی نوح پیاده می‌شوند، سپس حضرت آن‌ها را در زمین پخش می‌کند. ببینید وقتی پخش می‌کند یعنی چه؟ یعنی دنبال آن حکومت جهانی هستیم که می‌خواهیم در همه زمین اتفاق بیفتد. همه آن‌ها پخش می‌شوند، در عین حال که مرکزیت هنوز عراق است. در مرحله بعد، در همین سرزمین عراق، حضرت ابراهیم (ع) ظهور می‌کند.

حضرت ابراهیم (ع)

اولین شریعت در زمین، مربوط به زمان حضرت نوح (ع) است و تا قبل از حضرت نوح (ع)، انسان‌ها بدون شریعت زندگی می‌کردند و دلیلی نداشت که راهنمایی داشته باشند و فقط یک زندگی بسیط و عادی اولیه داشته‌اند. کم‌کم با وجود اختلافات، نیاز به تنظیم قوانین احساس می‌شود تا در آینده روابط بین انسان‌ها مبتنی بر استثمار نباشد، بلکه مبتنی بر عدالت، توصیه و دین باشد. اسم آن‌را «دین و شریعت» می‌گذاریم. با این فرض که در عراق از فرزندان همین ۸۰ یا هشت نفر کسانی مانند نمرود و یک مجموعه بت پرست به وجود می‌آیند. ببینید باز چقدر شیطان جدی است؟ ای کاش ما هم قطره‌ای از این جدیت شیطان را داشتیم. طوفان آمده و همگی را از بین برده و تمام شده، فقط هشت (یا ۸۰) نفر موحد مانده‌اند که نوح را دیده و درک کرده‌اند، طوفان و آن عظمت و معجزه را دیده‌اند، ولی باز از دست رفته‌اند. این‌که گفته می‌شود موضوع خانواده، موضوع مهمی است و خیلی باید مراقب فرزندانمان باشیم به این دلیل است که از دل فرزندان آنها، بت پرست‌ها در می‌آیند. جالب این‌که در مورد منشاء

بت پرستی هم شیطان از توصیه استفاده می‌کند و همیشه تبعی است؛ زیرا شیطان خودش مستقلاً نمی‌تواند کاری انجام دهد.

بعد از اینکه انسان‌های پاک، متدین، موحد و انبیا از دنیا رفته‌اند، شیطان در قالب توصیه، مردم را به ساختن مجسمه، تمثال و غیره برای یادبود دعوت می‌کند که همین‌ها آغاز بت پرستی را رقم می‌زند. یعنی از توحید و انسان موحد شروع کرده و بت ساخته است. در زمان حضرت ابراهیم تعداد این بت‌ها زیاد شده و حاکم می‌شوند. حضرت ابراهیم در سرزمین عراق با این بت‌ها مقابله کرده و آن‌ها را می‌شکند که فرمان می‌رسد، حضرت ابراهیم(ع) را بکشند. یک آتش سنگین و بزرگ درست می‌کنند و به فکر فرو می‌روند که چگونه ابراهیم(ع) را به داخل آتش بیندازند و در اینجا آموزش‌های شیطان پیش می‌آید. مشاهده می‌کنید انبیا چه تعالیمی به انسان یاد می‌دادند؟ صنعت‌هایی چون کشاورزی، دامداری، کشتی‌سازی که برای پیشرفت انسان مهم بود. اما، شیطان چه چیزی یاد داده است؟ در این داستان، منجنیق، یک ابزار جنگی است که بعداً در جنگ‌های بسیاری از آن استفاده شد. اگر بعدها هم انبیا می‌آیند و زره درست می‌کنند، به‌عنوان یک ابزار جنگی و دفاعی است، در مقابل چیزهایی که شیطان یاد انسان داده است. این‌جا آموزش‌های شیطان را هم داریم و جالب‌تر از آن حضور شیطان است. گفتیم که شیطان بالاخره می‌آید. در چند مقطع مهم تاریخ دینی، شخص ابلیس به‌صورت فردی، به شکل یک انسان، یا به‌صورت دیگری ظاهر می‌شود. سازوکار این جریان چگونه است؟ شیطان چگونه می‌آید؟ آیا واقعاً موجودی است که همه آن را می‌شناسند یا فقط شیطان او را تحریک می‌کند که آن‌کار را انجام دهد یا نه، خود ابلیس است که به این

شکل در می‌آید؟ این مسأله جای بحث دارد، اما این مقطع، مقطع مهمی بوده و هست. شیطان عزم خود را جزم می‌کند که ابراهیم(ع) را از بین ببرد و شاید یک طوفان دیگر لازم بود.

حضرت ابراهیم(ع) با آن معجزه، زنده می‌ماند و جالب‌تر اینکه بعد از چنین معجزه‌ای ما فکر می‌کنیم که حضرت ابراهیم(ع) را تبعید کردند، در صورتی که تبعید نکردند. بعد از این معجزه، چون نمرود نمی‌توانست زیر فشار افکار عمومی کاری کند، حضرت ابراهیم(ع) مدتی در عراق می‌ماند و به تبلیغ دین می‌پردازد و سپس از طرف خداوند مأمور به هجرت می‌شود. «آنگاه لوط به وی ایمان آورد و ابراهیم گفت: من وطن خود را ترک می‌گویم و از میان مردم مشرک به سوی پروردگارم رهسپار می‌شوم و به جایی می‌روم که بتوانم آزادانه عبادت کنم. همانا اوست آن مقتدری که هر که را یاری کند خوار نمی‌گردد و اوست آن حکیمی که هر که را حراست کند، تباہ نمی‌شود»،^۱ «الی ربی» صرف‌نظر از معنای عرفانی آن، بدین معناست که مأمور به مهاجرت می‌شود. اما کجا؟ اینجا سرزمین دوم مطرح می‌شود. ما تا اینجا اتفاقات مرکز جهان یعنی بین‌النهرین، عراق و مخصوصاً کوفه را پیگیری کردیم. اکنون که حضرت ابراهیم(ع) یک دوره را گذرانده و چند آزمایش را پشت سر گذاشته، آزمایش‌های دیگری هم پیش رو دارد.

حضرت ابراهیم(ع) مأمور به هجرت می‌شود که به کجا برود؟ باید به سرزمین فلسطین، که اتفاقاً امروز باز هم برای ما نام‌آشنایی است، سفر کند. فلسطین، سرزمین مهمی است که اتفاق‌های مهم آخرالزمانی هم در آن می‌افتد. چرا اینجا مهم است؟ چون اینجا چهارراه جهان و نقطه کلیدی

۱. فَاَمَّا لَوْطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (عنکبوت / ۲۶)

قاره‌ها است. به تعبیری لولای سه قاره است؛ سه قاره اصلی آفریقا، اروپا و آسیا که اهمیت این قاره‌ها با وجود مصر، خاورمیانه و عراق که در منطقه بسیار مهم هستند، بیشتر می‌شود. بنابراین ویژگی مهم این سرزمین این است که هر چیزی که قرار است پخش شود از سر این چهارراه جهان پخش می‌شود. حالا کالا باشد مثل فینیکی‌ها که اینجا شکل گرفتند یا قوم بازرگان با همه ویژگی‌های تجاری و بازرگانی و کلیه ابزارهای منطقه، می‌توان به چند فرهنگی بودن منطقه کاملاً پی برد. بعضی کشورها مثل استرالیا و کانادا مهاجرپذیرند و به‌خاطر همین مهاجرپذیری، به چندفرهنگی مبتلا می‌شوند؛ مانند آمریکا و یا کشوری مانند لبنان که در حال حاضر این‌گونه و کشوری کاملاً چندفرهنگی است. در لبنان، هم خانم‌هایی را مشاهده می‌کنید که پوشیده‌اند و هم خانم‌هایی که بی‌حجاب‌اند و خیلی عجیب و غریب‌تر این‌ها که این‌ها کنار هم زندگی می‌کنند و اصولاً روحیه آن‌ها روحیه تعامل است و همگی با هم می‌روند و می‌آیند. این‌که این طوایف چطور توانسته‌اند با وجود چنین اختلافاتی در کنار هم زندگی کنند و منجر به جنگ بین آن‌ها نشود، هنر شیطان و حزب شیطان است.

حضرت ابراهیم(ع) برای اینکه دین خداوند را منتشر نماید، مکان اصلی‌اش عراق است ولی برای انتشار باید کجا رفت؟ باید به فلسطین هجرت کند. حضرت لوط(ع) به اردن می‌رود. کمی آن طرف‌تر آن جریان به شکست می‌انجامد و داستان قوم لوط پیش می‌آید که آن هم باز یکی از همین جریاناتی است که شیطان به‌طور مستقیم برای ایجاد انحراف در بین قوم لوط، وارد صحنه شده است. ولی به هر حال شبی که قرار بود عذاب بر قوم لوط نازل شود یک اتفاق بسیار خوب هم برای حضرت ابراهیم(ع)

می‌افتد. آن اتفاق مهم، بشارت به فرزندان شدن حضرت ابراهیم(ع) است. ملائکه به او می‌گویند ما می‌خواهیم قوم لوط را زیرو رو کنیم، در عین حال یک بشارتی هم برای تو و خانواده‌ات آورده‌ایم که شما صاحب فرزند می‌شوید. این اشاره به این آیه دارد که «به یقین، در پی دشواری، آسانی خواهد بود»^۱ یعنی همیشه اتفاقات سنگینی که پیش می‌آید، پشت آن وقایع خوبی هم رقم می‌خورد و باید دلمان گرم باشد. اگر مشاهده می‌کنید دو سه ماه است که کشورمان به هم ریخته، حتماً پشت سر آن، در اثر ایستادگی و مقاومت مردم، اتفاقات خیلی خوبی رخ می‌دهد. اصلاً بدون این آزمایش‌ها و به هم ریختگی‌ها، چیزی به آدم نمی‌دهند. شما تا به حال ندیده‌اید جایی را که قبلاً زلزله آمده است، چقدر سرسبز می‌شود.

این صفحه یکی از صفحات باثبات جهان است. یعنی وقتی زمین زیرو رو می‌شود، از دل آن درخت رشد کرده و آباد می‌شود. زندگی ما انسان‌ها نیز ظاهراً همین‌طور است. وقتی تحت فشار قرار می‌گیریم و در زندگی مان زلزله می‌آید خیلی چیزها دستگیرمان می‌شود.

به هر حال حضرت ابراهیم(ع) صاحب دو فرزند به نام‌های اسحاق و اسماعیل(ع) شد. این دو فرزند بسیار استراتژیک هستند، چون قرآن کریم فرزندان شدن یک پیرمرد و پیرزن را معجزه الهی می‌داند. اگر چه معجزه مهمی است ولی منحصر به حضرت ابراهیم(ع) نیست. همین امروز هم این اتفاقات می‌افتد. اگر متوسل به اهل بیت(ع) شویم این اتفاقات شدنی است و همیشه معجزه وجود دارد و چیز عجیب و غریبی هم نیست. ولی این دو فرزند خیلی مهم هستند و حضرت ابراهیم(ع) با طراحی آخرالزمانی، از

۱. اِنْ مَعَ الْفَسْرِ بُسْرًا (الشرح / ۶)

آن‌ها استفاده می‌کند. یکی از آن دو که اسحاق نام دارد، در همان سرزمین فلسطین برای اینکه دینی که از پدرش گرفته را پخش کند باقی می‌ماند. یعنی مأموریت پدر را ادامه دهد. سر چهارراه جهان بنشیند و این جریان را ادامه دهد.

فرزند دیگر چون در تقدیر خداوند بوده است مهاجرت می‌کند و بر خلاف داستان حضرت عیسی(ع) که بعد از مصلوب شدن عروج می‌کند و ذخیره الهی آخرالزمانی می‌شود. ما معمولاً خیلی توجه نمی‌کنیم؛ می‌گوییم خانمی از فلسطین با کودکی کوچک به سمت مکه راه می‌افتد. الان که شما می‌خواهید به مکه سفر کنید و در هواپیما نشسته‌اید و از بیابان‌های مکه گذر می‌کنید، بسیار وحشت می‌کنید که اگر در این بیابان بی‌آب و علف بودید چه می‌کردید؟ در حالی که این خانم با کودک کوچک شیرخواره راه می‌افتد و معلوم هم هست که چه اتفاقی قرار است، بیفتد. به دلیل این‌که با آگاهی و اختیار انتخاب می‌کند تا این دین پا بگیرد و چنین تلاش و زحمتی را برای دین به خود راه می‌دهد. جالب‌تر از همه، برخورد حضرت ابراهیم(ع) است که همسر و کودک خود را در بیابان رها می‌کند و تنها آن‌ها را به خدا می‌سپارد.

همان‌طور که ابراهیم(ع) در آتش به خدا توکل کرد؛ این‌ها همه امر خداست و امر خدا هم باید اجابت شود. هاجر هم این را قبول می‌کند و حضرت ابراهیم(ع) می‌رود. این زن و کودک هم تشنه در آن شرایط و وضعیت منتظر می‌مانند که ناگهان معجزه خداوند آشکار می‌شود و اینجا سومین مکان مقدس زمین می‌شود.

این مکان مقدس بسیار مهم و از لحاظ جغرافیایی مرکز زمین است و آخرالزمان هم از همین جا شکل می‌گیرد. ابتدا بنای این خانه را حضرت آدم(ع) گذاشته بود و بعد حضرت ابراهیم(ع) روی همان قواعد شروع به ساختن این بنا کرد. شما ببینید که چگونه یک خانم با پایداری و استقامت، سختی‌ها را تحمل کرده تا این دوره بگذرد. ولی معلوم است که آن‌ها آمده‌اند طراحی آخرالزمانی کنند، چرا؟ چون حضرت ابراهیم(ع) می‌فرماید که: «پروردگارا، من برخی از فرزندانم (اسماعیل و نسل او) را در سرزمینی بی‌کشت و زرع، در کنار خانه حرمت یافته تو سکونت دادم. پروردگارا، تا نماز را برپا دارند. پس دل‌های گروهی از مردم را به آنان گرایش ده و آنان را از میوه‌ها و محصولات، روزی عطا کن، باشد که سپاسگزاری کنند.»^۱

اینها را آورده‌اند که اقامه نماز کنند، نه اینکه فقط نماز بخوانند. چه کسانی اقامه نماز می‌کنند؟ «همانها که اگر در زمین به ایشان قدرت دهیم تا بتوانند روش زندگی اجتماعی خود را برگزینند، جامعه‌ای تشکیل می‌دهند که همگان در آن نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و به آنچه شایسته است فرمان می‌دهند و از آنچه ناشایست است، نهی می‌کنند و قطعاً خدا مؤمنان را یاری می‌کند و آنان را بر کفرپیشگان پیروز می‌گرداند. چرا که فرجام امور از آن خداست.»^۲ آنهایی که اگر در زمین تمکین و قدرت به آن‌ها بدهیم و مستقرشان کنیم و به تعبیر من حکومت را برایشان درست کنیم. نگاه به اقامه نماز یک نگاه آینده‌نگرانه است، چون آن موقع در آن

۱. رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيهِ بَوَادٍ غَيْرَ ذِي زُرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَقْسَدَهُ مِنَ النَّاسِ يَهْتَدُوا إِلَيْهِمْ وَارْتَدُّهُمْ مِنْ الشَّرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (ابراهيم/ ۳۷)

۲. الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَحَقُّوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (حج/ ۴۱)

سرزمین آدمی نبود، لذا قرار است که اینجا اتفاقات مهمی بیفتد و حکومت باید از اینجا شروع شود و شکل بگیرد. با این فرض حضرت ابراهیم (ع) شروع به ساختن این بنا می‌کند.

خاندان ابراهیم (ع)

حضرت اسحاق (ع) داستان را ادامه می‌دهد مانند دوی امدادی، دین را از حضرت ابراهیم (ع) تحویل می‌گیرد و ادامه می‌دهد. حضرت یکی دو تا سفر به عراق و اطراف آن داشته ولی مرکز همان فلسطین است. در سرزمین فلسطین فرزند حضرت اسحاق کیست؟ حضرت یعقوب است و فرزندان حضرت یعقوب ۱۲ پسر هستند که داستان ما با این ۱۲ پسر تازه جدی می‌شود. همه داستان از اینجا شروع می‌شود که قرار بوده این ۱۲ برادر یک قوم متحد و منسجمی را زیر نظر حضرت یعقوب ایجاد کنند.

در بهترین وضعیت، یک پیامبر خدا بالای سرشان و یک پیامبر در بین آنهاست. حضرت یوسف، خود پیامبرزاده است و آدم‌های فرهیخته‌ای هستند و همه آنها حتی از لحاظ فیزیکی هم در شرایط خوبی بودند. می‌گویند قوم بنی اسرائیل یک قوم تنومند^۱ و درستی بودند و همه کارهای آنها مرتب و روی نظم بود، زیرا این قوم در بهترین زمان و مکان، شکل گرفته است.^۲ شیطان در این زمان چه کار کرد؟ با همان فریبی که فرزندان آدم را دچار کرد، بین برادرها اختلاف افکند و هنوز هم ما از همین جا ضربه می‌خوریم و در همین دوران هم بین برادرها اختلاف وجود دارد.

۱. «و نحن اسوه»

۲. همان کاری را که ما ان شاء الله باید انجام دهیم یعنی نام و یاد خداوند را در جهان پخش کنیم

شیطان بین برادرها تفرقه انداخت و سیستم آن‌ها را به هم ریخت. با این داستان پیش آمده برای این قوم نشان داد که کاری نمی‌تواند از پیش ببرد ولی خداوند با لطف، رحمانیت و رحیمیتی که دارد به آن‌ها فرصت داد تا یک‌جا بروند و اردویی ساخته شود و دوباره برگردند کارشان را شروع کنند. اما چطور این اتفاق افتاد و آن اردو کجا بود؟ مصر، سرزمین چهارمی که برای ما بسیار مهم است.

فرزندان یعقوب یا بنی اسرائیل

سرزمین مصر، شروع داستانی است که برای حضرت یوسف(ع) پیش آمد و در آنجا به قدرت رسید و بعد برادرها و پدر و مادر را به سوی خود فراخواند. آن‌ها از سرزمین فلسطین مهاجرت کردند و به مصر آمدند. قوم بنی اسرائیل از آنجایی که باید کار خود را انجام می‌داد، به‌طور کلی جدا شد. چون کارشان ناتمام ماند، طی یک دوره آموزشی خواستند، آن‌ها را مرتب و منظم کنند تا دوباره سر چهارراه جهان برگردند و کارشان را انجام دهند.

دوران حضرت یوسف(ع) دوران پادشاهی بود و آن‌ها حکومت‌داری را که بلد نبودند، یاد گرفتند تا بعدها اگر حکومت راه انداختند، ابزار در دستشان باشد. بنابراین ذیل دوران حضرت یوسف(ع) آمدند و حکومت‌داری را هم یاد گرفتند. حضرت یوسف(ع) که از دنیا می‌رفت به آن‌ها گفت شما گرفتار فرعون خواهید شد و این بلاها سرتان خواهد آمد اما روزی یک منجی می‌آید و شما را نجات می‌دهد. از اینجا، اندیشه منجی وارد تاریخ بشر و انبیاء می‌شود. یعنی اولین کسی که مؤمنان منتظر شدند تا یک روز بیاید و نجاتشان دهد حضرت موسی(ع) بود. به هر حال حضرت

یوسف(ع) این خبر را به آن‌ها داد و دوران ذلت زیر دست فرعون شروع شد.

در مورد فرعون گفته شده که فرعون با شخص ابلیس در ارتباط بود. این‌طور فکر نکنید که یک حکومتی همین‌طور شکل گرفت و او آمد. آن منطقه، منطقه مهمی است و به‌خاطر همین، آن‌ها در این منطقه آموزش می‌دیدند. منطقه مصر، همانند منطقه عربستان، عراق و فلسطین منطقه فرهنگی است پس منبر تبلیغی امام در مصر آخرالزمانی برپا می‌شود. همین امروز شما نگاه کنید مصری‌ها چقدر انسان‌های خیر دارند. مردم مصر آدم‌های بسیار فرهنگی و فرهیخته‌ای هستند و بیشترین تولیدات جهان اسلام مربوط به مصر است. مصر کشور بسیار مهمی است و در بخش کتاب، دانشمندان و حرف‌های جدید، مصری‌ها تولیدات زیادی داشته‌اند.

بنی اسرائیل در مصر

قوم بنی اسرائیل به مصر می‌رود و شیطان هم فرعون را می‌فرستد تا آن‌ها را کمک و حمایت کند. به نظر می‌رسد که جریان اصلی حکومت شیطان از همین مصر شروع می‌شود. البته قبل از آن، داستان نمرود را داشتیم ولی آن کسی که حکومت شیطان را روی زمین مستقر می‌کند همان فرعون است که اهرام آن هنوز در مصر باقی است و آن هم ساخته و پرداخته شیطان، شیاطین و جنیان است که ما مدام می‌گوییم این‌را چه کسی ساخته است؟ اگر شیاطین می‌توانستند، معبد سلیمان را هم می‌ساختند در حالی که در غل‌وزنجیر حضرت سلیمان(ع) اسیر بودند، ولیکن خودشان می‌توانستند یک بنای خوب برای خود بسازند، پس آنجا را ساختند و تمام این راز و

رمزهایی که در داستان اهرام وجود دارد براساس آن نوع فلسفه‌ای است که بر مصر باستان حاکم است. اگر آن علامت‌هایی را که آن زمان بود دیده باشید، با فراماسونری امروز، کاملاً انطباق دارد. یعنی اگر بخواهیم اساس فراماسونری را پیدا کنیم باید در این تاریخ برویم و از مصر باستان و تمامی اتفاقات آن شروع کنیم.

این قوم، بنی اسرائیل را به ذلت، خواری و بدبختی می‌کشاند. این قوم آن‌قدر به بدبختی می‌افتند که وقتی حضرت موسی (ع) به دنیا می‌آید و مادرش می‌خواهد او را به آب بیندازد، بلد نبودند صندوق درست کنند و در نتیجه یک نجار قبطی برای آن‌ها یک صندوق به این شکل درست می‌کند. آن‌ها فقط نوکر، کلفت و نگهبان بودند و هرگز شغلشان از این قبیل نبوده است.

قرآن کریم تصریح می‌کند که در اثر صبر و اتحاد و انسجامی که بین خودشان به وجود می‌آورند، شایسته این می‌شوند که خداوند برای آن‌ها منجی بفرستد. ظاهراً ۱۷۰ سال زودتر از موعدی که داشتند ظهور منجی جلو می‌افتد. حال اینکه آیا خوب یا بد است که ظهور جلو بیفتد؟ آن‌ها آمادگی داشتند یا نداشتند؟ درس عبرتی است برای ما که خیلی نمی‌خواهیم ظهور را جلو بیندازیم، تجربه و تشویقی برای ما که، ما هم این کار را انجام دهیم، وجود ندارد. حضرت موسی (ع) علی‌رغم اینکه شیطان، فرعون و حزب آن‌ها کاملاً آگاه بودند و به اینکه چه زمانی قرار است حضرت موسی (ع) به دنیا بیاید ولی باز هم حضرت به سلامت متولد می‌شود.

موضوع نجوم، موضوع بسیار مهمی است که ما از آن غفلت می‌کنیم. حلال و حرامی آن یک طرف، ولی اثری که در تاریخ داشته، باعث شده که موضوع بسیار مهمی باشد. منجمان، ماجرای موسی (ع) را می‌دانستند یا بر

اثر خوابی که فرعون دیده بوده، یا حرکت ستارگان و پیش‌بینی‌هایی که منجمان می‌کردند که ظاهراً این مورد بیشتر صحت دارد. منجمان می‌دانستند که دقیقاً چه زمانی حضرت موسی(ع) به دنیا می‌آید، لذا با تمهیداتی که خداوند درست می‌کند، حضرت موسی(ع) زنده مانده و به دنیا می‌آید و با آن ترتیبی که می‌دانید وارد کاخ فرعون شده و شاهزاده بزرگ می‌شود. این به نوعی خواست خدا بود که تصمیم فرعون عملی نشود و با آن همه مراقبت‌های ویژه، حضرت موسی در درگاه و بارگاه خودش بزرگ شود. ولی واقعیت این است که حضرت موسی(ع) قرار است بعداً حکومت کند، باید یک دوره پادشاهی را دیده باشد و بداند که چطور می‌شود، حکومت‌داری کرد.

جالب است وقتی تاریخ آن دوره را نگاه می‌کنیم و با حال و هوای خودمان مقایسه می‌کنیم، حس می‌کنیم مثل این است که مردم می‌فهمیدند قرار است در آینده یک منجی بیاید و همه منتظر بودند آن منجی یعنی حضرت موسی(ع) را ببینند. عده‌ای از خواص بودند که ارتباط برقرار می‌ساختند مانند شخصی که دعوا کرده بوده و حضرت موسی(ع) به کمک او می‌آید. این آدم آن قدر جاهل بود که در نزاع پیش آمده بعدی، راز منجی را برملا می‌کند و داستان فاش می‌شود، در حالی که اگر حضرت موسی(ع) می‌ماند و به‌طور طبیعی شبکه خود را درست می‌کرد و گسترش می‌داد، خیلی راحت‌تر مأموریت انجام می‌شد. اما در اثر اشتباه این فرد و درخواست کمک از حضرت موسی(ع)، حضرت به کمک او آمد. چون بنی‌اسرائیلی‌ها تنومند بودند، حضرت موسی(ع) هم مردی قوی بود و آن مرد با ضربه مشت حضرت، نقش زمین شد، مُرد و راز منجی برملا شد و

همه فهمیدند که او حضرت موسی(ع) است و بالاخره «مردی از دورترین نقطه شهر مصر، از همانجا که قصر فرعون قرار داشت، دوان دوان آمد و گفت: ای موسی، سران فرعونى درباره تو به مشورت نشستند تا تو را به قتل برسانند. پس از این شهر بیرون شو که من از خیرخواهان توهستم»^۱ حضرت موسی(ع) را از آن شهر فراری دادند.

حضرت موسی(ع) شاهزاده، که مدتی را در دربار بزرگ شده و در ناز و نعمت بوده است، از مصر فرار می‌کند و بعد در بیابان‌ها گم می‌شود و سختی‌های بسیاری را تحمل می‌کند. می‌گویند این‌قدر سبزی و علف خورده بوده که شکمش سبز شده بود. کار طاقت‌فرسایی است که انسان برای دین خدا این کارها را انجام دهد. ما نمی‌دانیم آیا می‌توانیم این کارها را انجام دهیم یا خیر؟ سپس به مدین می‌رسد و پس از یک دوره شاهزادگی، حالا باید چوپانی کند که همه پیامبران هم این دوره را گذرانده‌اند، یعنی با فقرا نشستند تا درد مستضعفان را بکشند و بدانند این‌ها چگونه زندگی می‌کنند و بعد که برمی‌گردد با آن حال و هوا بیاید.

وقتی حضرت موسی(ع) به مصر بازگشت و وارد دربار فرعون شد، چهره‌اش به کلی عوض شده و از حالت شاهزادگی درآمده بود. حال، کمی به عقب برگردیم و داستان چاه مدین و آن اتفاقی که دختران شعیب را می‌بیند که آنجا ایستاده‌اند و به دلیل اینکه دختران با حیایی بودند، جلو نمی‌آمدند. برعکس فیلم ۱۰ فرمان که دقیقاً نشان می‌داد که دختران بی‌حیایی بودند و این نشان‌دهنده تحریفات اسرائیلی است. دختران آن‌قدر

۱. وجاء رجلٌ من أفضا المدينةِ يسْمى قال يا موسى إنَّ الملأَ يأترون بكِ ليقْتلوكِ فأخرجُني لكَ مِنَ النَّاصِحِينَ(قصص/۲۰)

باحیا بودند که جلو نمی‌رفتند، لذا حضرت موسی(ع) به آن‌ها می‌گوید: داستان چیست؟ می‌گویند که پدرمان پیر است و آمده‌ایم گوسفندان را آب بدهیم. ایستاده‌ایم مردان بروند، بعد ما جلو برویم و گوسفندان را آب بدهیم و از چاه آب بکشیم. حضرت موسی(ع) به آن‌ها کمک می‌کند. مردها را کنار می‌زند و برایشان آب می‌کشد. ناگهان حضرت کنار چاه روی زمین می‌افتد و می‌گوید: «آن‌گاه موسی برای آن دو، گوسفندانشان را آب داد، سپس از آبشخور به سوی سایه رفت و گفت: پروردگارا، به این نیرویی که به من عطا کرده‌ای و خیر من در آن است، نیازمندم و برای حفظ و بقای آن به طعامی محتاجم»^۱ ما وقتی می‌خواهیم ترجمه کنیم و اجمالاً تفسیر کنیم می‌گوییم که حضرت موسی(ع) به خدا گفت: گرسنه‌ام، این تصور ذهنی ماست. «رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر»^۲

ایشان با همین گرسنگی و خستگی از چاه آب کشیده و گوسفندان را هم آب داده است، پس چرا در شهر مدین این‌گونه شکایت می‌کند؟ بیابان‌ها را هم که پشت سر گذاشته و به شهر رسیده است. حالا که دیگر موقع شکایت کردن نیست؟ شأن پیامبران این نیست. با دقت بیشتر در آیه معلوم می‌شود که معنای آیه بدین گونه که - این خیریی که به من نازل خواهی کرد و محتاجش هستم زودتر به من بده، کمی نان بده تا بخورم - نیست بلکه به دلیل لام تعلیل مستعمل در آیه، این مفهوم به کار رفته است که - به خاطر این خیریی که به من نازل کردی، من فقیرم - .

۱. فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (قصص / ۲۴)

فقیر یعنی چه؟ یعنی محتاج. این معنای ثانوی آن است. فقیر از فقر می‌آید. چرا نام ستون فقرات را انتخاب کرده‌اند؟ پایه‌ای که آدم صاف روی آن می‌ایستد، ستون فقرات انسان است. کسی که زیر یک بار سنگین ستون فقراتش می‌شکند و خم می‌شود به آن فقیر می‌گویند. معمولاً ما به دلیل احتیاج، نیاز و فقر مادی دچار این مشکل می‌شویم و این دو را به‌جای هم به‌کار می‌بریم. حضرت موسی(ع) عارفانه و شاعرانه می‌گوید، خدایا این همه لطف به من کردی «رب انی لما انزلت الی من الخیر»^۱ قرار بود مرا بکشند و اصلاً قرار نبود به دنیا بیایم. چطور من را در دربار فرعون و در ناز و نعمت بزرگ کردی و این اتفاقات افتاد، سپس مرا فراری دادی و بیرون آمدم و الان هم به یک جایی به‌نام مدین رسیده‌ام. حالا در اینجا، زیر بار این همه لطف تو کمرم خم شده است. خدایا چطور شکر کنم؟ (رضاً لرضائک) سیدالشهدا(ع) هم همین عبارت را در گودال قتلگاه می‌گفتند: «رب انی لما انزلت الی من الخیر فقیر» خدایا چطور شکر کنم این همه لطفی که در حق من کرده‌ای؟

بعد هم خداوند به پاس شکری که حضرت موسی(ع) انجام می‌دهد، محضر شعیب(ع) می‌آید و داماد او می‌شود و تا زمان برگشت به مصر، ۱۰ سالی را در آنجا می‌ماند.

حضرت موسی(ع) به شهر مدین رسید و در آنجا پس از گذراندن دوره‌ای آماده سفر به سوی مصر شد.

حضرت موسی (ع) در مدین

ایشان ۱۰ سال در این شهر می‌ماند و در راه برگشتن اتفاقاتی می‌افتد که داستان حوادث را بهتر می‌دانید. نکته جالب اینکه در آنجا حضرت موسی (ع) به رسالت مبعوث می‌شود.

در این باب ذکر چند نکته، حائز اهمیت است. اولاً، مأموریت و رسالت حضرت موسی (ع) چه بوده است؟ اگر بخواهیم آنرا سریع مرور کنیم به این مطالب می‌رسیم که طاغوتی به نام فرعون که با شیطان ارتباط مستقیم داشته، در زمان حضرت موسی (ع) حضور داشت. آیا مأموریت حضرت موسی (ع) این بود که فقط فرعون را از بین ببرد و در آنجا حکومت اسلامی تشکیل دهد؟ ظاهر قضیه این‌گونه است، در حالی که خداوند تبارک و تعالی برای هدایت فرعون می‌فرماید: «و با او به نرمی سخن بگویند، شاید بر اثر یادآوری شما حقیقت را دریابد و ایمان بیاورد، یا بترسد و به حق نزدیک شود»^۱، یعنی با او آرام و نرم، سخن بگو «هل لك ان تذكى» و مثلاً اعلام کن، بیا تا تو را کمک کنیم، مسلمان و درست شوی.

قرار نیست که با فرعون، آن‌طور که ما فکر می‌کنیم، جنگ کند. پس مأموریت اصلی چیست؟ اگر چه جنگ هم در دستور کار بوده، ولی مأموریت اصلی این است که بنی‌اسرائیل را که تا این مدت زیر سلطه بوده‌اند و عزت نفس خود را از دست داده‌اند، قومی را که در تاریخ بشر مهم بوده و تازه توانسته بودند ساختار تشکیل دهند از ظلم فرعون رهایی بخشند. یکی دیگر از اقدامات موسی (ع) این بود که قوم بنی‌اسرائیل را به

۱. قَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (طه/۴۴)

همان زادگاه اولیه خود که قدر ندانستند و بر اثر اختلاف بین خودشان چند صدسال ظهور منجی را به تأخیر انداختند، برگرداند.

نکته دوم این است که در شب بعثت حضرت موسی(ع) این اتفاقات می افتد که در نوع خود بسیار جالب است و آن این است که حضرت موسی(ع) همان شب از برادر خود هارون درخواست کمک می کند «موسی گفت: پروردگارا، سینه‌ام را برایم گشاده ساز تا بتوانم کلام تو را به خوبی دریافت کنم و دشواری‌های رسالت را تحمّل نمایم(۲۵) و کارم را برای من آسان گردان(۲۶) و گره از زبانم بگشای تا رسا سخن بگویم(۲۷) که در این صورت سخنم را درمی یابند(۲۸) و از خانواده‌ام یآوری برایم قرار ده،(۲۹)۱، خدایا هارون برادر من را وزیر من قرار ده.» سپس خداوند می فرماید: « ای موسی، خواسته‌ات به تو داده شد»^۲ یعنی این کار انجام شده، فکر اتمام رسالت خویش باش.

وقتی می فرماید: اجابت شده، یعنی درست دعا کردی حتماً باید برادری داشته باشی که وزیر و شریک باشد.

برخلاف آنچه ما فکر می کنیم که هارون دستیار حضرت موسی(ع) بوده، شریک رسالت است. در فیلم ۱۰ فرمان هم می بینید که هر جا حضرت موسی(ع) می رود، هارون هم پشت سر او می آید. معلوم هم نیست این شخصیت تبعی و سایه‌ای چه کاره است؟ هارون شخصیت بسیار بزرگی بوده، اما ما معمولاً آنرا در نظر نمی گیریم. در واقع می خواهیم این شخصیت را با شخصیت امیرالمؤمنین(ع) در شب بعثت پیامبر نظیر نماییم.

۱. قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي صَدْرًا مُّسَدَّدًا * وَ يُسِّرْ لِي أَمْرِي * وَ اجْعَلْ لِي مَخْرَجًا * (طه/ ۲۵ تا ۲۹)

۲. قَالَ فَذُؤْتِ سُلُوكًا يَا مُوسَى (طه/ ۳۷)

پس توجه داشته باشیم که باید یکی از ویژگی‌های پیامبران در شب بعثت این باشد که از اهل یا برادرشان درخواست شریک و وزیر کنند. با تأمل در سوره مبارکه طه در سه مورد به نام حضرت هارون اشاره شده است که نشان می‌دهد ایشان شریک رسالت حضرت موسی(ع) بوده‌اند، نه دستیار. یعنی قرار است این بار را با همدیگر، تا سرمنزل مقصود حمل نمایند. نکته جالب‌تر در قسمت دوم آیات سوره مبارکه طه است. آنجایی که داستان سحر حضرت موسی(ع) پیش آمده و ساحران با آن ایمان قوی و در نوع خود عجیب و غریبی که می‌آورند در جواب فرعون که تهدید می‌کند دست چپ و راستتان را قطع می‌کنم، از نخل آویزانتان می‌کنم، تکه‌تکه‌تان می‌کنم، می‌گویند: «ما هرگز تو و مال و جاه تو را بر این معجزات روشن و روشنگر که به ما رسیده است و بر آن کسی که ما را آفریده است برتری نمی‌دهیم و بر نمی‌گزینیم. پس هر کاری می‌خواهی بکن، تو فقط می‌توانی مدت این زندگی دنیا را بر ما تمام کنی.»^۱ یعنی نهایت قدرت تو در همین دنیاست و آخرت ما به دست خدای یکتا رقم می‌خورد.

بروز و شهود این ایمان در آیات چیست؟ و آن‌ها به چه کسی ایمان آوردند؟ رب هارون و موسی.

آنها حواسشان هست که باید بعد از موسی(ع)، روی ولایت هارون باقی بمانند. اگر با این تفکر جلو آمدند، راه صحیح را انتخاب کرده‌اند. می‌گویند «امنا برب هارون و موسی» بعد یک جای دیگر داریم، «امنا برب موسی و هارون» ولی اینجا موضوع، موضوع حضرت هارون(ع) است.

۱. قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (طه/۷۲)

و نکته سوم، در آیات پایانی همین سوره، حضرت موسی(ع) برای اینکه خداوند را ملاقات کنند، حضرت هارون را جای خودشان می‌گذارند، وقتی برمی‌گردند می‌بینند، که قوم بنی‌اسرائیل گوساله‌پرست شده‌اند. درگیری ظاهری پیش می‌آید و حضرت موسی(ع)، غضب و خشم خود را نشان می‌دهد، که حضرت هارون در جواب، مظلومانه می‌گویند: «ان القوم استضعفونی» یعنی مرا مستضعف کردند. این قوم من را ضعیف شمردند. من را ضعیف نگه داشتند و مستأصلم کردند و «کادوا یقتلون» نزدیک بود من را بکشند. حضرت می‌فرماید چرا جلوی آن‌ها را نگرفتی، می‌گویند که: «هارون در حالی که سر و ریشش در چنگ موسی بود، به او گفت: ای پسر مادرم، نه ریش مرا بگیر و نه سرم را. من ترسیدم که در صورت مقاومت در برابر گمراهان، کار به جنگ و خونریزی بینجامد و تو بگویی میان بنی‌اسرائیل تفرقه افکندی و سخنم را در مورد اصلاح امور پاس نداشتی»^۱ ترسیدم، بیایی و بگویی چرا، بین بنی‌اسرائیل اختلاف انداختی؟ اگر می‌خواستم جلوی این‌ها بایستم، جنگ می‌شد. اگر جنگ می‌شد، بسیاری از کسانی که نمی‌فهمیدند، داستان چیست و متوجه نبودند که پشت پرده، چه اتفاقاتی می‌افتد به جان هم افتاده و کشته می‌شدند. آیا واقعاً درست بود که من این کار را انجام می‌دادم؟! نهایتاً، پایان داستان با مدیریت حضرت موسی(ع) خاتمه می‌یابد. این اتفاق برای امیرالمؤمنین(ع) هم می‌افتد، اما دیگر پیامبری نیست که داستان را خاتمه دهد. امیرالمؤمنین(ع) با کمک حضرت زهرا(س)، داستان را این‌گونه به انتها می‌رسانند:

۱. قَالَ يَنْبَغُ لَنَاخُذَ بِمَحَبَّتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (طه/ ۹۴)

حضرت زهرا(س)، برای رهانیدن ما از شکاف عظیمی که در حال واقع شدن بود تمام عمر شریفشان را می‌گذارند. در پایان هم در راه ولایت شهید و فدا می‌شوند، برای اینکه ما این دوره کوتاه را بگذرانیم.

حضرت موسی با هارون وارد مصر می‌شوند. فرعون در برابر خواسته حضرت موسی(ع) مقاومت می‌کند و داستان سحر پیش می‌آید و فرعون کم‌کم آلوده داستان می‌شود. شاید اگر همان اول می‌خواست، حضرت موسی(ع) را بکشد، برای او راحت‌تر بود. ولی پیاپی درگیر ماجرا می‌شود. مخصوصاً زمانی که داستان سحر ساحران پیش می‌آید که در نوع خود یک معجزه الهی بود. مانند گلستان شدن آتش در زمان حضرت ابراهیم(ع) که نمرود، نتوانست کاری از پیش ببرد. دست فرعون هم در برابر موسی(ع) بسته بود و حضرت موسی(ع) با آن داستان معجزه و اژدها و... در مصر می‌ماند و شروع به ساماندهی قوم بنی‌اسرائیل می‌نماید تا زمینه رشد آن‌ها فراهم آید. قوم بنی‌اسرائیلی که در روز نخست بعثت موسی(ع) اصلاً آمادگی انجام کاری را نداشتند و تنها چیزی که بلد بودند نوکری و کلفتی و به نوعی خفت و خواری بود. اساساً توان اینکه سازمان‌دهی شوند و به مصر، فلسطین و بیت‌المقدس برگردند نداشتند، حضرت موسی(ع) تمام تلاش خود را می‌کند، از زمان استفاده کرده و آن‌ها را آماده می‌نماید. سپس فرمان می‌رسد که باید از مصر خارج شوید. با توجه به روایات و مستندات تورات تعداد آن‌ها در آن زمان ۶۰۰ هزار نفر بود.

نگاه کنید با چه رهبری و تدبیری حضرت موسی(ع) این ۶۰۰ هزار نفر را شبانه از مصر بیرون می‌آورد، به گونه‌ای که آب از آب تکان نمی‌خورد. حتی با وجود تدابیر امنیتی حکومت وقت و ارتباط برخی از مأموران

حکومتی با قوم بنی اسرائیل، حضرت با مدیریت صحیح این افراد را از شهر خارج می‌نماید. این ۶۰۰ هزار نفر را با یکدیگر سازمان‌دهی می‌کند و شبانه از مصر بیرون می‌آورد. به کجا می‌رسند؟ به دریا می‌رسند. همه تصور می‌کنیم که رود نیل است. اما ظاهراً رود نیل نیست. زیرا رود نیل چسبیده به مصر بوده که ایوان قصر فرعون هم به رود نیل باز می‌شده و مشرف به رود نیل بوده است که اگر این‌گونه باشد اصلاً برای فرار زمانی نداشته‌اند.

ظاهراً قوم بنی اسرائیل به دریای سرخ می‌رسند. اگر به روی نقشه هم نگاه کنید، می‌بینید بعد از مصر، دریای سرخ است، که سپس وارد شبه جزیره سینا می‌شوند و بالای شبه جزیره سینا، غزه و فلسطین و... است.

وقتی به دریا می‌رسند تازه ضعف‌های بنی اسرائیل نمایان می‌شود که چرا ما را به اینجا کشاندی؟ زندگی مان را نابود کردی، ما را به جایی رساندی که پشت سرمان فرعون است و بیابان و جلوی رویمان دریاست، ما را در دام انداختی. کاش اصلاً نیامده بودیم. بعد آن اتفاق عظیم می‌افتد. دریا شکافته می‌شود. حضرت موسی (ع) با قومش رد می‌شوند. فرعون و سپاهیان در آب غرق می‌شوند. اگر برای ما چنین اتفاقی می‌افتاد اولین کاری که می‌کردیم چه بود؟ به مصر برمی‌گشتیم، زیرا سپاه فرعون که حدوداً یک میلیون و اندی بود و در مقابل لشکر موسی (ع) که بسیار اندک بود و می‌گفت: «آنان به مردم می‌گفتند: این اسرائیلیان بازماندگانی بس اندک‌اند»^۱ این‌ها کسی نیستند. بهترین زمان بود که آن‌ها دوباره به مصر برگردند. زمان حضرت یوسف هم سابقه حکومتی داشتند. شهر و دیارشان هم آنجا بوده و می‌توانستند حکومت خویش را دوباره تشکیل دهند. می‌خواستند حکومت

۱. اِنْ هَؤُلَاءِ لَنَسْرُ ذِمَّةَ قَلِيلُونَ (شعراء/۵۴)

خدا هم تشکیل دهند. اما بر نمی‌گردند و مصر را رها می‌کنند. چرا؟! چون قرار نیست به مصر برگردند، باید به بیت‌المقدس بروند. در بین راه قوم بت‌پرستی را می‌بینند و می‌گویند خدایا، بتی هم برای ما درست کن. بنی‌اسرائیل از همان ابتدا هم در عقایدشان مشکل داشتند. بالاخره وارد شبه جزیره سینا می‌شوند در صحرای سینا حضرت موسی (ع) تدبیر درستی می‌کنند. آن‌ها را بلافاصله وارد بیت‌المقدس نمی‌کند. آن سرزمین، سرزمین مهمی بوده و باید ابتدا آماده می‌شدند.

بنی‌اسرائیل در فلسطین

آنها ۱۵ سال در شبه جزیره سینا باقی ماندند که سازماندهی و تربیت شده و آماده ورود به بیت‌المقدس شوند. ۱۵ سال زمان داشتند تا تاریخ گذشته خود را جبران کنند. تمام اطلاعات به آن‌ها از آخرالزمان می‌رسید و هنوز از آن استفاده می‌کنند. به واسطه اطلاعاتی که از پیامبر آخرالزمان به آن‌ها می‌رسد «یعرفونه کما يعرفون ابنائهم» پیامبر را مثل کودکانشان می‌شناختند. ما همین طوری می‌گوییم و رد می‌شویم. دقیقاً چهره پیامبر خود را می‌شناختند. می‌دانستند، در چه زمان و مکانی این پیامبر ظهور می‌کند؟ همه اطلاعات دقیق را داشتند و اگر آن‌ها در آن روز اطلاعات امام غایب ما (ارواحنا فداه) را هم داشته باشند خیلی تعجب نکنید. احتمالاً این اطلاعات را هم دارند. در ضمن دچار اشتباه نشوید که چرا خداوند با اینکه می‌دانست آن‌ها گمراه می‌شوند چرا به آن‌ها اطلاعات می‌دهد.

همه این موارد تدبیر و حکمت خداوند است و حساب و کتاب دارد که چگونه این اطلاعات را داشته باشند و چگونه حجت بر آن‌ها تمام شود.

بالاخره، ۱۵-۱۰ سال در آن بیابان می‌مانند تا سازماندهی شوند. در آن سال‌ها در ناز و نعمت «من و سلوی» بودند. آب شرب آن‌ها از ۱۲ چشمه‌ای تأمین می‌شد که توسط عصای موسی (ع) از دل سنگی بیرون می‌آمد. غذای آن‌ها پرندگانی بود که در ارتفاع کم پرواز می‌کردند و به سادگی قابل گرفتن بودند. مجبور نبودند کار سختی انجام دهند. دانه‌هایی مانند شب‌نم، روی چمن‌ها نقش می‌بست که صبح تبدیل به آرد شده و بعد از تابش خورشید با آنان درست می‌کردند. خدا برایشان این همه امکانات فراهم کرده است، ناگهان خوشی زیر دلشان می‌زند. دنبال تنوع می‌روند و می‌گویند که «لن نصبر علی طعام واحد»، این طعامی که به ما می‌دهی، یک طعام واحد است. تنوعی ندارد و اصلاً از یاد می‌برند که چه مأموریتی داشتند. برای تحقق دین خدا و جنگ آمده‌اند. در حالی که امام آن‌ها در یک مقطع زمانی آن قدر علف می‌خورد که شکمش سبز می‌شود. ولی این‌ها دنبال تنوع طلبی هستند. همین مواردی که امروزه هم شرایط را برای ما دشوار کرده است.

به هر حال این قوم کم‌کم سست می‌شوند و یادشان می‌رود که چه مأموریتی داشتند. برخوردارشان هم کمی با حضرت موسی (ع) تند می‌شود و می‌گویند: همان مصر بودیم، بهتر بود. حضرت موسی (ع) می‌گوید: «اهبطوا مصرأ» هر کسی نمی‌خواهد، به مصر برگردد که ظاهراً گروهی به مصر برمی‌گردند. کم‌کم، آن‌ها سازماندهی می‌شوند. همان ۱۲ فرزند حضرت یعقوب و برادران یوسف، که هر کدام، به یک سبط تقسیم می‌شوند. بنی‌یوسف، بنی‌یهودا، که یهود فعلی ما هست، بنی‌بنیامین و... آن‌ها را ۱۲ گروه می‌کند، هر گروه را هزار نفر تشکیل می‌دهند، هر گروه هزار نفری را ۲۰ گروه ۵۰ نفری، هر گروه ۵۰ نفری را، پنج گروه ۱۰ نفری و یک نفر

مسئول برای هر گروه ۱۰ نفری انتخاب می‌کند. یک لشکر عظیم با بوق یا شیپور توسط حضرت موسی(ع)، سازماندهی می‌شود. همه چیز کاملاً آماده است. اطلاعات هم دارند، الان زمان آن رسیده که وارد بیت‌المقدس شوند. آن نقطه اصلی تاریخ و شکستی که از همین جا، داستان برمی‌گردد.

ایشان دستور می‌دهد یک گروه شناسایی، جهت بررسی منطقه اعزام شوند تا منطقه را از باب زمین، پوشش گیاهی، نوع ظاهری مردم، ابزار و سلاح و فواصل شهرها شناسایی کنند. همان روحیه ترس از جنگی که دارند، زمینه بدبختی آن‌ها را فراهم ساخت. این روحیه را ما بعد از جنگ ۳۳ روز غزه هم فهمیدیم که آن‌ها اهل جنگ نیستند.

آنها در جواب به دروغ اظهار می‌دارند که آنجا آدم‌هایی غول‌پیکر بودند «اوجب الانعی» که ما را در جیبشان گذاشته، پیش فرمانده‌شان بردند و گفتند نگاه کن این‌ها آمده‌اند با ما بجنگند. در واقع عملیات روانی درست کردند و در اردوگاه، همه را از جنگ ترساندند و به حضرت موسی(ع) گفتند که: «اذهب انت و ربک فقاتلوا اناها هنا قاعدون.»

شما با خدایان بروید، ما اینجا نشسته‌ایم. ما برگزیده هستیم، ما که نباید جنگ کنیم، ما عزیزدردانه خدا هستیم. تو با خدایت برو، با آن‌ها پیکار کن، اگر پیروز شدی و آن‌ها را بیرون کردی، ان‌شاءالله ما می‌آییم و در آنجا حکومت خواهیم کرد که حضرت آن‌ها را نفرین کرده و به امان خدا رهایشان می‌کند.

بنی اسرائیل پس از موسی(ع)

آن‌ها ۴۰ سال در بیابان سرگردان می‌شوند. در حال حاضر چند سال است که ما سرگردانیم؟ هزار و ۱۷۶ سال؛ آن‌ها ۴۰ سال در بیابان سرگردان شدند. دور خودشان می‌چرخیدند و به هیچ‌جا نمی‌رسیدند. البته باز هم لطف خداوند است، شکنجه و عذاب نیست، عذاب هم لطف خداوند است. در این ۴۰ سال یک نسل جدید شکل می‌گیرد. پیرمردهایشان می‌میرند، کودکان بزرگ و جوان می‌شوند تا بلکه این نسل جوان بتواند کاری کند. در این ۴۰ سال، حضرت موسی(ع) را از دست می‌دهند - اگر خودشان حضرت موسی(ع) را نکشته باشند - که ظاهراً خودشان هم نمی‌دانند، قبر پیامبرشان کجاست! به هر حال، این‌ها در این وضعیت می‌مانند و حضرت موسی(ع) از بین آن‌ها می‌رود و داستان به زمان «یوشع» می‌رسد. آن‌ها به راحتی و توسط رهبری یوشع، از این دوران رد می‌شوند و وارد بیت‌المقدس می‌شوند. می‌بینند کار بسیار ساده‌ای بوده است و فقط یک اراده می‌خواست. در بیت‌المقدس حکومت قوم برگزیده را (به قول خودشان) شروع می‌کنند. قومی که به نفرین حضرت موسی(ع) دچار شده، قومی که از دست رفته است، کم‌کم آن مأموریت حزب‌اللهی به حزب شیطان تبدیل می‌شود.

حضرت موسی این قوم را سازماندهی کرد، آن‌ها آن را تحویل شیطان دادند و به شکل شیطان درآمدند. بعد یوشع بن نون که یکی از پیامبران این دوره بود و انبیاء دیگری که تعدادشان حدوداً ۱۵ نفر بود، یکی پس از دیگری می‌آیند که آن دوران را «عصر داوران» می‌گویند. آن پیامبران انسان‌های مذهبی بودند. مؤمنانی بودند که در این دوره، بنی اسرائیل را

هدایت و رهبری می‌کردند، که نام آخرین پیامبر آن دوران «سموئیل» است. در زمان سموئیل نبی، به رهبری «طالوت»، ظاهراً تابوت حضرت موسی (ع) را که گم شده و دست دشمن افتاده بوده به آن‌ها برمی‌گرداند. در نتیجه دوباره اقتدار خود را پیدا می‌کنند و آرام‌آرام، به قدرت می‌رسند.

خلاصه، در زمان طالوت، آنها، به پیامبر آخر که می‌رسند، بهانه می‌گیرند - ایرادهای بنی اسرائیلی - که ما ملک می‌خواهیم، پادشاه می‌خواهیم و ... چطور همه پادشاه دارند، ما هم پادشاه می‌خواهیم. تا الان می‌گفتند بت و طعام غیرواحد می‌خواهیم و...، حالا بهانه می‌گیرند و می‌گویند، پادشاه می‌خواهیم، پادشاهی برای ما بگذار تا به جنگ برویم. چون از جنگ می‌ترسیدند و دائم در معرض جنگ بودند، خدا هم به واسطه همین جنگ آن‌ها را آزمایش می‌کرد. هر کس از جنگ نترسد خدا هم خیلی برای او جنگ پیش نمی‌آورد. اما آن‌ها چون از جنگ می‌ترسیدند، مدام برایشان جنگ پیش می‌آمد که در انتها وضعیت بدتر شد. اول داستان طالوت و بعد حضرت «داوود» (ع) و بعد داستان حضرت «سلیمان» (ع). بنی اسرائیل آن‌ها را به اسم پادشاه می‌شناسند و اصلاً موضوع پیامبری را در ذهن خود کنار می‌گذارند.

در زمان طالوت، جنگ با «جالوت» پیش می‌آید، در آن جنگ حضرت داوود (ع) خود را نشان می‌دهد، جالوت را می‌کشد و پادشاهی به حضرت داوود (ع) می‌رسد. در زمان حضرت داوود (ع)، قدرت بنی اسرائیل تا زمان حضرت سلیمان (ع) به اوج خود می‌رسد و به منطقه مسلط می‌شوند و در زمان حضرت سلیمان (ع) - که البته آن‌ها با حضرت سلیمان (ع) هم مشکل داشتند و - می‌گفتند، کودک و کم سن و سال است و نمی‌تواند. می‌خواستند،

این پادشاهی را از دست داوود(ع) در بیاورند که سرانجام حضرت سلیمان(ع) پادشاه می‌شود.

اوج قدرت آن‌ها هم در آن زمان به دلیل همین اتفاقاتی که می‌افتد به ذلت تبدیل می‌شود. نهایتاً حکومتی شکل می‌گیرد که به پای حکومت آخرالزمانی که ان‌شاءالله خواهیم دید، نمی‌شود.

حکومت حضرت سلیمان(ع) خیلی عجیب و غریب بود. ایشان منطق الطیر داشته و با حیوانات صحبت می‌کرده، جنیان و شیاطین را در بند و از آن‌ها استفاده می‌کرده، برای او بنا می‌ساختند و غواصی می‌کردند. دارای ثروت عظیم، شوکت و قدرت بود. ملک بسیار عظیمی بوده که شیاطین به بند کشیده شدند. اصلاً حکومت دیگری شد. همین موضوعاتی که در حال حاضر برای ما عجیب و غریب و اندک است، واقعاً در زمان حضرت سلیمان(ع) اتفاق افتاد که ان‌شاءالله چندین برابر آن را در زمان مهدی موعود(ع) شاهد خواهیم بود.

مسائل بسیاری وجود دارد که الان برای ما عجیب و غریب است. اما واقعیت این است که خداوند تبارک و تعالی نشان می‌دهد که زمان حضرت سلیمان(ع) با همه عجایبش در تاریخ ثبت شد و ان‌شاءالله در آینده وقایع عجیب‌تری را شاهد خواهیم بود. داستان حضرت سلیمان(ع)، آخر این جریان است و بعد از حضرت سلیمان، بین بنی اسرائیل اختلاف می‌افتد.

اولاً، کارهای سحر و جادوگری را که امروز هم بین یهود رواج دارد به حضرت سلیمان(ع) نسبت می‌دهند و می‌گویند، حضرت سلیمان(ع) این کارها را انجام می‌داد. خداوند می‌گوید: «آن‌ها منزّه هستند از اینکه، این کارها را انجام دهند، کار شیاطین بوده است.» گسترش سحر و جادو را به

حضرت سلیمان(ع) نسبت می‌دهند، در صورتی که در آن دوره کار شیاطین بوده است، همان شیاطینی که مترصد بودند کم‌کم مسلط شوند. معبد سلیمان در همین دوره به دست شیاطین و جنیان در بند ساخته می‌شود.

بعد از حضرت سلیمان(ع) آن‌ها دو گروه می‌شوند. یک گروه کشور یهودا - یهودیه - می‌شوند و یک کشور، کشور اسرائیل. از اینجا اختلاف دوباره شروع می‌شود. بنی یهودا و بنی بنیامین. این دو سبط، ظاهراً، به کشور یهودیه می‌روند و ۱۰ سبط دیگر به کشور اسرائیل می‌روند. سپس جنگ بین آن‌ها آغاز می‌شود. بین بنی اسرائیلی که قرار بود با هم متحد باشند، دنیا را بگیرند و به دین اسلام دعوت کنند، جنگ در می‌گیرد. چون این دو سبط بسیار حقه‌باز هستند، آن ۱۰ سبط دیگر را در تاریخ از بین می‌برند. اصلاً معلوم نیست، این ۱۰ سبط چه شده‌اند! ضمن اینکه آن دو سبط هم معلوم نیست، کجا رفتند! احتمالاً فقط بنی یهودا از بنی اسرائیل باقی ماند و همه میراث بنی اسرائیل را به نفع خویش مصادره کرد. بنی یهودا هم در تاریخ از بین رفته است و بعضی معتقدند که این خزرانی که در شمال دریای ما زندگی می‌کنند و ما هم به اسم نامبارک آنها، نام دریای خزر را بر دریای شمال گذاشتیم، آنها، همین‌ها بودند که میراث را بردند و بقیه دین یهودا به واسطه آن‌ها ادامه پیدا کرد.

به هر حال آنها، آرام آرام ماهیت خود را تغییر می‌دهند، حداقل اینکه بنی یهودا، که یهودای امروز است، به جای اسرائیل آمد. با مراجعه به قرآن متوجه می‌شوید که نام بنی اسرائیل آمده و نامی از یهودا برده نشده است و هر جا قرار است از این‌ها تعریف شود، مربوط به دوره قبل از پیامبر است و می‌گویند: بنی اسرائیل و هر چه مربوط به زمان بعد از پیامبر هست، دیگر

یهود است. هیچ وقت نام آن‌ها در قرآن بنی اسرائیل نیست، این‌ها یهود هستند. یهودی‌ها، کار را در دست می‌گیرند و این همان جایی است که به بدبختی می‌افتند. دیگر، حزب شیطان شده و از دست رفته‌اند. واقعاً برای کسانی که قدم در این راه گذاشتند عبرت آموز است.

به هرحال آن‌ها به قدرتشان ادامه می‌دهند، تا داستان جنگ با بخت‌النصر پیش می‌آید. امروز تحقیقات به این سمت می‌رود و اثبات می‌کند، آن چیزی که آن‌ها ادعا می‌کنند بخت‌النصر یا بخت‌نصر یا نبوکدنصر آن‌ها را قتل عام کرد و گروه زیادی را به عراق آورد دروغ است؛ نه اینکه دروغ باشد، طراحی است. یادتان هست عراق چه جای مهمی بود، امروز هم دیدید که با ۱۱ سپتامبر، دروغ خودشان را آشکار کردند، تا فقط در عراق باشند. ۱۱ سپتامبری درست کردند به اسم جنگ بخت‌النصر تا خودشان را به عراق برسانند.

بدون اینکه سر و صدایی بلند شود در عراق نشستند، با مظلوم‌نمایی، انسان‌های بی‌دفاع را کشتند و هزاران اتفاق دیگر که انگار هیچ حادثه‌ای رخ نداده است، هیچ کشت و کشتاری هم نبوده، بخت‌النصر را تحریک کردند، تا به‌جان هم بیفتند. رویدادی، مثل جنگ جهانی دوم درست کردند. خودشان را به عراق نزدیک کردند. چرا؟ چون اینجا، مکان مهمی است، این‌ها باید در عراق پایگاه داشته باشند. در عراق نشستند، آنگاه هوس کردند کمی این طرف‌تر بیایند. چون مقصود سرزمین دیگری است. کجا؟ سرزمین پنجمی که از اینجا کم‌کم وارد ایران می‌شوند. ایران همان جایی بود که از قول ما به آن‌ها گفته بودند، شما نمی‌توانید به آن نزدیک شوید و خود آن‌ها می‌دانستند که نمی‌توانند آن طرف فرات بیایند.

این سرزمین برای آنها، بسیار مهم است. اگر می‌توانستند ایران را زیر سلطه خودشان بگیرند، برای همیشه خیالشان راحت بود. به همین منظور است که بسیاری از پیامبران بنی‌اسرائیل، به ایران مهاجرت کردند از جمله حضرت «دانیال نبی» (ع) و اگر اشتباه نکنم حدود ۳۰ پیامبر مربوط به زمان بنی‌اسرائیل شناخته شده که مقبره آن‌ها در ایران است.

حضرت دانیال (ع) می‌فرمایند که من اینجا آمده‌ام، چون می‌دانم که در آخرالزمان، آن قیام در این سرزمین شکل می‌گیرد، می‌خواهم فرزندان من، جزء آن‌ها باشند. یعنی این افتخار برای من باشد، که آن‌ها فرزندان من هستند. در واقع صحنه اصلی جنگ در صفحه ایران است. این، از نقاط مبهم تاریخ است. شاید هم به این دلیل است که ما ایرانی هستیم و تحلیل وضعیت کشور خودمان، کمی سخت است.

برخلاف اینکه تمدن ایران را ۲۵۰۰ ساله می‌دانند - که فقط جهت تثبیت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله یهودیان است - تمدن ما حداقل ۷-۶ هزار سال است. که در تاریخ شناخته شده است. ایران از روز اول، کاندید این جریان بود. ایرانی‌ها موحد و متدین بودند که به واسطه آن، تمدن‌های بسیار درخشانی در ایران شکل گرفته است. شخصی به نام «کوروش» پیدا می‌شود، قلدر منطقه، شخصیتی مانند «صدام»، تمدن‌های ایران را از بین می‌برد و حکومتی به نام هخامنشی درست می‌کند. یا اینکه، شاید این آقا واقعاً ذوالقرنین بوده، حتی پیامبر بوده، در ادامه هجرت پیامبران به ایران، حکومتی درست می‌کند و بعداً این حکومت دست اشخاصی می‌افتد و این‌گونه می‌شود. ایران هنوز برای کوروش احترام قائل است. چرا؟ چون احتمالاً او را درست کردند، به

او قدرت دادند و به اسم آزادسازی این قوم از بابل او را رها کردند. بنابراین همه جا نام کوروش با منشور آزادی نوع بشر و... همراه است.

پس به همین سادگی، آن‌ها داخل ایران آمدند. بدون اینکه سر و صدایی کنند و کاری انجام دهند، کما اینکه حالا هم می‌خواهند بیایند. ملکه «خشایارشاه»، استر دختر یک یهودی است. یک دختر یهودی که در جنگ، خشایار شاه را نجات می‌دهد و ملکه خشایارشاه می‌شود. استر، عمویی به اسم «مردخای» (مقبره او در همدان زیارتگاه است) دارد. به تحریک استر، بزرگترین کشتار تاریخ در ایران اتفاق می‌افتد.

خشایارشاه همه را می‌کشد. آرام‌آرام در ایران مستقر می‌شود و از همین جا چند گروه می‌شوند. وقتی کوروش آن‌ها را آزاد می‌کند، در حکومت‌های بعدی زمان هخامنشیان، مخیر می‌شوند، هر جا دلشان خواست بروند. هیچ کس هم حق تعرض به ایشان را ندارند. اگر شما یهودی باشید، این بلاها را هم سرتان آورده باشند، وقتی آزادتان می‌کنند کجا برمی‌گردید؟ فلسطین. چون آنجا سرزمین تان بوده و معبد مقدسستان آنجاست.

تعداد بسیار کمی نخبه، به فلسطین می‌روند در آنجا «عزرای کاهنی» هست که ظاهراً مسئول اصلی تحریف تورات است. احتمالاً تورات در حمله بخت‌النصر سوزانده شده و نسخه‌های آن از بین رفته است. «عزرا» را برمی‌گرداند تا توراتی را که می‌خواهند، بنویسد. اگر آن‌ها تورات را تحریف کرده باشند، پس تورات واقعی کجاست؟ پیش خودشان است. تورات واقعی را دارند که از حوادث آخرالزمان مطلع هستند. بسیاری از حرکات آن‌ها برخواسته از توراتی است که دست خودشان است. سرانجام تورات اصلی را، عزرای کاهن تحریف کرده و شخص دیگری که فرمانده لشکر بوده، دور خودشان

دیوار می‌کشد. این‌ها برای اینکه بسیار ترسو هستند، همیشه دوست دارند دور خودشان دیوار بکشند.

در آنجا فقط گروه کمی از آن‌ها برمی‌گردند. عده‌ای از آن‌ها در عراق باقی می‌مانند، چون عراق مهم بود. گروه دیگر به ایران می‌آیند و در ایران مستقر می‌شوند. بحث بهایی‌های امروز و داستان مشروطه و...، تمام آن وقایع، کار این گروه است. یک گروه هم، به کجا می‌روند؟ (حالا تازه فهمیدند که چه اتفاقی قرار است در شبه جزیره عربستان بیفتد) به شبه جزیره عربستان می‌روند. به آن‌ها می‌گویند شما در تاریخ کجا رفتید؟ چرا چنین جایی رفتید؟

ما این قدر قوم مظلومی بودیم! تحت ظلم و ستم بودیم، در این سرزمین‌های آباد، دائم ما را اذیت می‌کنند. باید به یک بیابانی برویم تا کسی کاری با ما نداشته باشد. آنها، این‌گونه توجیه می‌کنند.

بعد از آنکه می‌فهمند مسأله آشکار شده، می‌گویند: البته این نکته هم هست که قرار بود پیامبر آخرالزمان آنجا بیاید، ما به استقبال پیامبر آخرالزمان رفتیم. در صورتی که قرآن می‌فرماید: «يعرفونه كما يعرفون ابناءهم.»

اولاً، چرا وقتی پیامبر آخرالزمان آمد، ۱۰ نفرتان هم ایمان نیاوردید؟ و بعد هم این همه دشمنی کردید! ثانیاً، پیامبر آخرالزمان قرار بود کجا مبعوث شود؟ مکه. چرا همه شما مدینه رفتید؟! مکه یهودی کمی داشت. اصل پایگاه یهود در مدینه بود. چون آن‌ها می‌دانستند که قدرت در مدینه است و حکومت در آنجا شکل می‌گیرد. آن‌ها جایگاه‌های قدرت را شناسایی می‌کنند و به همان‌جا

می‌روند. در واقع مانند ویروس هستند و دقیقاً روی فایل‌های اجرایی می‌نشینند. همه آن‌ها به مدینه رفتند و منتظر نشستند.
در ادامه به داستان خود یهود برمی‌گردیم.

حزب شیطان

یهودیان، تورات را تحریف کردند و با وجود اختلافاتی که داشتند کارها را مرتب و منظم انجام دادند و تحریف‌ها از آن تاریخ شروع شد. یهود در جریان حزب شیطان قرار گرفت و با اینکه، خداوند برای هدایت آن‌ها پیامبران را فرستاد اما آن‌ها یکی پس از دیگری این پیامبران را کشتند. قرآن می‌گوید، ما که نمی‌گوییم مگر می‌شود قومی در تاریخ اینقدر پیامبر بکشد، آن‌ها هم به این دلیل که دروغ می‌گویند. پس معلوم می‌شود آن‌ها می‌فهمیدند که آن‌ها پیامبرند.

در تاریخ آمده است که آن‌ها در بین الطلوعین یکی از روزها ۴۲ تا ۷۰ پیامبر را کشتند ولیکن خداوند تبارک و تعالی از روی لطف و احسان دوباره پیامبری را برای هدایت آن‌ها می‌فرستاد تا شاید هدایت شوند. این کشتار ادامه پیدا کرد، تا حضرت یحیی(ع) به رسالت مبعوث شد. حضرت یحیی بشیر، روزی را که حضرت عیسی(ع) می‌آید بشارت دهد و حضرت عیسی(ع) بشارت دهد که داستان شما تمام شد. دیگر، جریان آن‌ها به بن‌بست رسید و پس از کشته شدن حضرت یحیی(ع) هر چه تلاش کردند که حضرت عیسی(ع) را به شهادت برسانند، موفق نشدند.

حضرت عیسی(ع)، هم چون جزء پیامبران اولوالعزم بودند، نقشی جدی در حکومت آخرالزمانی، ایفا کردند. می‌گویند که امام زمان (اروحنا فداه)

تمام خصایص پیامبران پیشین را داراست. می‌گویند که در سفر و سیاحت، امام (عج) به حضرت عیسی (ع) شبیه هستند، چون حضرت عیسی (ع) دائم در سیاحت بودند، امام هم همین‌طور هستند. آیا واقعاً زندگی حضرت عیسی (ع) این‌گونه بود؟ اگر حضرت این‌گونه زندگی می‌کرده، پس چرا در سن سی و چند سالگی قصد شهید کردن او را داشتند؟

برخی از افراد می‌گویند که حضرت عیسی (ع) هیچ جنگ و دعوایی با کسی نداشته و همواره می‌گفتند اگر تو را زدند هم چیزی نگو و صدايت در نیاید. حضرت عیسی (ع) خصوصاً اواخر عمر دائم در حال تعقیب و گریز بود و دائماً از دست یهودیان «علیه ما علیه» به همراه ۱۲ تن از حواریونی که با حضرت بودند، فرار می‌کردند و تغییر مکان می‌دادند.

آنها دنبال حضرت عیسی (ع) بودند که او را بکشند. آیا امام زمان (عج) هم، همین شرایط را دارند؟ مخصوصاً اینکه حضرت عیسی (ع) در انتهای جریان به این صورت گرفتار بودند. اگر ظهور نزدیک است، یعنی امام هم این جریان را در این وضعیت سخت مدیریت می‌کنند؟ وای به حال ما، اگر این باشد و ما راحت نشسته باشیم. البته شواهدی مبنی بر اینکه این‌گونه هست، داریم. ولی روایتی که برای ما نقل کرده‌اند همین است که بین امام ما و حضرت مسیح شباهت‌هایی وجود دارد.

بعد از داستان حضرت عیسی (ع) حالا آن‌ها که دیگر خبره شده بودند و می‌دانستند که چگونه می‌شود دینی را تحریف کرد و کتابی را از بین برد، شروع به تحریف دین کردند. اولین اقدام آن‌ها داستان وصی حضرت عیسی (ع) است. وصی حضرت عیسی (ع) چه کسی بود؟ اولاً «یهودای اسخریوطی» را تحریف می‌کنند. در روایت آمده که یهودا به حضرت

عیسی (ع) خیانت نکرد، برخلاف تصویری که ما داریم، یهودا از حضرت عیسی (ع) خواست که دعا کنند، به شکل آن حضرت درآید تا پیش مرگ او شود. ضمن اینکه یهودیان در بحث به صلیب کشیدن حضرت هم خود را هیچ کاره می‌دانند و می‌گویند: «یک دولت رومی این کار را کرد.» در حالی که یک اقلیت یهود، به قول ما لابی صهیونیستی، در دولت روم وجود داشت که تلاش‌هایی را به کار برد تا حضرت عیسی (ع) را بگیرند و به صلیب بکشند.

به احتمال زیاد، یک لابی صهیونیست در دولت روم آن روز هم مثل امروز آمریکا، آمریکایی‌ها خیلی مذهبی و مسیحی هستند - وجود داشت که او این کار را کرد؟ نه! حالا می‌بینیم که آمریکا از اول یهودی‌زاده بود. تمام اساس آمریکا یهودی است، در آن دوران هم همین‌طور بوده است. این‌گونه نیست که یک لابی بوده باشد. آن‌ها چون پول داشتند، افرادی را اجیر کردند تا حضرت عیسی (ع) را بکشند. دولت روم هم نوکر آن‌ها بود. کما اینکه شما می‌بینید این اتفاق در زمان‌های بعد هم، همچنان ادامه پیدا می‌کند. سومی که «امام مجتبی» (ع) را شهید کرد، از کجا آوردند؟ از همین دولت روم آوردند. زمان حضرت سیدالشهدا (ع) نماینده دولت روم، در مجلس یزید آمد. آن‌ها همان بودند، پای این داستان نشسته بودند. معاویه برای اینکه به آن‌ها نزدیک باشد به شام رفت.

وصی حضرت عیسی (ع) «پتروس» (شمعون) بود که جد حضرت «نرجس خاتون» است. این هم بسیار موضوع جالب و مهمی است. آن‌ها بلافاصله به مخالفت و سنگ‌اندازی پرداختند. اول گفتند حضرت عیسی (ع) وقتی که می‌خواست به صلیب کشیده شود، گفت که شمعون مرا انکار

می‌کند، که او هم از ترس، این موضوع را انکار کرد. فردی به نام «شائول» یا «پائولس» (سنت پائولسی که ما می‌گوییم) پیدا می‌شود، یک یهودی که کارش مسیحی‌کشی بوده، این طرف و آن طرف می‌رفته و جمعیت‌های مسیحی را پیدا و شناسایی می‌کرده و به رومی‌ها اطلاع می‌داد. آدمی وحشی، عجیب و غریب که وقتی اسم او می‌آمد، تن مسیحی‌ها به لرزه می‌افتاد. خودش می‌گوید: «روزی در صحرای بیت‌المقدس می‌رفتم تا مثلاً در آنجا چند نفر از مسیحی‌ها را بگیرم. یکدفعه حضرت مسیح بر من نازل شد، گفت: «آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده است که دل‌هایشان به یاد خدا و آن کتابِ سراسر حقی که از جانب خدا نازل شده است خاشع شود و مانند کسانی نباشند که قبلاً به آنان کتاب آسمانی داده شد و زمان بر آنان به درازا کشید، پس دل‌هایشان سخت شد و بسیاری از آنان عبادت خدا را رها کردند و به گناهان روی آوردند و فاسق شدند» آیا زمان آن نرسیده که توبه کنی؟ من توبه کردم. اکنون مسیحی شده‌ام.» وی دروغ عجیب و غریبی می‌گوید. ظاهراً به‌وسیله «بارنابا» وارد جریان مسیحیت می‌شود. بارنابا فریب خورده است؟ بارنابا هم در این جریان متهم است؟ انجیل بارنابا، انجیل روشنی است. آیا ما این انجیل بارنابا را تأیید می‌کنیم؟ چه شد که بعد از انقلاب اسلامی، یکباره انجیل بارنابا کشف شد؟ این‌ها همه جای شک و شبهه دارد.

به هر حال این آقا وارد دین مسیحیت می‌شود، کم‌کم جانشین حضرت عیسی (ع) شده و خلیفه می‌شود، تحریف می‌کند و قدرت را از دست

۱. اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (حدید: ۱۶)

پتروس درمی آورد و خودش خلیفه مسیحیان می شود، به قدرت می نشیند و اولین کاری که انجام می دهد، تحریف است. تثلیث یکی از کارها و اعمال وی است. اعتقادات عجیب و غریبی در مسیحیت به وجود می آورد و به فرقه گرایی دامن می زند که منجر به بروز اختلافاتی می شود.

ایرادهای بنی اسرائیلی، کلامهای بسیار عجیب و غریب بنی اسرائیلی، رشد و انتشار پیدا می کند و مکاتب جدیدی شکل می گیرد. شخصی، از امام صادق(ع) سؤالی پرسید، حضرت فرمودند: «سؤالی را که به دردت می خورد بپرس، این سؤالها چیست که می پرسی؟ از امام رضا(ع) یا امام صادق(ع) پرسیدند: «داستان جبر، اختیار و تفویض... چیست؟» [امام پاسخ داد] این حرفها چیست؟ موضوع بسیار مهمی بود، امام هم می توانستند سه ساعت بنشینند و در مورد آن صحبت کنند، ولی فرمودند: «لاجر و لاتفویض بل امر بین الامرین» در جریان انقلاب خودمان هم یک دوره چنین شده بود که مدام سؤالهای عجیب و غریب می پرسیدند.

این یا آن؟ آن یا این؟ یکی یکی، شاخه شاخه می کردند و مدام اختلاف می انداختند، موضوعات را مطرح کردند تا بالاخره بتوانند این اختلاف را بشکنند. به هر حال بعد از داستان حضرت مسیح(ع) این اتفاقات می افتد تا به آن بن بست می رسد که از داستان حضرت اسحاق(ع) در این سرزمین شروع و به اینجا ختم شد، می رسمیم. با عروج حضرت مسیح داستان تمام شد. حضرت مسیح هم عروج پیدا می کند و به آسمان می رود، ایشان را نمی کشند، چون کارکرد آخرالزمانی دارد و قرار است در آخرالزمان بازگردند تا پرونده

مسیحیانی که فوج فوج فریب خوردند، «و ببینی که مردم گروه‌گروه به دین خدا درمی‌آیند»^۱ توسط حضرت مسیح(ع) بسته شود.

یهودیان و تاریخ اسلام

پرونده بیت‌المقدس و فلسطین تا اینجا بسته شد. به حجاز برگردیم. حالا آن ذخیره آخرالزمانی می‌خواهد عمل کند. اولاً این ذخیره آخرالزمانی که در آینده خواهد آمد در این سرزمین مستقر شده است. ظاهراً می‌دانستند که چه اتفاقی قرار است در آن سرزمین بیفتد. پس وقتی حضرت اسماعیل می‌داند به پسرش می‌گوید و همه می‌دانند که حامل یک نطفه بسیار ارزشمند و مهم هستند و باید آنرا حفظ کنند. پس پدران و اجداد پیامبر(ص) می‌دانستند چه اتفاقی می‌افتد. این‌ها در طول تاریخ محافظان پیامبر بودند. از طرف دیگر هم یهودی‌ها آخر کار فهمیدند و آمدند آنجا نشستند. قاعدتاً باید چه اتفاقی بیفتد؟ اجداد را ترور می‌کنند چون ترور را در زمان قابیل یاد گرفته بودند و می‌خواستند که این نطفه شکل نگیرد و تاریخ نشان داده که این اتفاق افتاده، یعنی هاشم جد پیامبر(ص) به دست آن‌ها ترور شده است. داستان مفصل و بسیار زیبا دارد - که در بحارالانوار روایت آن موجود است - تا اینکه عبدالله، پدر پیامبر را ترور می‌کنند.

پیامبر(ص) به دنیا می‌آیند و زیر نظر ابوطالب بزرگ می‌شوند. عبدالمطلب خودش اولین قربانی این داستان است. عبدالمطلب پسر هاشم است. وقتی هاشم بین راه مدینه تا شام ترور می‌شود، وصیت می‌کند که من به سفر می‌روم و بر نمی‌گردم، این نطفه را از دست یهود حفظ کن.

۱. وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (نصر/۲)

آن مولود را در مدینه بزرگ می‌کنند. در زمان مطلب برادر هاشم، آن طفل را یا با رضایت می‌آورند و یا می‌دزدند و [به] مکه می‌آورند. می‌پرسند این کیست؟ از باب امنیت می‌گویند عبد است خریده‌ام و با خود آورده‌ام، که نامش عبدالمطلب می‌شود. چون در راه هم صورتش بر اثر آفتاب می‌سوزد کسی گمان نمی‌کند که مطلب، عموی اوست. اما اگر می‌فهمیدند که این پسر هاشم است، به سرعت همه جا پخش می‌شد و جان طفل به خطر می‌افتاد. تا آن زمان فکر می‌کردند که هاشم پسر نداشت. این آدم خودش با این تاریخچه، محافظ پیامبر می‌شود.

در دارالندوه (مثل جلسه هیأت دولت امروز) عبدالمطلب پیامبر را با خودش می‌برد. خودش و برادرانش طرفین پیامبر و پسرانش دور تا دور او می‌نشستند. اما آیا این نوع محافظت فقط به خاطر دوست داشتن است؟! بعد هم می‌بینید که این محافظت در مکه سخت می‌شود. به همین دلیل از شهر بیرون رفته و به حلیمه می‌سپارند. پیامبر(ص) را ۹۰ کیلومتری شهر مدینه می‌برند تا دایه به او شیر دهد و هر کس از آن‌ها می‌پرسد که پیامبر(ص) کجاست دلایل مختلفی می‌آورند. یکی از آن دلایل علاوه بر شیر دادن تعلیم و تربیت بوده است، زیرا حضرت حمزه هم سن پیامبر بود. مادر حمزه او را شیر می‌داد. اگر می‌گویند پیامبر را فرستادند تا تعلیم ببیند، چون آن زمان سنت بوده است، پس چرا حضرت حمزه را نفرستادند؟ فرزند خود عبدالمطلب که بود؟ عبدالمطلب فرزندانش را نگه داشت، نوه‌اش را فرستاد؟ چرا؟ برای حفظ جان پیامبر(ص). در ضمن اگر قرار است پیامبر شیر بخورد، یک یا دو سال، پنج سال که به کودک شیر نمی‌دهند! پیامبر پنج سال خارج از

مدینه بودند. علت بازگشت پیامبر هم شناسایی او و عدم اطمینان از جان پیامبر بود.

عده‌ای مهر نبوت را بین کتف پیامبر دیدند و شناسایی کردند. از آن زمان به بعد هم از پیامبر تحت‌الحفظ در مکه نگهداری کردند. در این مأموریت، به علت خاص بودن موضوع، مأموریت از عبدالمطلب به ابوطالب می‌رسد و اصلاً بحث قومیت مطرح نیست.

ابوطالب شخصیت بسیار بزرگی است. در قدر و منزلت ابوطالب همین بس که امیرالمؤمنین (ع) فرزندش است. او مسئولیت پیامبر را هم به عهده می‌گیرد. پیامبر (ص) به بعثت می‌رسند و مأمور رسالت می‌شوند و کم‌کم قدرت اسلام شکل می‌گیرد. آن‌ها چندین کار انجام دادند. اولاً تلاش کردند اجداد پیامبر را ترور کنند، نتوانستند. ثانیاً با هم علیه پیامبر و حتی ترور پیامبر متحد شدند.

همین که بحیرای راهب پیامبر را می‌بیند، می‌شناسد و به آن‌ها می‌گوید که از دست یهود او را حفظ کنند و دیگر پیامبر را سفر نبرند. در آن سفر تجاری هم که به شام می‌رفتند آن‌قدر بحیرای راهب آن‌ها را می‌ترساند که آن‌ها پیامبر را برمی‌گردانند و از ادامه سفر منصرف می‌شوند. از این‌گونه داستان‌ها زیاد داریم که یهودی‌ها تلاش می‌کردند پیامبر را به شهادت برسانند و تا آخر عمر پیامبر (ص) هم همین تلاش را داشتند.

نکته دوم راه‌اندازی جنگ است. مخصوصاً بعد از حکومت، آن‌ها به مدینه می‌آیند قبل از اینکه پیامبر بیایند، در آنجا جایگاه و سنگر درست می‌کنند. مانند بنی قریظه، بنی قینقاع، خیبر و مته. از مدینه تا شام (روم)، هم بر این سنگرها افزودند تا پیامبر نتواند از این موانع رد شود و به آنجا برسد،

چون اگر پیامبر آخرالزمان یا وصی پیامبر آخرالزمان آنجا را بگیرد تمام است و این اتفاق هنوز نیفتاده است، ان شاءالله در تاریخ خودمان به رهبری امام زمان (ارواحنا فداه) و به همت و کمک ما این اتفاق خواهد افتاد و کار آن‌ها یکسره خواهد شد.

اگر جنگ‌های پیامبر را در تاریخ شماره‌گذاری کرده و شماره‌ها را به هم متصل کنید، می‌بینید یک فلش به سمت بیت‌المقدس به دست می‌آید. پیامبر بدون اینکه ذکر نمایند، به سمت بیت‌المقدس حرکت می‌کردند. مثلاً در جنگ بدر که جنگ اول بوده ردپای یهود زیاد مشاهده نمی‌شود. در احد کمی بیشتر می‌شود و بعد از آن هم که کاملاً روشن است. جالب این است که در فیلم «محمد رسول‌الله» (ص) تمام تلاش خود را کرده‌اند که ردپای یهود را در اسلام، حذف کنند که معلوم نشود یهود چه‌کاره بوده است. جنگ خندق و احزاب را نگاه کنید؛ نتیجه آن چه شد؟ یکدفعه بعد از احد، فتح مکه اتفاق افتاد، اصلاً یهود نبود؟! کار خبیر به کجا رسید؟ اصلاً آن موارد حذف شد. یعنی آن چیزی که در ذهن ما به دلیل عظمت آن فیلم موجود است اینکه پیامبر مبعوث شدند، جنگ بدر کردند که پیروز شدند جنگ احد داشتند که شکست خوردند و بعد هم مکه را فتح کردند. تازه ابوسفیان هم مسلمان شد. اول فیلم با خرید «هند» در بازار شروع می‌شود که اشراف‌زاده است. آخر فیلم هم به مسلمان شدن و توبه آن‌ها ختم می‌شود.

بنی‌امیه را برای ما سر جایی که باید، نشانند. بنی‌امیه‌ای که خاندانی اساساً یهودی است. بنی‌امیه قوم و خویش پیامبر نبودند. امیه فرزند خوانده «عبد شمس» از رومی که با هاشم مشکل داشت و دائم درگیر بود آمد. پس

یک طرف کم‌کم احیای بنی‌امیه بود. امام صادق (ع) می‌فرماید: «ما و خاندان بنی‌امیه همیشه دو خانواده هستیم که از اول تاریخ در مورد خدا با یکدیگر جنگ داشتیم. این با آن، آن با این و... در آخرالزمان هم فرزند من مهدی (عج) با سفیانی همین‌طور است.» هرچه این دو خط که همان خط حزب‌الله و حزب شیطان است، جلو می‌آیند این جنگ‌ها بیشتر شده و در خلال این جنگ‌ها تلاش می‌کنند تا پیامبر را شهید کنند که نمی‌شود. کار دیگر اینکه، ۲۵ سال نشستند، به‌طور طبیعی چون کسی نبود، گفتند با امیرالمؤمنین (ع) بیعت می‌کنیم. بهتر از امیرالمؤمنین (ع) چه کسی است. به‌عنوان یک رجل سیاسی با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند. چهار یا چهار سال و هشت ماه با امیرالمؤمنین (ع) مدام جنگیدند و نگاه کنید درصد عدالتی که در همان چهار سال اجرا شد، چقدر در وضع اقتصادی مردم تأثیر داشت و مردم عراق با همه بدبختی‌ها و دردها بهتر از مردم شام بودند.

ابتدا علیه امیرالمؤمنین (ع) جنگ صفین را درست می‌کنند. ناکتین، اهل صفین، طرفدار معاویه، جنگ سنگینی را در آنجا درست می‌کنند. سپس «عایشه»، «طلحه» و «زبیر» جنگ جمل را پیش می‌آورند که واقعه بسیار تلخی در اسلام است. این جنگ واقعاً جنگ داخلی بود، اتفاق بسیار سنگینی بود شاید مشابه وقایعی باشد که ما در کشور خودمان هم تجربه می‌کنیم. به هر حال بعد از آن، جنگ بصره و بعد هم داستان خوارج که پایان بسیار تلخی دارد.

انسان‌های عجیب و غریب که جز امیرالمؤمنین (ع)، همان‌طوری که خودشان فرمودند، هیچ‌کس دیگری نمی‌توانست چشم این فتنه را کور کند

که بعد در تاریخ، معلوم شد که آن‌ها احتمالاً با یهودی‌ها ارتباط‌هایی داشته‌اند.

سه گروه آمدند و امیرالمؤمنین(ع) با هر سه گروه می‌جنگد و نکته تأسف‌بار اینکه فردی به نام «اشعث بن قیس» نه تنها خودش در شهادت امیرالمؤمنین(ع) نقش داشته، بلکه دخترش، امام مجتبی(ع) و پسرش «محمد ابن اشعث»، حضرت سیدالشهدا(ع) را به شهادت رسانده‌اند.

شبی، همین آدم در مسجد راه می‌رفت که ناگهان با یکی از ایرانیان که در مسجد خوابیده بود، برخورد می‌کند. امیرالمؤمنین(ع) به او می‌فرماید: «چرا درست راه نمی‌روی؟» آن شخص به حضرت اعتراض می‌کند که چرا شما به این ایرانیان بها داده‌اید و این قدر سرخ موها را تحویل می‌گیرید؟ آن زمان ایرانیان چشم آبی و سرخ مو بودند. اکنون در عشایر ما چنین تیپ‌هایی وجود دارد، موهای تقریباً قهوه‌ای و چشم‌های آبی.

امیرالمؤمنین به ایرانیان بهایی زیادی می‌دادند. موالی هم که در حکومت امیرالمؤمنین(ع) به جایی رسیدند به همین دلیل است که می‌دانستند دقیقاً امیرالمؤمنین(ع) کجا را نشانه گرفته است. در این باب از امام حسن مجتبی(ع) شروع می‌کنیم تا به قیام عاشورا برسیم.

داستان امام مجتبی(ع) یکی از مقاطع حساس این تاریخ است. زمان امام حسن(ع) زمینه‌ساز داستان عاشورا به عنوان قله و محور تاریخ می‌شود. هر اتفاقی که قبل از آن افتاده، مقدمه عاشورا است و هر اتفاقی که بعد از آن می‌افتد نتیجه عاشورا است. زمینه آن را امام مجتبی(ع) با داستان صلح درست کرد و بعد هم خود حضرت به دست جعدہ دختر اشعث(علیه ما علیه) با

یک الگوی تکراری که قبلاً در مورد پیامبر تجربه کرده بودیم، به شهادت می‌رسند.

داستان معاویه تمام می‌شود و معاویه مکاری ظاهرالصلاح بود و به دین توجه اجمالی داشت، جای خودش را به یزیدی می‌دهد که اساساً آمده بود هتک حرمت کند و دین را از بین ببرد.

در این‌گونه مسائل و شعارها، برای ما کم‌کم مسائلی عادی می‌شوند. در آن دوره هم یزید به انجام چنین کارهایی از قبیل: سگ‌بازی، میمون‌بازی شروع کرد.

.... یزید در شعر معروفش

لعبت هاشم بالملک فلا خبرجاء ولا وحی نزل

انکار کرد که اصلاً این دین چیست؟ این مسائل نبوده است.

اگر سیدالشهدا(ع) می‌ماندند و هیچ کاری مقابل یزید نمی‌کردند تمام دین از بین رفته و قرار بود که ما از داستان عاشورا وارد مقطع آخرالزمان شویم. حالا اگر می‌خواهیم شمارش معکوس آخرالزمان را به‌طور جدی بعد از داستان هبوط آدم، در یک مقطع دیگر [در نظر] بگیریم، باید داستان عاشورا مطالعه شود و اینکه یک نسل جدید شکل بگیرد و ۷۲ نفر آن‌قدر رشادت به خرج دهند تا آخرالزمان بماند.

«ان‌الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه»، دیده‌اید کشتی‌هایی که در طوفان غرق و یا گم می‌شوند، تنها توسط فانوس دریایی است که نجات می‌یابند، فانوس مصباح الهدی [می‌شود] و توسط نور آن، راه درست را پیدا می‌کنند. در واقع نه اینکه امام حسین(ع) فقط مصباح‌الهدی باشد بلکه خودش سفینه‌النجاه است. یعنی اینکه شما فرض کنید خودتان به تنهایی در آب

افتاده‌اید یک کشتی سوارتان می‌کند و آن کشتی صاحب نور است. هر دوی آن سیدالشهدا(ع) است، که شما را هدایت می‌کند. عَلمی است به بلندای تاریخ، از آن به بعد هر کس خواست در تاریخ کاری کند خودش را با آن عقربه و مصباح‌الهدی، میزان و تراز می‌کند.

دیگر همه به سیدالشهدا(ع) اقتدا می‌کردند. در انقلاب خودمان هم اگر نگاه کنید می‌بینید سیدالشهدا(ع) در طول تاریخ چه کار کرد. همه همان‌طور جلو رفتند. دیگر هیچ‌کس گم نشد. حق همیشه بالای بالا ایستاده بود و هر جای آن بیابان را که نگاه می‌کردند، عَلم سیدالشهدا(ع) پیدا بود. معلوم بود که از کدام طرف باید بروند تا به انجام برسند. حالا باید یک جریان شیعه‌سازی بعد از این ۷۲ نفر ایجاد می‌شد.

آخرالزمان و عرصه قیامت، عرصه جدا شدن حق از باطل است. به عبارت دیگر ابتدا در عالم ملکوت تبدل و تمیز حق از باطل رخ می‌دهد. از این رو آیه شریفه «وامتازوا اليوم ایها المجرمون» یکی از تجلیات جدی تمایز حق از باطل در زمین است.

متعالی‌ترین عرصه تمایز حق از باطل در زمان قبل از ظهور، واقعه عاشورا است. در عاشورا مرز حق از باطل روشن شده و از هم جدا می‌شوند. در این عرصه بسیاری از تصورات نتیجه‌ای متفاوت می‌دهد. صحنه‌های ملموس‌تری از انتزاع پیدا می‌شود. جایگاه شخصیت‌ها در عالم تصور و عالم واقع متفاوت می‌شود. «عمر سعد» که همیشه تصور بر این بود که او در جبهه حق است، فرمانده سپاه باطل می‌شود و «حر بن یزید ریاحی» که فرمانده سپاه «عمر بن سعد» بوده به عنوان اولین شهید جان خود را در راه حق فدا می‌کند. این حوادث پرچمی را به بلندای تاریخ، روبروی بشریت

نصب می‌کند تا همواره تمامی قیام‌های حق‌طلبانه خود را با قیام عاشورا تنظیم کنند.

واقعه عاشورا به اندازه‌ای مهم و تأثیرگذار است که تمام حوادث بعد از خود را تحت الشعاع قرار می‌دهد. از این رو یکی از موضوعات آخرالزمان موضوع انتقام‌گیری از خون سیدالشهدا(ع) و مسأله «رجعت» است.

«رجعت» یکی از مهم‌ترین مقاطع در تشیع است که با سؤالات، توضیحات و تفسیرهای متعدد و مختلفی همراه است. رجعت، زمانی اتفاق می‌افتد، که سپاه سیدالشهدا(ع) و یزید با هم روبرو می‌شوند و دوباره جنگ بین جبهه حق و باطل شکل می‌گیرد ولی در این جنگ نتیجه به‌گونه‌ای دیگر رقم خواهد خورد.

بعد از رجعت، تاریخ وارد مرحله نوینی می‌شود. بعد از نهضت سیدالشهدا(ع)، ائمه معصومین(ع) به تربیت نیرو و فراهم نمودن شرایط آخرالزمان تلاش خواهند نمود. این نیروها باید ویژگی‌های خاصی داشته باشند که در این مسیر از ۷۲ تن از یاران امام حسین(ع) الگوبرداری می‌کنند. این شخصیت‌ها باید جریان عظیم آخرالزمان را راه‌اندازی کنند. ائمه(ع) به دنبال تربیت نیروهایی نظیر یاران امام حسین(ع) بودند و بعد از واقعه عاشورا این هدف را وجهه‌همت خود قرار دادند. فرزندان سیدالشهدا(ع) یعنی «بنی‌الحسین(ع)» کمتر به قیام دست زده‌اند و بیشتر قیام‌ها در «بنی‌الحسن(ع)» بوده است. بنی‌الحسین(ع) به خصوص امام صادق(ع) تلاش می‌کردند این جریان را مدیریت کنند. از این رو امام به دنبال تربیت کامل نیروها بودند و درخواست بعضی از شیعیان برای قیام را رد می‌کردند.

اثنه (ع) پس از عاشورا

بعد از نهضت عاشورا دو مسیر جریان یافت: یکی مسیر علم و دیگری مسیر غیبت.

از این رو در بیانات «مقام معظم رهبری» همواره تأکید بر امر علم‌آموزی و تولید علم دیده می‌شود. محوری‌ترین کاری که ما باید انجام دهیم موضوع «علم» است. برای تمدن‌سازی، انسان‌سازی، کادرسازی و ایجاد نهضت و تحرک در جهان، موضوع علم بسیار حیاتی است.

جریان علمی، بلافاصله بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) پی گرفته می‌شود، از این رو در تاریخ، یک دوره نهضت تبلیغی «اربعین» پدید می‌آید که از فردای روز عاشورا و حتی از همان روز عاشورا شروع می‌شود و این روند تا زمان امام سجاد (ع) ادامه پیدا می‌کند.

عصر امام سجاد (ع) دورهٔ اختناق و وحشت است. نوعی تهاجم فرهنگی جریان می‌یابد که هدف آن از بین بردن فرهنگ اسلامی و نبوی است. اوج فساد در مدینه‌النبی به اندازه‌ای است که بیشتر آوازه‌خوان‌های عصر، از مدینه بوده‌اند. فضای شهر پیامبر (ص) آلوده به انواع موسیقی، آواز، قصه و غیره شد. قصاصین (قصه‌پردازان) از جمله گروه‌هایی بودند که در این دوره شکل گرفتند. این گروه تلاش داشتند تا توجه جامعه را از قرآن دور سازند. توجه جامعه به قرآن، بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص)، اوج گرفت و باعث شد تا مسلمانان با قرآن مأنوس شوند. قصاصین، اسطوره‌ها و قصه‌های قدیمی و عمدتاً توراتی را برای مردم، در کوچه و بازار نقل و تلاش می‌کردند تا فضای فکری جامعه را مملو از این اسطوره‌ها و داستان‌ها سازند.

در این شرایط بود که نهضت علمی شروع شد و به تکاپو افتاد. اولین قدم امام سجاد(ع) در مبارزه با این تهاجم فرهنگی، توجّه دادن جامعه به معنویت بود. در حقیقت علم توأم با اخلاق، جامعه را در مقابل هجوم فرهنگی دستگاه یزیدی مصون نگه داشت. با این اقدام دسته‌ای از شیعیان با اعتقاد راسخ باقی می‌مانند.

آنچه که باعث سستی در پایه‌های حکومت اموی شد، نهضت عاشورا و اتفاقاتی بود که به رهبری امام حسین(ع) باعث شد تا حکومت اموی سرایشی سقوط را طی کند. در این فضا نیاز به حکومت و دولت جدید احساس می‌شد، با رخ دادن حوادثی، قدرت از بنی‌امیه به بنی‌عباس منتقل شد. انتقال قدرت به این دلیل صورت گرفت که تصور جامعه از پایان رسیدن حکومت اموی، تصور ورود به دوره آخرالزمان بود. این تصور با به هم خوردن شرایط اجتماعی-سیاسی جامعه باعث شد تا مؤمنان به سمت تقویت تصور آخرالزمانی بروند. از این رو بارها به سراغ امام صادق(ع) رفته و آن حضرت را به قیام دعوت کردند. امام صادق(ع) در پاسخ می‌فرمودند که شرایط آماده نیست هر چند در ظاهر همه شرایط مهیا بود.

بنی‌امیه در قهقرای قدرت قرار دارد، اهل بیت(ع)، نیز مهم‌ترین گزینه برای تصدّی حکومت هستند، اما امام صادق(ع) در مقابل درخواست‌ها مقاومت نموده و رد می‌کنند. مدیریت این وضعیت و فضا بسیار سخت بود و بصیرت زیاد مردم را می‌طلبید.

بعد از گذشت این دوران گذرا، وارد نهضت علمی می‌شویم. نهضت علمی که در زمان امام محمدباقر(ع) و امام جعفرصادق(ع) اتفاق افتاد، به‌حدی جدی بود که هیچ کتاب تاریخی نتوانست آن را پنهان کند. فضای

مدینه دچار دگرگونی شدیدی شد؛ علم در تمام شاخه‌های خود پیشرفت کرده و اوج گرفت. این دو امام، شاگردان بسیاری تربیت نموده و مکاتب مختلفی ذیل مدیریت و رهبری ایشان شکل گرفت و به تدریج تبدیل به یک نهضت علمی واقعی شد و پایه‌های آن محکم گشت.

بعد از قدرت گرفتن بنی‌عباس، حکومت پی می‌برد که پایه‌های چه نهضت بزرگ و محکمی پی‌ریزی شده است، از این رو تلاش می‌کند تا در زمان امام موسی کاظم (ع) این نهضت را تعطیل نموده و آن را از بین ببرد. به همین منظور امام موسی کاظم (ع) را به بغداد تبعید کرده و اجازه رهبری نهضت علمی را به ایشان نمی‌دهند.

نهضت علمی به حرکت خود ادامه داده و بعد از امام موسی کاظم (ع) رهبری آن توسط امام رضا (ع) صورت می‌گیرد. امام رضا (ع) در احادیث به «عالم آل محمد» ملقب شده بودند و جالب آنکه سیر نهضت علمی در زمان امام رضا (ع) و تا حدودی در زمان امام جواد (ع) که چندان هم طول نکشید به اوج خود می‌رسد. از زمان امام جواد (ع) به تدریج وارد دوران غیبت می‌شویم. هرچند دوران غیبت به صورت رسمی در تاریخ، از سال ۳۲۹ هجری شروع شد، اما در حقیقت روند آن از زمان امام جواد (ع) آغاز شد. این روند با آغاز امامت امام جواد (ع) شروع می‌شود، حضرت در سنین کودکی به امامت می‌رسند و در زمان امام هادی (ع) ارتباط امام معصوم با شیعیان تقریباً قطع می‌شود. در عصر امام حسن عسکری (ع) تقریباً امام از دیدگان شیعیان دور شده و ارتباط ایشان با شیعیان بسیار کم می‌شود. به این ترتیب شیعیان از عصر امام هادی و امام جواد (ع) وارد دوران غیبت

می‌شوند و سعی می‌کنند تا شرایط عدم دسترسی مستقیم به امام معصوم(ع) را مدیریت نمایند. در این دوران به تدریج نظام نیابت شکل می‌گیرد.

اما سیر نهضت علمی از زمان امام رضا(ع) ادامه دارد و در آخرالزمان هم شاهد رشد چشمگیر آن خواهیم بود. با سفر امام رضا(ع)، نهضت علمی در ایران به ودیعت نهاده شد و در آخرالزمان نیز مؤلفه‌ای تعیین‌کننده می‌شود. در احادیث، از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است که ایشان فرموده‌اند: «لو كان العلم في ثريا لتناوله رجال من فارس»^۱، این دسته از احادیث و سفر امام رضا(ع) به ایران و بسط مفاهیمی نظیر توحید، امامت، ولایت و... و همچنین شهادت ایشان در ایران ارتباط وثیقی با موضوع آخرالزمان دارد.

بعد از ورود امام رضا(ع) به ایران و بسط نهضت علمی، مأمون مجبور به واکنش علمی نسبت به این جریان و نهضت می‌شود و سعی می‌کند این نهضت را مدیریت و کنترل کند، از این‌رو مجالس علمی زیادی تشکیل می‌دهد و مناظرات زیادی را به منظور شکست دادن امام رضا(ع) تدارک می‌بیند. تلاش‌های مأمون نتیجه عکس می‌دهد و مجالس و مناظرات باعث روشن شدن هر چه بیشتر جایگاه امام رضا(ع) می‌شود. این اتفاق باعث تثبیت مقام امامت و تمییز آن با مقام عالم می‌شود. از این‌رو روایت‌هایی که از امام رضا(ع) در مورد امامت داریم نشان‌دهنده آن است که حول این موضوع سؤالات زیادی مطرح بوده است.

مأمون در موضع انفعال و برای جلوگیری از نهضت علمی شیعی، سعی می‌کند با گسترش نهضت ترجمه در مقابل این جریان مقاومت کند. این نهضت علمی در ایران ماندگار می‌شود. امام رضا(ع) با استفاده از امکانات و

۱. نهج الفصاحة و نیز تفاسیر مختلف ذیل آیه ۵۴ سوره مائده

شرایطی که داشتند حداکثر استفاده را برای نشر این نهضت می‌نمایند و مأمون را در پایتخت و مرکز حکومت او شکست می‌دهند.

بعد از هجرت امام رضا(ع) به ایران، هجرت روزافزون امامزادگان به ایران اوج می‌گیرد. کثرت حضور امامزادگان در ایران نیز باعث شد تا مفاهیمی نظیر توحید، ولایت، علم و ... همیشه زنده بماند. مفاهیمی که برای تربیت شیعیان در آخرالزمان لازم است.

بعد از نهضت علمی عصر امام رضا(ع) که در ایران به ودیعت داده می‌شود، وارد دوران غیبت می‌شویم.

عصر غیبت

از زمان امام جواد(ع) و به‌طور واضح‌تر و جدی‌تر از عصر امامین عسکریین(ع)، امامان کاملاً محصور بوده و تحت مراقبت قرار می‌گیرند. این انحصار تا عصر تولد امام مهدی(ع) که حکومت در برخورد با این موضوع جدی‌تر شده و سعی می‌کند تا امام(ع) را شناسایی کند، ادامه می‌یابد.

در دوران غیبت جریان نیابت شکل می‌گیرد. به‌تدریج از زمان امام هادی(ع) شیعیان آماده می‌شوند تا مستقیم به امام معصوم(ع) مراجعه نکنند و به نوآیی که مشخص شده بودند، مراجعه کنند.

بعد از غیبت امام مهدی(ع) تا ۶۹ سال بعد، چهار نایب خاص به شیعیان معرفی می‌شوند و شیعیان به این افراد مراجعه می‌کنند. تا نایب چهارم که حضرت(ع) به ایشان می‌فرمایند: «بعد از خود کسی را به نیابت خاص معرفی نکن.»

بعد از اتمام غیبت صغری دوره نظام نیابت یک مرحله کامل‌تر می‌شود و نظام ولایت فقیه شکل می‌گیرد. زمانی که عصر غیبت شروع می‌شود شرایط و اوضاع برای شیعیان به شدت سخت می‌گردد و دورانی از تحیر و ترس بر شیعیان حاکم می‌شود. در این دوره علما تلاش می‌کنند تا روایات نقل شده از پیامبر و ائمه معصومین(ع) را جمع‌آوری نموده و در تبیین عصر غیبت بکوشند. این منابع در دسترس شیعیان و مؤمنان قرار می‌گیرد و به تدریج اعتقاد به غیبت امام معصوم(ع) قوت می‌گیرد.

بعد از دوران غیبت صغری که حدود ۷۰ سال طول می‌کشد، به تدریج شیعیان آماده ورود به دوران غیبت کبری می‌شوند. در این دوره حضور علمای کلامی و حدیثی برای اثبات مسائلی نظیر طول عمر، منفعت امام معصوم(ع) در دوران غیبت بیشتر می‌شود. شبهات و سؤالاتی نیز حول نحوه انتخاب و وظیفه امام مطرح می‌شود.

علما در این عرصه تلاش نمودند تا جریان را مدیریت نموده و آنرا به شرایط آخرالزمان برسانند. امروز ما به شرایطی رسیده‌ایم که احساس بشریت به این نکته معطوف شده که ظهور نزدیک است و شرایط جهانی و اتفاقاتی که در جهان در حال اتفاق افتادن است این احساس را تأیید می‌کند. با توجه به نشانه‌های حتمی و غیرحتمی ظهور که در روایات وجود دارد بسیار مهم می‌نمایاند، این نشانه‌ها را بشناسیم و بدانیم که این نشانه‌ها چیست؟ وظیفه اهل علم در این شرایط آن است که سعی کنند تا با بررسی اوضاع و جواب دادن به این دسته از مسائل و شبهات، از این آزمون سربلند بیرون بیایند.

در دورانی که قدرت مرکز خلافت بنی عباس رو به ضعف می‌رود، حکومت‌هایی در ایران سربلند می‌کنند، که به شکل برنامه‌ریزی شده و جدی سعی در نابودی شیعیان دارند. واقعه حمله ترک‌های غز به ایران و قتل عام شیعیان، راویان و محدثین شیعه که به مسجد جامع شهر پناه برده بودند، در تاریخ ثبت شده است.

درست در شرایطی که شیعه در سخت‌ترین شرایط قرار دارد و نفس‌های آخر را می‌کشد حمله مغول به ایران اتفاق می‌افتد که آن را به نوعی می‌توان رحمت تلقی نمود. با این حمله دوباره شرایط به نفع شیعیان تغییر می‌یابد.

برای مغول‌ها، شیعه و سنی فرقی نمی‌کرد، آن‌ها همه را به قتل می‌رساندند اما ضربه اصلی به خلافت بنی عباس وارد شد. مغول‌ها حکومت بنی عباس را که ریشه فتنه بود از بین می‌برند. با به وجود آمدن شرایط یکسان، علمای شیعه حداکثر استفاده را برده و در مدت کوتاهی همه امرای مغول شیعه می‌شوند و تمام تلاش امرای مغول صرف بسط و گسترش تشیع می‌شود که نمونه‌های آن در تاریخ وجود دارد. بعد از این دوران حکومت‌های شیعی پیاپی در ایران شکل می‌گیرند. این روند رو به رشد تا شکل‌گیری دولت صفویه ادامه می‌یابد و بعد از این، با به وجود آمدن امپراطوری صفوی شیعه نفسی تازه می‌کشد و دوباره قدرت می‌گیرد. از این‌رو تمدن ضد شیعی که می‌رفت تمام شیعه را از بین ببرد، تبدیل به تمدنی اسلامی و شیعی شد که ظهور آن در عصر صفویه اتفاق افتاد.

در دوران آخر بازسازی تمدن اسلامی، متأسفانه دوباره حزب شیطان دست به کار شده و اختلاف شیعه و سنی را به‌عنوان حربه‌ای بین برادران

مسلمان نفوذ می‌دهد. دقیقاً در عصری که باید تشیع و اسلام سر بلند کرده و قوت یابد، در مقابل صفویه، حکومت عثمانی شکل می‌گیرد و روابط این دو امپراطوری به شدت متأثر از اختلاف بین شیعه و سنی می‌شود. این اختلافات به همراه رویکرد استعماری و استکباری قدرت‌های غربی در این دوران باعث می‌شود تا تمدن اسلامی آخرین نفس‌های حیاتی خود را بکشد.

تمدن غرب در حقیقت نماد یک تمدن شیطانی است که سعی نمود در مقابل تمدن اسلامی رشد کند. از جمله برنامه‌های تمدن غرب برای اثبات خود، استفاده از شرایط برای استقرار خود بود. برای به‌وجود آمدن یک تمدن نیاز است تا مؤلفه‌ها و شرایط مشخصی به دور یکدیگر جمع شوند. از جمله این مؤلفه‌ها آن است که ابتدا در بین گروهی نخبه، ایده‌ای شکل بگیرد. به عبارت دیگر گروه نخبه‌ای برای ساختن تمدن تلاش کند.

نهضت مدرن علمی

ایده‌ای در بین گروهی نخبه به نام صهیونیسم شکل گرفت. در این گروه نخبه ابتدا تلاش برای به جریان افتادن نهضت علمی شروع شد. بیشتر افرادی که برای ایجاد و گسترش این نهضت علمی که در تاریخ به رنسانس مشهور شده، تلاش کردند یهودی مذهب بودند. این نهضت علمی در واقع نهضت علمی گسترش علم نبود، بلکه برای بستن باب علم بود.

بشر برای شناخت، منابع متعددی در دست داشت که حس، تجربه، وحی، عقل و... از جمله این منابع بودند، اما در این نهضت علمی تمامی منابع شناخت در تجربه خلاصه شد. این رویکرد که از هنر شروع شد، فلسفه و علوم اجتماعی را نیز در بر گرفت.

این گروه بعد از نهضت علمی به دنبال ایجاد نهضت دینی برآمدند. در این نهضت نیاز بود تا قرائت جدیدی از دین اتفاق بیفتد. این نهضت دینی که به نام «پروتستانتیسزم» مطرح شد، علاوه بر تحریف‌هایی که در دین مسیحیت وجود داشت، تحریف‌های دیگری در این دین به وجود آورد. در حقیقت این نهضت دینی، قرائتی یهودی از دین مسیحیت بود.

جریان صهیونیسم نیز به دنبال سرزمینی بود تا این ایده را در آن مکان عملی و اجرایی کند. این مکان نمی‌توانست در اروپا باشد، چون سنت‌های محافظ‌کاری در اروپا به حدی سنگین بود که اجازه طرح نوع جدیدی از زندگی را نمی‌داد. بعد از کشف آمریکا توسط «کریستف کلمب» که یهودی است، آن ایده در این سرزمین، عملی می‌شود. اسناد و مدارک، نشان می‌دهد که مسلمانان قبل از کشف آمریکا توسط کریستف کلمب، با این مناطق ارتباط داشته‌اند و وجود بعضی از واژه‌های عربی و اسلامی، مؤید این احتمال است. این گروه بعد از تصرف آمریکا و قتل‌عام سرخپوستان با تولید فیلم‌های هالیوودی تصویری خشن و وحشی از سرخپوستان انتشار دادند.

با ورود انسان‌های سیاهپوست از آفریقا و دادن عنوان برده به آنان، به‌طور عملی برده‌داری را ترویج و انتشار دادند. این گروه با شکل‌دهی این دو نهضت علمی و دینی و با به‌دست آوردن پایگاه سرزمینی به نام آمریکا سعی نمودند تا افکار خود را جهانی سازند. به این ترتیب آمریکا هر چند در ظاهر مسیحی است، اما جریان یهودی آن‌را به‌وجود آورده و مدیریت می‌کند.

آمریکا برای جهانی‌سازی افکار خود، راحت‌ترین راه پیش روی خود را جنگ می‌داند. حوادثی که منجر به جنگ جهانی اول و همین‌طور جنگ جهانی دوم شده همگی نشان از برنامه‌ریزی مشخص می‌دهد. الگوی جنگ

از طرف آمریکا در آخرالزمان توسط نبرد «آرماگدون» انتشار یافته و در اذهان جهان نفوذ می‌کند.

در جنگ جهانی اول تلاش اصلی قدرت‌های اروپایی از بین بردن امپراطوری عثمانی بود. طبق تحلیل آنان امپراطوری عثمانی بر سرزمین‌های اسلامی حکومت می‌کند که این سرزمین‌ها از ابتدا مهبط حضرت آدم (ع) بود و در دوران انبیاء در این سرزمین اتفاقات زیادی افتاده است. از این‌رو بعد از جنگ جهانی اول سرزمین عثمانی را چند پاره می‌کنند و کشورهای مختلف سر برمی‌آورند. در عربستان نیز با حاکم نمودن خانواده‌ای یهودی سعی می‌کنند تا در منطقه حاکم شوند.

در فلسطین نیز با غضب، تحمیل و زور، رژیم غاصب صهیونیسم را حاکم نموده و قدس را اشغال می‌کنند. تمامی این موارد از نتایج جنگ جهانی اول بود.

درست ۲۱ سال بعد در حالی که هنوز سربازها و خاطرات جنگ جهانی اول در اذهان همه مردم دنیا وجود دارد، جنگ جهانی دوم شکل می‌گیرد. در حقیقت حتی اجازه نمی‌دهند که بشریت ساعتی طعم آرامش را بچشد. نتایج جنگ جهانی دوم نیز این بود که گروهی را از اروپا آورده و در فلسطین سکونت و رسمیت دادند و با آن‌ها رژیم اشغالگر قدس را ساختند. دومین نتیجه جنگ جهانی دوم آن بود که آمریکا در نقش حامی تمام عیار رژیم اشغالگر قدس درآمد.

بعد از جنگ جهانی دوم، آمریکا، اروپا را منزوی ساخت و سعی نمود تا جایگاه اول را در جهان از آن خود کند. از این‌رو آمریکا در جریان جنگ جهانی دوم به ابرقدرت تبدیل شد.

اتفاق سوم آزمایش بمب اتمی بود. این آزمایش، آمریکا را به ابرقدرتی تمام عیار تبدیل کرد. با بمب اتمی، آمریکا قدرت خود را به رخ همه کشید و به الگوی برتر از لحاظ علمی و پیشرفت‌های فنی و رسانه‌ای تبدیل شد.

انقلاب اسلامی و تأثیرات بین‌المللی آن در راستای ظهور

زمانی که انقلاب اسلامی ایران، با پایمردی امام و علی‌رغم تمام مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها به پیروزی رسید، دو کشور آمریکا و شوروی بر کشور ما تسلط داشتند، کاملاً در ایران نفوذ کرده بودند و شاه نیز یکی از جدی‌ترین نوکرهای آمریکا محسوب می‌شد. جالب توجه است که مطالبی درباره رضاشاه و محمدرضا در روایات مربوط به ظهور به این شکل آمده است؛ «خروج زندیقی از قزوین که با آمدنش رعب و وحشت همه جا را فرا می‌گیرد». اوایل حکومت رضاشاه، عده‌ای به این موضوع اشاره کردند و به‌خاطر آن تویخ شدند.

از همان روزهای اول پس از پیروزی انقلاب، این دستاورد بزرگ مورد هجوم دشمنان قرار گرفت. به‌راستی علت این همه مخالفت آمریکا با انقلاب اسلامی چه بود؟ اگر مسأله مخالفت، نفت بود، تنها یک پایگاه از آمریکا گرفته شده بود که به‌جای آن در کشورهای زیادی پایگاه داشت، از جمله عربستان سعودی که نفت او را تأمین می‌کرد. مگر نفت چه قدر موضوع مهمی بود؟! از همان روزهای اول انقلاب و حتی قبل از آن، آن‌ها با قیام مردم، مخالف بودند و سعی می‌کردند که انقلاب را خودشان مدیریت کنند. همزمان با تاریخ شروع انقلاب یعنی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ما شاهد تلاش‌های حزب شیطان از یک طرف و تأییدات الهی در طرف مقابل بودیم.

مهم این است که امام(ره) از همان ابتدا می‌دانستند قرار است چه اتفاقی بیفتد و این جریان را کاملاً مدیریت می‌کردند. وقوع انقلاب اسلامی یک اتفاق ساده و تصادفی نبود. آقای عسکراولادی نقل می‌کنند که زمستان سال ۱۳۴۱، قبل از قیام پانزدهم خرداد، در یک شب سرد قصد داشتند به خدمت امام برسند، اما چند ساواکی ایشان را شناسایی و تعقیب می‌کنند. آقای عسکراولادی فرار می‌کنند و بالاخره خود را به امام می‌رسانند. ایشان می‌گوید: «هنگام بازگشت، امام متوجه ترس و تعلل من گردیدند و علت را جویا شدند. خدمت امام عرض کردم، چند ساواکی در کوچه هستند و اگر من با این اسامی که همراه دارم دستگیر شوم، ممکن است همه چیز خراب شود. امام در جواب فرمودند که نگران نباش، انقلاب ما به پیروزی می‌رسد و ما حکومت اسلامی تشکیل می‌دهیم. پس از آن وظیفه ما این است که این ایده را به کشورهای اسلامی و بعد از آن به تمام دنیا صادر کنیم و تنها در این صورت است که می‌توانیم خدمت مولا و سرورمان عرض کنیم برای ظهور آماده هستیم.» نقل قول‌هایی از این دست فراوان است؛ نقل قول‌های معتبری که گفته یا نوشته شده‌اند.

بعد از پیروزی انقلاب نیز فتنه‌ها و اتفاقات زیادی را پشت‌سر گذاشته‌ایم. کشور ما تازه انقلاب کرده بود و به تیمار نیاز داشتیم تا بتوانیم آرام‌آرام خود را بازسازی کرده و روی پای خود بایستیم، اما در آن زمان و با این وضعیت، کشور ما درگیر مسائل و شورش‌های داخلی شد. از همان روزها در کردستان، خوزستان و سایر مناطق اختلافات آغاز و شیطان دست به کار شد. در همین حال، یک جنگ خارجی نیز به کشور ما تحمیل گردید و همه دنیا بسیج شدند تا انقلاب را سرنگون کنند. از طرف دیگر، وقایع

داخل کشور مثل برسرکار آمدن بنی‌صدر به‌عنوان رئیس‌جمهور که با دشمنان بود و حوادث دیگری چون دخالت مستقیم نظامی آمریکا و حادثه طبس و...، یکی پس از دیگری اتفاق می‌افتاد. به‌راستی در این شرایط، انقلاب چگونه دوام آورد؟ یقیناً یک معجزه بود.

البته تصور ما از انقلاب، سرنگونی یک نظام شاهنشاهی در ایران بود. ما می‌خواستیم شاه را بیرون کنیم و یک حکومت اسلامی را جایگزین آن گردانیم تا کشورمان براساس معیارهای اسلامی اداره شود و اساساً تصور بین‌المللی نداشتیم. این قضیه مربوط به قبل از فتح لانه جاسوسی آمریکا و نیز جریان سلمان رشدی است. تنها کسی که متوجه جنبه بین‌المللی انقلاب ما بود، امام خمینی(ره) بودند. امام در مرداد سال ۱۳۵۸ پیام روز قدس را دادند. پس از اعلام پیام روز قدس توسط امام خمینی(ره)، اولین صف‌بندی بعد از انقلاب شکل گرفت. یک طرف مؤمنان و شیعیانی بودند که ذیل پرچم جمهوری اسلامی آمدند و در طرف دیگر، گروهی که آن‌ها را تحت عنوان حزب شیطان می‌شناسیم و ذیل پرچم صهیونیسم جمع شدند.

بعد از انقلاب، آرام‌آرام اختلافات پدیدار گشت و دوراهی‌ها نمایان شد. ما فتنه‌های بسیاری را پشت‌سر گذاشتیم؛ فتنه حزب توده، منافقین، فتنه کردستان، خوزستان، خلق عرب، داستان انجمن حجّتیّه و... مردم مرحله به مرحله آزمایش شدند و امتحان پس دادند. مرتب بر سر دوراهی‌ها رسیدند و ثابت کردند که پای ولایت ایستاده‌اند. کار بسیار سخت بود. خداوند می‌فرماید: «أَحْسَبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؛ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»^۱ ما ادعایی کردیم مبنی بر اینکه

می‌خواهیم برای ظهور زمینه‌سازی کنیم و مقدمات آن‌را فراهم نماییم، بنابراین بدون آزمایش رها نمی‌شویم. امتحان‌های سختی خواهیم شد تا آنجا که فریاد برآوریم «مَتَى نَصْرُ اللَّهِ» و انشاءالله ندا خواهد آمد که «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»^۱

امام (ره) در تمام این مراحل، با آرامش و سکینه‌ای که مخصوص انبیا و اولیای الهی است، جریان انقلاب را مدیریت کرده و آن‌را پیش بردند. حضرت آیت‌الله مهدوی کنی نقل می‌کند: «روزی خدمت امام رسیدم و به ایشان عرض کردم، فشار زیادی به ما وارد می‌آید و سخت می‌گذرد. امام فرمودند من چه بگویم؟ من ۹/۰ قلبم را از دست داده‌ام و با ۱/۰ آن زندگی می‌کنم و این‌گونه شب و روز کار می‌کنم. شما که از من جوان‌تر هستید، پای کار بایستید.» بدین ترتیب افراد زیادی ایستادگی کردند تا توانستیم این مراحل را پشت‌سر بگذاریم. به‌نظر می‌رسد که پس از اعلان روز قدس در تابستان سال ۵۸، ۱۰ سال گذشت تا مردم آزمایش خود را پس دادند. عمده این آزمایش هم همان فتنه‌ها و جنگ تحمیلی بود. جنگ موضوع مهمی بود که در روایات آخرالزمان نیز بدان اشاره شده است و این جنگ به‌خوبی اثبات کرد که مردم ما پای ولایت ایستاده‌اند. در واقع آزمایش مردم ما در مقدمه‌سازی ظهور، سال‌های ۵۸ تا ۶۸ انجام شد.

نسل ما شیفته و مجذوب امام بود. شاید بزرگ‌ترها به‌خاطر اینکه ایشان مرجع تقلید بودند از امام پیروی می‌کردند، اما در مورد نسل ما این‌گونه نبود. ما امام را به‌خاطر خودشان دوست داشتیم و دنباله‌رو ایشان بودیم. به

۱. «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَكْبِهِمْ أَلَيْسَ الْضُرَّاءُ وَالزُّرُوعُ حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» (بقره / ۲۱۴)

هرحال لازم بود که جایی این شخصیت به بیان امروز کاریزماتیک، کنار برود تا اهمیت ولایت فقیه بیشتر آشکار گردد. این نکته حائز اهمیت است که امام(ره) صبر بسیاری داشتند و اگرچه می‌توانستند با قاطعیت و قدرت خود که از ایشان سراغ داشتیم به سرعت جلوی فتنه‌ها را بگیرند، اما صبر می‌کردند تا مردم خود با فتنه‌ها مبارزه کنند. در جریان منافقین، انجمن حجّیه و جریان بنی‌صدر، امام صبر زیادی نشان دادند تا اینکه دست این افراد رو شد. مثلاً در مورد بنی‌صدر پس از وقایع ۳۰ خرداد و هفتم تیر، مجلس وارد عمل گردید و به او رأی عدم کفایت داد و مردم به خیابان‌ها آمدند و فتنه بنی‌صدر جمع شد.

بعد از امام(ره) هم مردم نیاز داشتند که فتنه‌ها را درک کنند و خودشان آن‌ها را مدیریت نمایند. آن‌ها باید چشم به ولایت می‌دوختند و پیش می‌رفتند. این مردم باید کم‌کم آماده می‌شدند. به همین دلیل امام با آرامش این جریان را از بالا هدایت می‌کردند و اجازه می‌دادند که فتنه‌ها یکی پس از دیگری خود را نشان دهند. در طی آن ۱۰ سال، تنها موردی که ایشان، خود بدون آمادگی مردم وارد عمل شدند، بحث آقای منتظری بود.

آقای منتظری قائم‌مقام رهبری بودند و کسی انتظار نداشت که امام یک‌شبه ایشان را از قائم‌مقامی خلع کنند. در عرض یک شب، تمام عکس‌های ایشان از سطح خیابان‌ها جمع شد. پس از آن امام موضوع بازنگری در قانون اساسی و شورای رهبری را بررسی و مشکلات موجود را حل کردند. این اتفاقات درست قبل از فوت امام انجام شد. شاید امام می‌دانستند که فرصت زیادی نمانده است و این فتنه را در حالی که هنوز کامل نشده بود، جمع کردند. چون این فتنه، مستقیماً خود ولایت فقیه را

هدف قرار داده بود. حالتی را فرض کنید که اگر این فتنه به دست امام مدیریت نشده بود و آقای منتظری رهبر انقلاب می‌شدند و قرار بود آنچه را که ما در این ۲۰ سال تجربه کردیم، روی دهد، در آن صورت امروز ما کجا بودیم و انقلاب ما به کدام سمت رفته بود؟

امام تمام این فتنه‌ها را در طول دو الی سه سال جمع کردند و ما با لطف خدا و کاری که امام انجام دادند، توانستیم چشم‌پسته این مرحله خطرناک را پشت‌سر بگذاریم و از یکی از گذرگاه‌های پرخطر پل صراط عبور کنیم.

بدین ترتیب دوران جدید ولایت‌پذیری ما آغاز گردید؛ دورانی که فتنه‌های آن به مراتب از فتنه‌های بنی‌صدر و منافقین پیچیده‌تر بود. فتنه‌های سال‌های ۶۸ تا ۷۸ و فتنه هجدهم تیر ۷۸ را به‌خاطر بیاورید و فتنه‌های دیگری که به اوج خود رسید، اما به یاری خداوند جمع شد. این دوران، دوران مظلومیت ولی فقیه و مردم بود و هیچ‌کس نمی‌توانست کار جدی انجام دهد. این فتنه‌ها از دوران بنی‌صدر و مظلومیت شهید بهشتی هم سخت‌تر بودند و در هجدهم تیر سال ۷۸، به اوج خود رسیدند، پس از آن آیت‌الله خامنه‌ای در ۲۳ تیرماه فرمودند که مردم به خیابان‌ها بیایند و مردم هم ثابت کردند که هنوز پای ولایت ایستاده‌اند و اگر کسی در موضوع ولایت فقیه و پیشبرد اهداف انقلاب کم آورده است، خواص هستند نه مردم؛ خواصی که یا به انقلاب ضربه می‌زدند و یا ساکت بودند و واکنش درستی نشان نمی‌دادند. به هر حال در سال ۷۸، بار دیگر ولایت، تجلی بیشتری یافت و موضوع ولایت‌پذیری مردم جدی‌تر شد و انقلاب درخشان‌تر گردید.

بعد از این اتفاقات در ایران، تحولاتی نیز در کل دنیا رخ داد و پشت سر ما دنیا هم تکان خورد. به عنوان مثال در عربستان سعودی اتفاقاتی روی داد. پس از مرگ «ملک فهد بن عبدالعزیز»، «عبدالله» پادشاه عربستان شد. این واقعه و اختلافاتی که در بین اعضای خاندان سعود وجود دارد، ما را به همان روزی می‌رساند که بشارتش را داده‌اند. در روایات ما آمده است که آخرین پادشاهی که بر عربستان سعودی حکومت می‌کند، شخصی به نام «عبدالله» است. پس از مرگ این فرد، اختلافات داخلی در عربستان بالا می‌گیرد و بر اثر این اختلافات، در این کشور کسی نمی‌تواند به خلافت رسد و اوضاع و احوال سعودی به هم می‌ریزد. امیدواریم روزهایی که در روایات به آن‌ها اشاره شده است، همان روزهایی باشند که ما در حال تجربه کردن آن‌ها هستیم و انشاءالله، آنچه را تا به امروز ساخته‌ایم، از دست ندهیم.

پس از حوادث و فتنه‌هایی که ذکر شد، نوبت به ۱۰ سال بعدی می‌رسد که آن هم اتفاقات مخصوص به خود را دارد. داستان سوم تیر سال ۸۴، در این ۱۰ سال اتفاق افتاد؛ انتخابات ریاست جمهوری و پس از آن بازگشت دوباره موضوعاتی چون گفتمان عدالت‌خواهی و مهدویت که در سطح برخی خواص نظام نیز مطرح می‌شود و گویا این آزمون ۱۰ ساله، مخصوص خواص است. مردم که پای ولایت ایستاده‌اند، حال موضوع خواص مطرح می‌شود و برخی از آن‌ها از این آزمون سربلند بیرون می‌آیند. به هر حال انقلاب اسلامی به صورت تثبیت شده پیش می‌رود و پس از دکتر احمدی‌نژاد حتماً یک دولت اصول‌گراتر می‌آید و ما قطعاً در راهمان جدی‌تر خواهیم شد و مبانی عمیق‌تری را پیگیری خواهیم کرد. البته اشکالات و منافع

همواره وجود دارد، اما جهت ما درست شده است. جهت‌گیری ما اکنون مبتنی بر ولایت است و در این مسیر پیش می‌رویم.

پس از واقعه سوم تیر سال ۸۴، به انتخابات سال ۸۸ می‌رسیم که بسیار پیچیده و جالب است. تصور نکنید که انتخاباتی رخ داد و دو گروه با یکدیگر کشمکش و تقابل پیدا کردند و پس از آن تنش‌هایی رخ داد که بالاخره جمع می‌شود و موضوع خاتمه می‌یابد، نه، این‌گونه نیست. به نظر می‌رسد که این انتخابات، اگر نگوییم آخر خط است، یکی از مقاطع مهم رشد انقلاب ماست.

همان‌گونه که گفته شد، در سال ۶۸، فتنه‌ای بدون اینکه به اوج خود برسد و کاملاً پخته شود، جمع گردید. جلو آمد و در سال ۸۸ یعنی ۲۰ سال بعد خود را نشان داد و عمل کرد؛ مثل جنگ احزاب، تمام آن‌هایی که پنهان شده بودند و انرژی خود را برای روز نهایی جمع می‌کردند، در صحنه آمدند و مقابل ولایت فقیه ایستادند.

اساساً مسأله، مسأله ریاست‌جمهوری یا موسوی و احمدی‌نژاد و... نیست؛ این‌ها مسائل ساده‌ای هستند. مسأله مهم، مسأله ولایت فقیه است که این آزمون هم آزمون مردم نیست، آزمون خواص است. ما اکنون در شرایط بسیار سخت و بحرانی قرار داریم. خواصی که در طول ۲۰ الی ۳۰ سال اخیر چندان از امتحانات سربلند بیرون نیامدند، اکنون در مورد مهم‌ترین موضوع انقلاب، یعنی ولایت فقیه امتحان می‌شوند. شرایط، بسیار سخت و طاقت‌فرساست و جز با خود ولایت نمی‌توان در مقابل آن ایستادگی کرد. مشاهده کنید که مردم چگونه در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ نشان دادند که پشت ولایت ایستاده‌اند و از امتحانات سربلند بیرون می‌آیند. جمعیتی که آن

روز آمده بود، باورنکردنی بود، آن هم در تهرانی که همه، طور دیگری در مورد آن فکر می‌کردند. شهری که از زمان شاه و پس آن در دوران سازندگی، به‌عنوان یک شهر مدرن غربی و رفاه‌طلب شناخته می‌شد. مردم در آن نماز جمعه حضور پرشوری داشتند. مسأله مهم دیگر، بروز و ظهوری بود که مقام معظم رهبری در جریان فتنه‌های اخیر داشتند که ولایت فقیه درخشان‌تر شد. موضعی که ایشان از سر اقتدار، عدالت، انصاف و همچنین تدبیر اتخاذ کردند، در این ۱۰ الی ۲۰ سال واقعاً نمونه بود. لازم بود همه کنار بروند تا چهره رهبر انقلاب کاملاً روشن شود و همه بفهمند که معنای ولایت فقیه چیست.

اگر در جریانات چند سال اخیر و داستان فوت پی‌درپی علما تأمل کنید، این سؤال پیش می‌آید که چرا علمای بزرگ و معلمان اخلاق ما یکی پس از دیگری از دنیا می‌روند. به‌راستی علت این جریان چیست؟ چون ما در حال ورود به دوره دیگری هستیم، چنان‌که از قول مرحوم آیت‌الله بهجت (ره) نقل می‌کنند که ایشان فرموده بودند: «فتنه‌ها نزدیک است؛ نمی‌دانم من می‌مانم و وارد این فتنه‌ها می‌شوم یا اینکه می‌روم.»

علمای بسیاری از میان ما رفتند و عده‌ای نیز ماندند تا به‌طور جدی در این فتنه‌ها آزمایش شوند و جایگاه آن‌ها مشخص گردد. می‌دانید چرا آیت‌الله مشکینی، رئیس مجلس خبرگان، باید به‌طور ناگهانی فوت کنند؟ مجلس خبرگان سنگر بسیار مهمی است و باید نشان دهد که آیا می‌تواند روی پای خود بایستد یا نه. اعضای خبرگان، افراد ویژه‌ای هستند؛ آن‌ها نخبگان و خبرگان جامعه‌اند و می‌بایست جایی وارد صحنه می‌شدند تا نشان دهند که چگونه می‌توانند مجلس خبرگان را به سمت حمایت از

ولایت پیش ببرند. با در نظر گرفتن تمام این فتنه‌ها که انشاءالله پشت سر گذاشته‌ایم، به نظر می‌رسد که داستان، داستان ظهور می‌باشد و انشاءالله همین‌طور است.

اقدامات حزب شیطان در دوره مدرن

بعد از بیان تمام این مشکلات و آنچه در جریان انقلاب رخ داد، اکنون به سراغ حزب شیطان می‌رویم و چند جمله‌ای نیز به توضیح این حزب می‌پردازیم. پس از داستان دو قطبی شدن جهان، آمریکا و شوروی به دو قدرت برتر جهان تبدیل شدند که در ظاهر با یکدیگر مشکل داشتند و هر کشوری که با یکی از این دو قدرت مشکل پیدا می‌کرد، به سراغ دیگری می‌رفت. آن‌ها وانمود می‌کردند علیه یکدیگر تجهیز می‌شوند و مواردی چون جنگ هسته‌ای، جنگ ستارگان، و... را به راه انداختند، اما هیچ‌کدام به دیگری حمله نکردند و تنها به یکدیگر چنگ و دندان نشان دادند. طبق معمول، فیلم‌های هالیوودی نیز به کمک این جریان آمدند. آمریکا و شوروی مدام وانمود می‌کردند که در عرصه‌های فضایی، علمی، ورزشی و... از یکدیگر پیشی گرفته‌اند.

آمریکا ادعا کرد که اولین انسان را به کره ماه فرستاده است. البته اکنون دروغ بودن ادعای آمریکا در این زمینه ثابت شده که اصلاً پای انسان به ماه نرسیده است. این‌ها تنها بازی‌های رسانه‌ای هالیوودی بود که برای فریب مردم ترتیب داده بودند. آمریکا در اواخر دهه ۶۰، سال ۱۹۶۹، ادعا کرد که اولین انسان را به کره ماه فرستاده و آنجا را فتح کرده است. از آن زمان حدود ۴۰ سال می‌گذرد و جالب است که کسی بعد از این واقعه، هوس

رفتن به کره ماه را نکرده است. حال آنکه اگر واقعاً این اتفاق افتاده بود، امروز باید رفتن به این کره امری عادی محسوب می‌شد. آن‌ها مرتب دروغ می‌گفتند و این اختلافات ادامه داشت تا اینکه انقلاب اسلامی ایران رخ داد.

با وقوع انقلاب اسلامی ایران، این دو قدرت احساس کردند که رقیب واقعی آن‌ها وارد صحنه شده است و دیگر نمی‌توانستند به این اختلافات ظاهری ادامه دهند. در این زمان بود که فیلم‌های هالیوودی به سمت آشتی آمریکا و شوروی پیش رفتند و شروع به همکاری کردند تا اینکه گورباچف بر سرکار آمد و عجیب اینکه شوروی با آن همه عظمت در مدت زمان کوتاهی از آمریکا شکست خورد و دچار فروپاشی شد و آمریکا قدرت برتر جهان گردید. در ظاهر واقعه مشخص شد که آمریکا چقدر قدرتمند است و در طول این ۷۰ سال هم می‌توانسته شوروی را شکست دهد. اما این ظاهر قضیه بود. در واقع این دو یکی بودند و قرار شد که یکی کنار رود. قرار بر این شد که شوروی - که پس از فروپاشی، به روسیه تبدیل شد - در کنار ما، مواظب و مراقب اعمالمان باشد و در طرف دیگر آمریکا نیز بتواند کار خود را انجام دهد.

پس از این جریان، آمریکا بسیار متمایز شد و به تدریج، موضوع نظم نوین جهانی را مطرح کرد. کم‌کم آمریکا به نظام اصلی جهان تبدیل گشت؛ نظامی که براساس گفته فوکویاما،^۱ الگوی حاکم بر جهان خواهد بود. آن‌ها القا کردند که نظام لیبرال دموکراسی، نظام اصلی است که در نهایت برای

۱. Fukuyama فیلسوف آمریکایی، متخصص اقتصاد سیاسی، رییس گروه توسعه اقتصادی بین‌المللی دانشگاه جانز هاپکینز و نویسنده کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» می‌باشد که به خاطر نظریه‌پردازی «پایان تاریخ» مشهور است.

بشر می‌ماند. در سطح دانشگاهی برای این نظریه پشتوانه‌های علمی دست کردند و هالیوود نیز مانند همیشه به کمک این جریان آمد. هم در سطح خرافی و هم در سطح علمی، در این زمینه کار کردند تا نشان دهند آمریکا همان نظام اصلی است که بر دنیا حاکم خواهد شد و لیبرال دموکراسی برای بشر باقی خواهد ماند.

اما هنوز یک مرحله دیگر باقی مانده بود. مسلمان‌ها مرحله دیگر بودند. باز هم هالیوود مأموریت جدیدی یافت و این بار عمده تمرکز خود را متوجه اسلام، اعراب و مسلمانان نمود. فیلم‌های بسیاری ساختند تا جوان امروز ما تصور دیگری از خاورمیانه داشته باشد؛ منطقه‌ای با مردم وحشی، نادان و دشمن خانواده، یعنی تمام آنچه را که همواره از خصوصیات حزب شیطان بود، به ما نسبت دادند. به همین ترتیب جلو آمدند و موضوع جنگ تمدن‌ها را مطرح کردند. ما هم بسیار ناشیانه عمل کردیم و به جای اینکه روشن کنیم قضیه از چه قرار است و داستان چیست، گفتیم چرا جنگ تمدن‌ها؟ به جای آن باید صحبت از گفتگوهای تمدن‌ها کرد و همان سالی که خواستیم گفتگوی تمدن‌ها را راه بیندازیم، تبدیل به جنگ تمدن‌ها شد.

در آمریکا بوش به عنوان اوج صهیونیسم مسیحی بر سرکار آمد و آن‌ها شروع به طراحی دروغ دیگری کردند. این بار حادثه یازدهم سپتامبر را طراحی نمودند، هالیوود و شبکه‌های خبری را به کار گرفتند تا حادثه‌ای را که اصلاً واقعیت نداشت، به گونه‌ای جلوه دهند تا همه باور کنند که یک تروریست مسلمان می‌تواند چنین کاری انجام دهد. مردم آمریکا چون تا به حال جنگ را تجربه نکرده‌اند، از آن وحشت زیادی دارند و دولت آمریکا می‌خواست از این وسیله استفاده کند تا جلوی اعتراض مردم به لشکرکشی

به خاورمیانه را بگیرد و به آن‌ها القا کند که این تروریست‌ها به اندازه‌ای وحشی و خطرناک هستند که حتی می‌توانند به شما هنگامی که در خانه‌هایتان با آرامش نشسته‌اید، حمله کنند، آن‌هم با ابتدایی‌ترین وسایل یعنی هواپیمای دزدی. بنابراین برای پیشگیری از این حوادث، شما باید به خاک آن‌ها بروید و به آن‌ها حمله کنید.

آمریکا به این بهانه حمله خود را آغاز نمود. در روایات متناسب به امیرالمؤمنین (ع) آمده است که ایشان می‌فرمایند: «آتشی در غرب شعله‌ور می‌شود و غرب با فریاد بلند انتقام‌جویی به شرق حمله می‌کند. ابتدا خراسان (افغانستان امروزی) را می‌گیرد و سپس وارد عراق می‌شود» و این دقیقاً همان کاری است که آمریکا انجام داد. بعد از طراحی این دروغ، به دنبال کشوری می‌گشتند تا این حمله را به او نسبت دهند. ابتدا می‌خواستند بگویند که ایران مسئول این حمله بوده است، اما بعد به هر دلیلی به سراغ افغانستان رفتند که همسایه ما بود. از قبل می‌دانستند که افغانستان از انقلاب اسلامی ما تأثیر پذیرفته و ممکن است دومین کشوری باشد که انقلاب اسلامی در آن روی می‌دهد. مدتی این کشور را با شوروی سرگرم کردند و بالاخره به افغانستان حمله و آن‌را تصرف نمودند. آمریکایی‌ها شخصیتی به نام بن‌لادن را درست کردند تا بگویند که هر کس می‌خواهد انقلابی مسلمان تروریست باشد، باید ذیل بن‌لادن قرار گیرد. شخصیتی که به گفته آن‌ها هم مسلمان است، هم تروریست و هم اهل جنگ؛ دیگر چه نیازی به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است؟ بعد شبکه الجزیره را راه‌اندازی نمودند و بعد از آن العربیه را تا به آن‌ها برای

رسیدن به اهدافشان کمک کند. سپس شخصیتی به نام مایکل مور^۱ را خلق کردند. این فرد، حرف‌های جالبی زد که در ابتدا تحسین ما را هم برانگیخت. وی ابتدا به بوش ناسزا گفت و حادثه یازدهم سپتامبر را دروغی بزرگ دانست. پس از آن، فیلم ۱۱/۹ را ساخت و در آن نشان داد که بوش و بن‌لادن با یکدیگر همکاری دارند و به قول معروف دستشان در یک کاسه است. اما این شخص حرفی از صهیونیست‌ها به میان نیاورد و نگفت که پشت تمام این قضیه‌ها، صهیونیست‌ها هستند.

اینکه داستان یازده سپتامبر یک دروغ و تنها بهانه‌ای بود تا آمریکا به ایران نزدیک شود، یا حمله به عراق که به بهانه سلاح‌های هسته‌ای انجام شد و تصمیم گرفتند تا نوکر دیرینه خود یعنی صدام را جابه‌جا نمایند. با اینکه مشخص شد عراق سلاح هسته‌ای نداشته است، اما آن‌ها در این کشور مانده‌اند و داستان‌های دیگری چون داستان نفت و... را بهانه می‌کنند و رویاهایی برای ایران در سر دارند که انشاءالله طبق روایات ما نقش بر آب خواهد شد و نسل آن‌ها در همین عراق نابود می‌شود.

با کمی دقت درخواهید یافت که دولت بوش با دولت اوپاما فرقی نمی‌کند و این‌ها در منطقه خواهند ماند تا اینکه به شام و حجاز لشکرکشی کنند و هنگامی که لشکری را روانه حجاز سازند، روزی است که ما باید آماده باشیم. به هر حال آمریکایی‌ها قصد بیرون رفتن از منطقه را ندارند و ما را هم درگیر فتنه‌های داخلی کردند که انشاءالله با سربلندی از این فتنه‌ها خارج می‌شویم و این ماجرا را به جایگاه مطلوب خواهیم رساند.

گذری بر فواید گفتگو درباره امام عصر(ع)

محمود مطهری نیا^۱

بحث از مهدویت، تنها گفتن و شنیدن نیست، بلکه باید با دل انسان سروکار داشته باشد و اگر این مباحث با همراهی و همدلی مخاطب همراه نباشد، به مرور قساوت قلب می‌آورد. باید چشم، گوش و دست خود را در این راستا به کار بگیریم و از همه مهم‌تر آنچه می‌گوییم، می‌شنویم و می‌نویسیم، با دل‌هایمان نیز نسبت پیدا کند.

از حیث بهره‌مندی از معارف مهدویت، می‌توان افراد را به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول افرادی هستند که مخاطب موضوع مهدویت می‌باشند و در زندگی این افراد، نوعی حیات دیده می‌شود؛ دسته دوم افرادی هستند که این بهره را نبرده‌اند. اگر کمی دقت کنیم، در دسته اخیر، دو گروه دیده می‌شوند: یک دسته آنهایی که به ظاهر زنده‌اند اما حقیقت امر این است که مرده‌اند و دسته دوم آنهایی هستند که در کُما به سر می‌برند؛ یعنی در خواب

۱. دانشجوی دکتری مدرسی تاریخ و تمدن اسلامی

و رؤیا زندگی می‌کنند. این افراد تنها تصور حیات دارند در حالی که از حیات واقعی بی‌بهره‌اند.

افرادی که در موضوع مهدویت از خود علاقه و اشتیاق نشان می‌دهند، باید قدر این نعمت را بدانند که این علاقه و اشتیاق، محبتی است از جانب حضرت ولی عصر(ع) که به آن‌ها اعطا شده است.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

به هر حال این نعمت، به برخی از افراد داده می‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «... لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۱ باید قدر این نعمت را دانست و شکر آن را به جا آورد تا افزون گردد. اما اگر در حق این نعمت کوتاهی کنیم، عذاب خداوند شدید خواهد بود. این موضوع هم جنبه بشارت دارد و هم جنبه انداز. برای ملموس شدن آن، مثالی می‌آوریم. اتوبان تهران- قم را در نظر بگیرید؛ در این اتوبان می‌توانید به راحتی با سرعت ۱۲۰ کیلومتر در ساعت حرکت کنید و چنانچه تخلفی نداشته باشید، مشکلی هم پیش نمی‌آید. اما اگر همین مسیر را به جهت معکوس حرکت کنید؛ یعنی در همان خط بخواهید از قم به تهران به عقب حرکت کنید، قطعاً تصادف خواهید کرد. مسیر ولایت اهل بیت(ع) هم به همین صورت است. تا وقتی در طول مسیر هستیم، حداکثر بهره را خواهیم برد، اما اگر بخواهیم به عقب برگردیم، برای اینکه متنبه، متذکر و متوجه شویم که اشتباه می‌کنیم، با مشکلات و عذاب‌های زیادی مواجه خواهیم شد. در نتیجه، هنگامی که فردی عنوان دوستدار امام زمان(ع) بودن را کسب می‌کند، قطعاً

وظایف و مسئولیت‌هایی را به‌عهده خواهد داشت و باید به این نکته توجه کافی نماید.

البته، نمی‌توان از همان ابتدای کار به نهایت رسید، بلکه به مرور باید توجه خود را بیشتر معطوف نموده و نظارت بر اعمال و کارهای روزمره‌مان را افزایش دهیم. افرادی که تمام توجه خود را متوجه حضرت ولی عصر(ع) می‌نمایند، ممکن است در زندگی خود مشکلات فراوانی داشته باشند، اما الطاف و عنایات بسیاری را از جانب ایشان در زندگی مشاهده کرده‌اند. اگر کسی بخواهد به‌طور جدی در زمره محبان و دوستان امام زمان(ع) قرار بگیرد، باید چشم خود را به دنیا ببندد و دیگر دغدغه دنیا نداشته باشد، درست همانند کودکی که هرگز نگران تأمین نیازهایش نیست؛ زیرا پدر و مادر این‌کار را برای او انجام می‌دهند. پدر این مجموعه نیز، کسی است که تمام هستی در دستان اوست و ما در این مجموعه اصلاً به حساب نمی‌آییم و کسی نیستیم؛ به قول حافظ: «من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم.»

در روایت آمده است که اگر به‌دنبال دنیا بدوید، از شما فرار می‌کند و اگر از دنیا فرار کنید، به دنبال شما می‌دود. افراد زیادی را دیده‌ایم که چشم بر روی دنیا بسته‌اند و به عناوین مادی و معنوی زیادی هم رسیده‌اند. در هر حال نباید نسبت به دنیا حریص باشیم و باید تمام توجه خود را معطوف به حضرت ولی عصر(ع) نماییم.

نکته مهم دیگر این است که ما اکنون دوران خاصی را پشت‌سر می‌گذاریم؛ دوره‌ای که در روایات ما از آن به‌عنوان دوره آخرالزمان یا آستانه ظهور یاد شده است، دوره‌ای که دینداری از نگه داشتن یک گلوله آتشین در دست و یا کندن یک بوته پر از خار با دست، دشوارتر است. در این

دوره دشمن به‌طور جدی فعالیت می‌کند و وظیفه ما در این شرایط این است که علاوه بر آنکه شناگر خوبی باشیم، بتوانیم نجات‌دهنده خوبی نیز باشیم و هیچ‌گونه کوتاهی از جانب ما پذیرفته شده نیست. در شرایطی که تبلیغات گسترده‌ای از سوی دشمنان انجام می‌شود، باید علاوه بر اینکه امام زمان محبوب خودمان باشد، این محبوبیت را به سایرین نیز منتقل کنیم. بنابراین موضوع مهدویت، باید با جدیت مورد توجه قرار گیرد و لازم است که در این راه، تلاش زیادی انجام شود.

نخستین چیزی که معمولاً در مورد ضرورت صحبت از امام زمان(ع)، به ذهن متبادر می‌شود، روایت «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه؛ کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد همانا با مرگ در جهالت مرده است.» باید دید که معنای این عبارت و منظور از مرگ جاهلی چیست؟ آیا تمام کسانی که در حوزه مهدویت وارد شده و در این زمینه به گفتگو و مطالعه می‌پردازند، از مرگ جاهلی رها شده‌اند؟ در این مبحث، تلاش خواهیم کرد تا شاخص و معیاری را در این زمینه ارائه نماییم و بررسی کنیم که آیا نگاه ما به مهدویت، به‌گونه‌ای هست که بتواند ما را از این مرگ جاهلی برهاند. قبل از ورود به بحث اصلی چند مباحث مقدماتی لازم است طرح شود.

رویکردهای مختلف نسبت به مهدویت

اکنون صحبت از امام زمان(ع) فراوان است. افراد زیادی در این حوزه فعالیت می‌کنند و معتقدند که هر چیزی در راه امام زمان صرف شود، ارزش دارد. این جمله، جمله درستی است و باید تمام زندگی ما صرف این امام

بزرگوار گردد، اما اگر در زندگی خصوصی و اجتماعی بسیاری از این افراد دقت کنیم، خواهیم دید که آن‌ها به بسیاری از مشکلات اجتماعی با دیده اغماض می‌نگرند. برخی از آن‌ها از حال فقرا غافلند و زندگی مرفه و راحتی دارند و در کنار آن، ذکر، دعا و توسلی نیز به امام دارند.

دسته دوم، گروهی هستند که اهل مطالعه و شرکت در جلسات مربوط به مهدویت و... هستند. نگاه این افراد به موضوع مهدویت، همانند نگاهی است که سایر افراد به ریاضی، شیمی، تاریخ، جامعه‌شناسی، علوم اجتماعی و... دارند؛ یعنی به موضوع مهدویت به‌عنوان موضوعی می‌نگرند که باید دانسته شود؛ فردی ممکن است در حوزه فقه متخصص شود، دیگری در حوزه تاریخ و این افراد هم در حوزه مهدویت متخصص هستند.

سؤال اساسی این است که آیا مطالعات این‌گونه افراد در حوزه مهدویت و موضوعاتی چون غیبت امام عصر(ع)، انتظار و... تأثیری در زندگی آن‌ها داشته است؟ الزاماً چنین نیست. این افراد به موضوع مهدویت، به‌صورت مجموعه‌ای از دانسته‌ها می‌نگرند که قرار است از ناحیه آن، نام، نشان، شهرت و یا ثروتی به‌دست آورند و یا اینکه از آن برای گذران زندگی استفاده کنند. گاهی نیز این افراد معتقدند که اگر قرار است عمرشان بر سر بررسی و مطالعه موضوعی بگذرد، چه موضوعی بهتر از مهدویت!

دسته سوم که تعداد آن‌ها به مراتب از دو دسته پیشین کمتر است، در طیف خاصی از علما دیده می‌شوند. تعداد مخاطبان این نوع نگاه، اندک‌اند که همان شخصیت‌های الهی و عرفانی به‌شمار می‌آیند، بر طبق روایت «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَ لْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ؛ هرکس خوش دارد از یاران

امام مهدی(ع) باشد، باید منتظر باشد و پارسایی پیشه کند»، اهل ورع و عمل صالح هستند. این افراد، اخلاق فردی - الهی دارند.

گروه چهارمی هم وجود دارد که پیروان آن معتقدند، مهدویت یعنی پاسخگوی تمام نیازهای بشر. از نظر آن‌ها کسانی که عینک مهدوی را در همه حوزه‌ها اعم از انسانی، فنی، هنری و... به چشم نداشته باشند، دچار بحران می‌شوند. این گروه اعتقاد دارند که انسان‌ها برای تحلیل و ارزیابی آنچه در زندگی روزمره‌شان با آن مواجه می‌گردند، نیازمند موضوع مهدویت هستند که مسائل و تحلیل‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... را دربر می‌گیرد. این دسته، افرادی الهی را تشکیل می‌دهند که نوع نگاه آن‌ها به مهدویت، در عرصه اجتماعی‌شان نیز اثرگذار بوده است.

نسبت عقل با موضوع مهدویت و پیش‌بینی آینده جهان

تعاریف متعددی از عقل وجود دارد. هنگامی که معنای دینی و اسلامی عقل مورد نظر است، عقل و شرع جدای از یکدیگر نیستند: «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل»، اما تعریفی که از عقل برای ما شده، نوعی تعریف خشک فلسفی است که به‌عنوان مثال اگر بخواهیم در وادی اثبات خداوند بر طبق این عقل ورود پیدا کنیم، نتیجه آن خدای واجب‌الوجود عاری از هرگونه صفات خواهد بود و به ناچار برای شناخت صفات خدا باید به سراغ آیات و روایات برویم. در حوزه نبوت و سایر حوزه‌ها نیز این مسأله صدق می‌کند.

در بحث عقل نباید از این نکته غفلت کرد که آیا عقل تجربی که برای ما به عنوان عقل واقعی به تصویر کشیده شده است، می تواند تصویر درستی را از آینده ترسیم نماید؟

با کمی تأمل به این نتیجه می رسیم که عقل در وادی شناخت و پیشگویی آینده، ناتوان است. البته ما براساس عقل خود برای آینده برنامه ریزی می کنیم و همچنین با کمک آن می توانیم برخی پدیده های طبیعی، تاریخ و ساعت آن ها از قبیل کسوف و... را پیش بینی نماییم، اما در وادی انسانی، این وضعیت متفاوت است و نمی توان با محاسبات و معادلات پیش بینی کرد که دقیقاً چه اتفاقی خواهد افتاد.

علاوه بر آن، اساساً عقلی که برای ما تعریف شده، عقل ناقصی است. حال سؤال این است که چه چیزی می تواند جایگزین این عقل گردد؟ آیا آیات و روایات می توانند آینده را برای ما ترسیم کنند؟ آیات، اجمال مباحث را برای ما به تصویر می کشند و روایات، تفصیل آن ها را بیان می کنند. با فهم و تحلیل آیات و روایات و کنار هم چیدن آنها، تصویر بسیار زیبایی از آینده خواهیم داشت.

آینده انسان و جهان از دیدگاه های مختلف

آینده انسان و جهان، از ابتدای خلقت و زمان حضرت آدم(ع) سؤال اساسی برای بشر بوده و افراد مختلفی تلاش کرده اند پاسخی برای آن بیان کنند؛ دسته اول، انبیا و اولیای الهی هستند که پاسخ این گونه سؤالات را با استناد به وحی می دهند.

دسته دوم، ساحران، منجمان و کاهنانی هستند که پاسخ‌های غیر الهی می‌دهند؛ برخی از پاسخ‌های آن‌ها درست است و بعضی نیز اشتباه می‌باشد؛ به‌عنوان مثال در ماجرای فرعون و حضرت موسی(ع) و نیز داستان نمرود و حضرت ابراهیم(ع)، پیشگویی‌های منجمان کاملاً درست از آب در می‌آید. اینکه چرا این‌گونه می‌شود و سخنان آن‌ها در مورد اینکه فلان شخصیت در فلان سال به دنیا خواهد آمد و حکومت پادشاهان وقت را با خطر مواجه خواهد کرد، به حقیقت می‌پیوندد، بحث مفصلی است که جلسه‌ای جداگانه را می‌طلبد، اما به‌طور خلاصه می‌توان گفت که ابلیس، علوم‌ی در اختیار دارد که برخی از آن‌ها را گاه در اختیار دوستداران و طرفدارانش قرار می‌دهد، البته شرایطی برای این کار وجود دارد که برخی از آن‌ها بسیار پلید و غیر الهی هستند و مجال دیگری را می‌طلبد.

گروه سومی که تلاش می‌کند در مورد آینده جهان سخن گویند، افراد تحصیل‌کرده هستند که با توجه به وضع موجود، پیش‌بینی‌هایی انجام می‌دهند. توجه داشته باشیم کار دو دسته قبلی پیشگویی بود.

امروزه بشر با بحران‌هایی مواجه است که یکی از آن‌ها بحران‌های طبیعی است. جالب است بدانید که میزان زلزله‌های یک قرن گذشته زمین از لحاظ کمیت و کیفیت، بیش از تمام زلزله‌هایی است که از زمان خلقت حضرت آدم(ع) تا ابتدای قرن بیستم رخ داده است. این وضعیت در مورد سیل هم صدق می‌کند. بشر امروز با بحران‌های مختلفی دست و پنجه نرم می‌کند؛ بحران خاک، آب، هوا و... هوای پاک کمیاب شده و گازهای گلخانه‌ای، لایه اوزن را تهدید کرده‌اند. به تعبیر کارشناسان دستیابی به آب، هوا و زندگی سالم سخت و گاه تقریباً غیرممکن است. هرچه پیش‌تر

می‌رویم، این مشکلات و بحران‌ها بیشتر می‌شوند و فردای ما به مراتب بیش از دیروز مشکل خواهد داشت. علاوه بر آن اکنون امواج مختلفی بشر را احاطه کرده است؛ امواج رادیویی، امواج مربوط به تلویزیون، موبایل و... که بعضاً برای انسان خطرآفرین هستند.

بر طبق پیش‌بینی‌های انجام‌شده، تا حدود ۱۲ الی ۱۳ سال دیگر، ۴۰ درصد از افراد کره زمین برای تأمین مواد غذایی خود، با کمبود آب مواجه خواهند شد. بحران انرژی و بالارفتن قیمت نفت نیز از دیگر مواردی است که بشر در آینده‌ای نزدیک با آن روبه‌رو خواهد شد.

فعالیت‌های بشر، شرایط آب و هوایی را بسیار بی‌ثبات نموده است. به‌عنوان مثال تنها در مورد گازهای گلخانه‌ای می‌توان گفت که میزان این گازها در حال حاضر فراتر از مقدار کل آن‌ها طی ۲۰ میلیون سال گذشته بوده است.

کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند که در نتیجه چنین روندی، بی‌شک با نابسامانی‌های گسترده‌ای روبه‌رو خواهیم شد که طوفان‌های شدید، خشکسالی‌های گسترده، فشار بر اکوسیستم، و... از جمله آن‌ها خواهند بود. با توجه به این پیش‌بینی‌ها و مشاهده روند کنونی آن، در عرصه طبیعی آینده‌ای تاریک و مایوس‌کننده در انتظار بشر خواهد بود.

در عرصه انسانی هم وضعیت بهتر نیست. ناامنی و جنگ نخستین چیزی است که در این عرصه جلب توجه می‌کند. تنها میزان هزینه‌هایی که کشور آمریکا صرف تسلیحات نظامی می‌نماید، چندین برابر میزانی است که می‌تواند تمام گرسنگان جهان را سیر سازد. یکی از موضوعات مهم در این زمینه، بحث تسلیحات هسته‌ای است. طبق پیش‌بینی کارشناسان و

نظریه پردازان، در آینده‌ای نه چندان دور، جنگ بزرگ هسته‌ای بر روی کره زمین رخ خواهد داد و انسان‌ها نسل خویش را نابود خواهند کرد. آیا تا به حال فکر کرده‌اید که چرا بحث قابلیت مریخ و سایر کرات برای زندگی تا این اندازه پیگیری می‌شود؟ ما در زمین به اندازه کافی مکان و فضا داریم و اگر آن همه هزینه‌ای که قرار است به‌عنوان مثال برای مسکونی کردن مریخ خرج شود در خود کره زمین هزینه گردد، زمین آباد خواهد شد. این کار در واقع زمینه‌سازی و آماده کردن شرایط و مقدمات برای همان جنگ هسته‌ای است تا آن نسلی را که به زعم آن‌ها ناسالم است، از روی زمین پاک کنند. طبیعتاً هنگامی که یک جنگ اتمی اتفاق بیفتد، زمین تا سال‌ها غیرمسکونی باقی خواهد ماند. در نتیجه نسل پاک و سالم (براساس عقیده آنها) به کره دیگری منتقل خواهد شد. حال اینکه چقدر بتوانند این رؤیا را عملی سازند، بحث دیگری است.

یکی دیگر از بحران‌هایی که بشر با آن دست به‌گریبان است، موضوع بیماری‌هاست. هر دهه و هر سال، بیماری‌های جدیدی به وجود می‌آیند که ساخته دست خود بشر هستند. اگر به فیلم‌های هالیوودی نگاهی بیندازیم، متوجه خواهیم شد که در تعداد زیادی از آن‌ها این نگرانی و ترس وجود دارد که یک بیماری خطرناک و تازه، نسل بشر را نابود خواهد کرد.

یکی دیگر از جدیدترین بحران‌ها، بحران اقتصادی است که از آمریکا آغاز شد و به سایر نقاط دنیا سرایت کرد و باعث افزایش فقر در جهان گردید. بسیاری از مردم دنیا از جمله مردم قاره آفریقا در فقر زندگی می‌کنند و به آن عادت کرده‌اند، اما هنگامی که یک ثروتمند (یک شخص متمکن یا کسی که قادر است زندگی خود را تأمین کند) فقیر می‌شود، عکس‌العمل

متفاوتی نشان می‌دهد. اخباری که در این زمینه وجود دارد، حاکی از آن است که بسیاری از این افراد برای نجات خود و خانواده‌شان از این فشار، دست به کشتن خود و یا اعضای خانواده زده‌اند. فکر می‌کنید اگر این بحران ادامه داشته باشد، چه نتیجه‌ای را برای بشریت به همراه خواهد داشت؟

بدتر از همه اینکه بحران روابط عاطفی و انسانی نیز بعد از رنسانس، هر روز بیشتر می‌شود. روابط بین اعضای خانواده کم‌رنگ گردیده و همسایه از همسایه خبر ندارد. انسان‌ها به یکدیگر بسیار بی‌توجه شده‌اند و جان دیگر انسان‌ها برای آن‌ها اهمیتی ندارد.

به‌راستی در شبانه‌روز چقدر به خود و اعمالمان فکر می‌کنیم. خدافراموشی و خودفراموشی در جهان امروز فراگیر و شایع گشته است: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...»^۱

بنابراین می‌توان گفت که جنگ، فقر، اشتغال، بحران امنیت، انرژی و سلامت و سایر بحران‌های طبیعی و انسانی، آینده‌ای بسیار تاریک و ناامیدکننده، چیزی است که متفکران غیرالهی از آینده برای ما، به تصویر می‌کشند؛

درس‌هایی پس از سقوط مارکسیسم

لیبرالیسم هم نتوانست پاسخگوی بحران‌های انسانی-اجتماعی بشر باشد. بعد از رنسانس، نیچه اعلام کرد که خدا مرده است و دیگر کسی نباید نگران آنچه که انجام می‌دهد باشد. این جریان ادامه پیدا کرد و تفکر کمونیستی شکل گرفت. کمونیسم نابود شد و اکنون این لیبرالیسم است که به خیال خود یک تنه می‌تازد و پیش می‌رود، اما لیبرالیسم هم نتوانست

مشکلی را حل کند. سال‌هاست سخن تازه‌ای گفته نشده و اگرچه غرب در بعد تکنولوژیکی جلوه‌هایی دارد، اما در بُعد فکری کاملاً متوقف شده است. مثال غرب در این زمینه، به ماشینی می‌ماند که با سرعت ۳۰۰ کیلومتر در حال حرکت بوده، اما بنزین آن تمام شده است. ماشین در حالت خلاص قرار دارد و با اینکه موتورش خاموش است، از سرعت قبل استفاده می‌کند و همچنان پیش می‌رود، اما دیر یا زود متوقف خواهد شد. غرب نیز بر همین منوال سیری نزولی دارد.

نکته دیگر بحث فرقه‌های مختلفی است که در دنیای اطراف ما شکل گرفته، یکی از بدترین آن‌ها جریان شیطان‌پرستی است. افرادی که خود را بنده شیطان می‌دانند و حاضرند هر کار پلیدی را انجام دهند که حتی ذکر آن کارها شرم‌آور است. با این همه فساد و تباهی، آینده دنیا چه خواهد شد؟ بنا به دلایل متقن، محکم و غیرقابل خدشه، سالم‌ترین جریان دینی، که مجال طرح آن در اینجا نیست اسلام است و در اسلام نیز سالم‌ترین و اصیل‌ترین جریان، جریان شیعی است. اما تقریری که از اسلام در دنیا دیده می‌شود، جریان وهابیت است؛ یعنی به واسطه ثروت و قدرتی که جریان وهابیت به خصوص در عربستان دارد، اسلام مساوی وهابیت در نظر گرفته می‌شود. توجه به این نکته ضروری است که ما در بسیاری از موارد، دچار اشتباه می‌شویم. هنگامی که در گوشه‌ای از دنیا فیلمی درباره اسلام ساخته می‌شود و یا می‌شنویم که مردم سایر ادیان از مسلمانان متنفرند، فکر می‌کنیم که تمام مشکل از غربیهاست، در حالی که این‌گونه نیست و ۹۰ درصد مشکل، به خودمان باز می‌گردد. اسلامی که اکنون به دنیا معرفی شده، اسلام

وهابی است که اسلامی خون خوار و خشن را به تصویر می‌کشد.^۱ از نظر وهابی‌ها، هر کس اسلام خشن آن‌ها را بپذیرد، انسان است و در غیر این صورت حیوان بوده و باید کشته شود. هر ساله شیعیان زیادی در کشورهایی چون عراق، افغانستان، پاکستان و حتی ایران به همین دلیل کشته می‌شوند. این بدان معناست که بهترین پاسخگوی نیازهای انسان در عرصه زندگی کنونی، یعنی اسلام، به صورت ناسالم به جهانیان عرضه می‌شود.

نکته دیگر، تکنولوژی و نحوه استفاده از آن در جهان است. مسلماً زندگی قبل از رنسانس، زندگی ایده‌آلی نبوده، اما آیا زندگی بعد از رنسانس بهتر از قبل است؟ آیا تکنولوژی جدید بعد از رنسانس، خوشبختی و رفاه آورده یا اینکه انسان را دچار توهم خوشبختی و رفاه کرده است؟

اکنون در عرض چند دقیقه با استفاده از کامپیوتر و اینترنت می‌توان به ده‌ها هزار جلد کتاب دسترسی پیدا کرد و به راحتی هر نوع اطلاعاتی را به صورت فیش به دست آورد. یعنی در عرض چند ثانیه می‌توان به نتیجه زحمت ۵۰ ساله یک تیم ۱۰۰ نفره دست یافت. باید دید که نتیجه این کار چیست. آیا دست یافتن سریع به اطلاعات باعث افزایش انسانیت هم شده است؟ آیا دانستن و فهم را هم افزایش داده است؟ در اینکه آیا تکنولوژی مدرن خوشبختی به همراه آورده یا نه، تأمل زیادی لازم است. باید دید آیا فایده و سودی که از این تکنولوژی به بشر می‌رسد، از هزینه‌هایی که تمام انسان‌ها، حیوانات، پرندگان، ماهی‌ها و... پرداخت می‌کنند بیشتر بوده است؟

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت www.vahhabi.com مراجعه نمایید که یک سایت شیعی است و در مورد وهابیت

توضیحات قابل توجهی ارائه می‌دهد.

به هر حال پیش‌بینی ما درباره آینده دنیا با پیش‌بینی متفکران غیردینی متفاوت است. بسیاری از غربی‌ها معتقدند که با مجموعه این محاسبات و معادلات، قطعاً آینده‌ای تاریک و ناامیدکننده در انتظار بشر است. ما همه مشکلات امروز را می‌بینیم و قبول هم داریم، اما معتقدیم که تمام آن‌ها روزی پایان می‌پذیرد؛ روزی که با تکدانه گل جهان هستی، دنیا بهار می‌شود.

ما با توجه به همه این بحران‌ها و مشکلات باز آینده را روشن می‌بینیم. زمانی خواهد آمد که تمام بحران‌ها پایان می‌پذیرد. حال سؤال این است که چه چیزی جایگزین تکنولوژی امروزی خواهد شد؟ آیا تمام زحمات انسانی و قدرت‌ها و ساخته‌های نوین بشر از بین می‌رود؟ بله، اما ثمره آن علوم، وجود خواهد داشت. برای روشن شدن مطلب، مثالی می‌آوریم. یکی از ابزارهایی که فراوان از آن استفاده می‌کنیم، موبایل (تلفن همراه) است. تمام افتخار این دستگاه این است که می‌تواند با مجموعه‌ای از امواج ناسالم که برای انسان و محیط‌زیست خطرناک است، صدا و گاه تصویر را منتقل نماید. حال سؤال این است که آیا با آمدن امام زمان (ع) دیگر موبایل نخواهد بود؟ خیر به این صورت نخواهد بود، بلکه قابلیت‌های بدن انسان خود را نشان می‌دهد. از میرجهانی (ره) نقل شده که می‌گویند من خدمت یکی از یاران حضرت بودم. آن مرد خدا در حین صحبت، ناگهان کف دستش را باز کرد و شروع به صحبت نمود. میرجهانی از آن مرد الهی می‌خواهند که کف دست خود را به ایشان هم نشان دهند. می‌گویند من دیدم که آقایی کف دست این فرد ظاهر شده و صحبت می‌کند. میرجهانی سلام می‌کند و آن فرد پاسخ می‌دهد.... همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، کف

دست این فرد قابلیت یک موبایل تصویری را یافته است یعنی بدون نیاز به کابل، موج، دستگاه و اینترنت، دست ما می‌تواند همان کار را انجام دهد.

نمونه‌های فراوانی در این زمینه وجود دارد. دربارهٔ علامه حلی (ره) نقل شده که ایشان راجع به یک مسأله فقهی نظری داشتند و روزی بدون اینکه خود متوجه باشند، به خدمت حضرت مشرف می‌گردند. گفتگوی علمی بین آن‌ها آغاز می‌شود و در ادامه بحث به همان مسأله فقهی می‌رسند. علامه روی نظر خود پافشاری می‌کند و حضرت به ایشان می‌فرماید که شما این روایت را در فلان کتاب و فلان صفحه ببینید. علامه به خانه می‌رود و دقیقاً در همان کتاب، همان صفحه و همان سطر، روایت را پیدا می‌کند و فتوای خود را تغییر می‌دهد. یعنی یک نفر می‌تواند با قابلیت‌های بدن خود و بدون استفاده از کامپیوتر، متن روایتی را در کتابخانه‌ای وسیع پیدا کند، همان کاری که امروز با استفاده از کامپیوتر و... انجام می‌دهیم.

در روایات آمده است که پس از ظهور شخص مؤمن، برادر خود را در حالی که او در غرب یا شرق عالم است، به راحتی می‌بیند. یعنی همین چشم، چنین قدرتی را خواهد یافت که بدون نیاز به تلویزیون، ماهواره و... هر جای جهان را مشاهده کند. یا به جای وسایل نقلیه، بحث طی الارض، طی الماء و طی الهوا را داریم که طی الارض کار خودرو، طی الماء کار کشتی و طی الهوا کار هواپیما را انجام می‌دهد.

پایان بخش تمام بحران‌ها

بنابراین ما برخلاف غربی‌ها، آینده جهان را روشن و زیبا می‌بینیم و معتقدیم که تمام آنچه را که امروز با پرداخت هزینه‌های گزاف به دست آورده‌ایم، در آینده بدون پرداخت این هزینه‌ها برای ما فراهم خواهد شد.

امروزه ما با بحران‌های فراوانی روبه‌رو هستیم که با آمدن حضرت تمام آن‌ها حل خواهد شد. بحران آب که در دو شکل خشکسالی و سیل خودنمایی می‌کند، یکی از آنهاست که در روایات آمده و در ابتدای ظهور، در کل دنیا مجموعه باران‌هایی خواهد بارید و زمین سرسبز خواهد شد. تمام بحران‌های دیگر نیز برطرف می‌شوند. پس این بحران‌ها با آمدن حضرت حل می‌شوند و هر اقدامی که ما در حوزه مهدویت و ظهور حضرت انجام می‌دهیم، تلاش برای زودتر رسیدن به چنین دنیایی است.

متأسفانه دوستان نادان و دشمنان دانا، تصویری متفاوت از ظهور به ما ارائه داده‌اند؛ تصویر کُشت و کشتار. در حالی که اصلاً این‌گونه نیست. برای روشن شدن موضوع، می‌توان مثال تاریخی جنگ نهروان را ذکر کرد. ۱۲ هزار نفر در مقابل حضرت علی(ع) ایستادند و خون، مال و ناموس مردم را از آن خود می‌دانستند. فضای جامعه بسیار ناامن شده بود و آن‌ها دوستداران علی(ع) را سر می‌بریدند. هنگامی که جنگ در نهروان آغاز می‌شود، حضرت علی(ع) ابتدا ابن عباس و سپس امام حسن(ع) را روانه نهروان می‌گردانند و هشت هزار نفر از آن‌ها تحت تأثیر سخنان این بزرگواران، توبه می‌کنند. چهار هزار نفر باقی‌مانده نیز افرادی بودند که تحت هیچ منطق و مبنایی دست از لجاجت بر نمی‌داشتند. یکی از پیشگویی‌های حضرت علی(ع) که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند، این است که آن حضرت قبل از شروع جنگ نهروان

به سپاهیان خود اعلام کردند که نگران نباشید، ۱۰ نفر از آن‌ها زنده نمی‌ماند و ۱۰ نفر از شما کشته نمی‌شود. تنها ۹ نفر از سپاه خوارج زنده ماندند و تنها ۹ نفر از سپاه حضرت به شهادت رسیدند.

پس از ظهور هم دقیقاً چنین اتفاقی رخ می‌دهد. تنها در ابتدای ظهور و در مقطع اولیه آن، تنها با افرادی که دست از لجاجت بر نمی‌دارند برخورد می‌شود. به سردمداران آمریکا، اسرائیل، انگلیس و... نگاه کنید، آن‌ها تمام دنیا را از آن خود می‌دانند، به راحتی به سایر کشورها همچون عراق و افغانستان حمله می‌کنند و ثروت آن‌ها را به تاراج می‌برند کسی هم حق ندارد که حرفی بزند.

در برخی روایات آمده که وقتی حضرت ظهور می‌کنند، حتی با سفیانی که جدی‌ترین و اصلی‌ترین دشمن ایشان است، مذاکره می‌کنند و او را به توبه دعوت می‌نمایند، اما او قبول نمی‌کند و در مقابل امام می‌ایستد و با ایشان وارد جنگ می‌شود؛ یعنی امام حتی در مورد بدترین دشمن خود نیز از در محبت وارد می‌شود.

بنابراین در مقطع اولیه ظهور و پس از ابلاغ حقیقت ناب و زیبای اسلام، افرادی حاضر نیستند دست از عناد و دشمنی بردارند و آنها، با مبنا و روش اسلامی کشته خواهند شد. طبق این مبنا، کسی حق ندارد کشته‌شدگان را تکه‌تکه کند یا از مرز اعتدال، حتی در کشتن افراد، فراتر رود. پس از آن، عدل، امنیت و زیبایی سراسر دنیا را فرا خواهد گرفت و حتی مرده‌ها نیز به یکدیگر بشارت خواهند داد. معنای این سخن این است که ظهور حضرت نه تنها دنیای مادی موجود را متحول می‌کند، بلکه در عالم برزخ نیز اثر

می‌گذارد. در روایات آمده است که حتی پرندگان آسمان، ماهیان دریا و حیوانات بیابان نیز ظهور را به یکدیگر بشارت می‌دهند.

جهان پس از ظهور حضرت حجت(ع)

پس از ظهور امام زمان(ع) دنیا سراسر امن و آسایش می‌شود. باران فراوان می‌بارد و سرسبزی تمام جهان را فرا می‌گیرد. البته گرچه این برکت و سرسبزی به خاطر شادی خلقت از ظهور است، اما علت اصلی آن، فضای تقوایی است که در جامعه حاکم می‌شود. در قرآن آمده است: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ...؛ اگر اهل آبادی‌ها ایمان آورده و تقوا پیشه می‌کردند، هر آینه برکاتی از آسمان و زمین برای آن‌ها می‌گشودیم...»^۱

در یک جمله می‌توان گفت هر انسانی ایده‌آل‌ترین حالت آرزوی مورد تصور خود را در دوره ظهور امام زمان(ع) خواهد دید. در روایت آمده که در آن دوران حتی یک زن خانه‌دار نیز فقیه می‌شود و طبق فتوای خود عمل می‌کند. در زمان صدور روایت، یعنی زمان امام صادق(ع)، چون یک زن خانه‌دار از مسائل جامعه و اجتماع خویش خبر چندانی نداشته و نسبت به سایرین، اطلاعات او کمتر بوده او را مثال زده‌اند. تعبیر روایت این است که پایین‌ترین سطح فهم و سواد بعد از ظهور، مساوی بالاترین سطح سواد جامعه کنونی ماست. حال یک سؤال پیش می‌آید و آن این که بالاترین سطح فهم و آگاهی در آن دوران چقدر است؟

ما اصلاً نمی‌توانیم در این زمینه، تصویری داشته باشیم و آن را درک کنیم.

موضوع دیگر بحث امنیت است. یکی از آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه در بحث امنیت، خانم‌ها هستند. در مورد وضعیت خانم‌ها پس از ظهور آمده است که یک زن چنان قدرتی می‌یابد که می‌تواند از شام تا مکه را به تنهایی و پیاده طی کند. یعنی از لحاظ جسمانی قدرت او به این حد خواهد رسید. از طرف دیگر، چنان امنیتی دارد که می‌تواند تمام طلا و جواهرات خود را همراه داشته باشد و کسی در این مسیر، متعرض خودش و آنچه همراه دارد نخواهد شد.

درباره وفور ثروت در روایات آمده که پس از ظهور حضرت، زمین تمام گنج‌های خود را آشکار می‌کند. طبق این روایات در مسجد کوفه، پشته‌ای از طلا و جواهرات تشکیل می‌شود و اعلام می‌کنند که هر کس هرچقدر می‌خواهد می‌تواند با خود ببرد. جالب است بدانید که تنها یک نفر بلند می‌شود تا از آن جواهرات چیزی بردارد. به آن شخص گفته می‌شود که لباست را بیاور و هرچقدر می‌خواهی بردار. آن فرد هرچه می‌تواند برمی‌دارد و هنگامی که به پشت سر خود می‌نگرد، خود را تنها می‌بیند. می‌گوید احتیاجی نداشتم و تنها حرص من به داشتن مال بیشتر سبب شد که از این جواهرات بردارم. به او گفته می‌شود که آنچه برداشته‌ای با خود ببر زیرا هدیه‌ای که به تو داده شده، پس گرفته نمی‌شود. منظور این است که مردم به چنان ثروت و قناعتی رسیده‌اند که دیگر کسی نیازی احساس نمی‌کند.

از مجموع این مطالب هرکس آرزوی ثروت دارد، هر کس خواهان امنیت است و آنکه به دنبال علم و کسب آگاهی است و هر شخصی با هر

دین و مکتب و مرامی هر آرزویی دارد، بالاتر از آن را با حداقل هزینه و امکانات در دوران ظهور به دست خواهد آورد و این‌ها تنها بخشی از برکات ظهور است.

تحولات عصر ظهور در عرصه مدیریت و کار

همان‌طور که می‌دانید، امام زمان(ع) ۳۱۳ نفر همراه و یار خواهند داشت که بنا به اعتقاد ما یکی از آن‌ها امام خمینی(ره) هستند. حال جهانی را تصور کنید که در آن ۳۱۳ نفر همانند امام خمینی(ره) رهبری آن را برعهده دارند. امام خمینی در ایران حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را سرنگون کرد و ابهت و شکوه غرب را تحت الشعاع عظمت این انقلاب قرار داد.^۱ حال دنیایی را تصور کنید که در آن به جای گاوچران‌ها و سگ‌بازهایی چون بوش و اواما چنین رهبرانی الهی حاکم باشند. علاوه بر آن در نظر بگیرید که رهبری این رهبران الهی را شخصیت بزرگ و باعظمتی چون امام عصر(ع) به‌عهده خواهند داشت؛ یعنی این ۳۱۳ نفر قرار است با ارتباط مستقیم و دائم با امام زمان(ع) بر جهان حکومت کنند.

امروزه در جهان، ظلم و استثمار بیداد می‌کند. مردم برخی از کشورها مردم دیگر نقاط جهان را که انسان‌هایی ضعیف و یا از اتباع بیگانه هستند، به بیگاری می‌کشند و از آن‌ها سوءاستفاده می‌کنند، اما پس از ظهور به‌جای تمام این استثمارها و بیگاری‌ها، جن و ملک همراه انسان خواهند شد.

۱. توصیه می‌شود کتاب «عصر امام خمینی» نوشته آقای حاجتی مطالعه گردد تا مشخص شود که سیمای امام، سخنان، منش و تمام ابعاد وجودی ایشان چه تأثیری در دنیا داشته است.

به این ترتیب اتفاق فوق‌العاده‌ای که بعد از ظهور رخ می‌دهد، این است که سپاهیان متعددی از جن و ملک به یاری امام زمان(ع) و یاران‌شان خواهند آمد و ورود فعال آن‌ها برای یاری و خدمت به انسان‌ها ملموس خواهد بود. از سوی دیگر قوانین اصیل اسلامی که مطابق با فطرت و انسانیت هستند، بر جهان حاکم خواهند شد.

تمام قوانین اکنون الزاماً اسلامی و انسانی نیست. حال تصور کنید که کل قوانین حاکم بر جهان تغییر کند، در نتیجه جهان تغییر خواهد کرد.

فواید گفتگو و پژوهش در مورد امام زمان(ع)

- زمان‌شناسی و تعیین مسیر برای رسیدن به هدف

اولین فایده گفتگو در مورد امام زمان(ع) این است که وقتی ما از بالا نگاه کنیم و گذشته را بشناسیم و بتوانیم آینده را نیز ببینیم، جایگاه اکنون خود، بین گذشته و آینده را درک خواهیم کرد و هدف مشخصی خواهیم داشت.

یکی از اتفاقاتی که متأسفانه پس از انقلاب در کشور ما بسیار کم‌رنگ شده، همین توجه به گذشته و آینده است. در واقع ما خود را اسیر حال کرده‌ایم و از گذشته و آینده غافلیم. اگر گذشته را مطالعه کنیم، به تعبیر حضرت امیر(ع) در نهج‌البلاغه که می‌فرمایند «چنان تاریخ گذشتگان را مرور کرده‌ام که گویی یکی از آن‌ها هستم»، پی می‌بریم.

ما باید مقصد را بشناسیم و بدانیم که به کجا می‌خواهیم برویم. به‌عنوان مثال اگر مقصد ما شهر مشهد است و بهترین وسیله نقلیه را هم در اختیار داشته باشیم و مسیر را نشناسیم و راه را اشتباه برویم، نمی‌توانیم به مقصد برسیم؛ ولی اگر مقصد را بشناسیم و مسیر را بدانیم، همین مسیر را با

وسیله‌ای مثل دوچرخه، هرچند بسیار طولانی، می‌توانیم طی کنیم و به هدف برسیم. بنابراین تا وقتی که مقصد را شناسیم و مسیر را ندانیم، هرگز به هدف نخواهیم رسید.

با دانستن آینده جهان، مقصد خود را خواهیم شناخت و در نتیجه کوتاه‌ترین مسیر را برای رسیدن به آن مقصد، تعریف و ترسیم خواهیم کرد و اگر عنایت خداوند و امام زمان(ع) شامل حالمان گردد، بهترین نتیجه را نیز خواهیم گرفت.

دانستن این جایگاه در زندگی فردی و اجتماعی ما تأثیر فراوانی خواهد داشت و ما در روابط و مناسبات فردی و خانوادگی و اجتماعی، با این عینک مهدوی نظر خواهیم کرد و رفتار ما تغییر می‌کند.

- داشتن حجت موجه و میزانی برای اعمال زندگی روزمره

باید ببینیم که به‌عنوان یک منتظر کدام یک از رفتارهایمان منتظرانه است و کدام نیست. فرقی هم نمی‌کند که در عرصه کار باشد یا عرصه زندگی فردی و خانوادگی؛ یعنی اولین جایی که گفتگو از امام زمان(ع) خود را نشان می‌دهد، این است که انسان منتظر با سایرین متفاوت می‌شود و نگاه او در همه مقاطع زندگی حتی مقطع تحصیلی و انتخاب رشته با دیگران فرق دارد. او ابتدا به‌دنبال شناسایی نقش تاریخی خود و سپس پیدا کردن حجت موجه است. حجت موجه یعنی اینکه در زندگی شاخص و معیاری برای خود پیدا می‌کند که هر کاری که انجام می‌دهد، دلیل مهدوی داشته باشد.

متأسفانه اکنون نویسندگان و فعالان عرصه مهدویت نسبت به سایر عرصه‌ها بسیار کمترند. البته اکنون مجال کافی برای صحبت در مورد غربت

امام زمان (ع) نیست. ائمه (ع) در مورد حضرت مهدی (ع) القابی چون فرید، طرید و شرید^۱ را به کار می‌برند.

– همجنس شدن با مردم دوره ظهور در دوره غیبت

در عصر ما انسان‌هایی هستند که گرچه در دوره غیبت به سر می‌برند، اما ساکن دوره ظهورند. نام بسیاری از این افراد در کتاب‌ها آمده و آنهایی که زنده هستند از شهرت کمتری برخوردارند. افرادی همچون آیت‌الله بهجت و دیگران که داستان‌های فراوانی در مورد آن‌ها نقل شده است. به عنوان مثال یکی از دوستان نقل می‌کرد که با آیت‌الله بهجت در حال زیارت حضرت معصومه (س) بودم که به ذهنم رسید آیا بوسیدن آستان اهل بیت و ضریح ایشان و درب امامزاده‌ها و... درست است یا نه. در همین فکر بودم که آیت‌الله بهجت شروع به بوسیدن درب و ضریح حضرت معصومه (س) کردند. یا نقل کرده‌اند، روزی آیت‌الله بهجت مشغول خواندن زیارت بودند که به ذهن یکی از دوستان ایشان رسیده بود که آیا بهتر نبود به جای این ۴۰ دقیقه‌ای که ایشان صرف زیارت خواندن کردند، به امور طلاب رسیدگی می‌نمودند. آن فرد می‌گوید که ایشان به من گفتند، من هم دارم همین کار را انجام می‌دهم و امور طلاب را رتق و فتق می‌کنم. در این زمینه نمونه‌های فراوانی وجود دارد که از افراد الهی نقل شده است.

بنابراین اگر انسانی اهل دوره ظهور شد، این قابلیت‌ها را پیدا می‌کند، اما باید توجه کنیم که رسیدن به این قابلیت‌ها نباید هدف اصلی ما شود. هدف

۱. طرید به معنای مطرود، رانده‌شده، دورشده، کنار گذاشته‌شده؛ شرید که شبیه همین معنا را دارد یعنی گریخته؛ وحید و فرید، یعنی واحد و یگانه که نظیر ندارد.

و مقصد، عبودیت و کسب رضایت امام عصر(ع) است و این‌ها تنها حاشیه‌های این هدف هستند.

- آمادگی برای رویارویی با فتنه‌های آخرالزمان

اگر فردی به‌طور جدی روایات مربوط به آخرالزمان و نشانه‌های این دوران را بررسی و مطالعه کند، بخشی عمده‌ای از آسیب‌ها و فتنه‌های آخرالزمانی را درک خواهد کرد و نتایج آن را خواهد فهمید و طبیعتاً به آن فتنه‌ها مبتلا نخواهد شد. روزی امام صادق(ع) درباره سختی‌های دوره آخرالزمان و مقطع پیش از ظهور صحبت می‌کردند. شخصی که نزد ایشان بوده، بسیار نگران می‌شود و می‌پرسد با این فتنه‌ها مردم آن دوره چه می‌کنند و چه سرنوشتی در انتظار آنهاست. حضرت به باریکه و شعاع نور خورشید که در اتاق تابیده بود، اشاره می‌کنند و می‌فرمایند، امر ما از اشعه این آفتاب روشن‌تر است و آنهایی که به روایات و پیش‌گویی‌های ما آشنا هستند، مطلب از این باریکه نور برای آن‌ها روشن‌تر خواهد بود. در روایات برای اتفاقات مختلف، راهکارهایی ذکر شده است که اگر ما با مجموعه آن‌ها آشنا باشیم، دچار مشکل نخواهیم شد. کسی که مجموعه‌ای از این روایات را داشته و آن‌ها را درک کند، هرگاه اتفاقی روی دهد، بخش عمده‌ای از آن را با استناد به روایات آخرالزمان مستند خواهد کرد و تکلیف خود را خواهد دانست. در این صورت موضوع مهدویت و نشانه‌های ظهور کاملاً با زندگی روزمره ما نسبت جدی پیدا می‌کند و شخص آمادگی بیشتری می‌یابد.

هرچه ما به دوران ظهور نزدیک‌تر شویم، مشکلات و فتنه‌ها سخت‌تر می‌شود و بنابر روایات به‌قدری دینداری سخت می‌گردد که یک نفر صبح،

مؤمن است و بعد از ظهر کافر؛ یعنی نمی‌تواند ایمان خود را در این مدت کوتاه نگه دارد.

این تغییر رویه سریع اکنون تا حدی محسوس شده و افراد بسیاری را می‌بینیم که پس از رفتن به دانشگاه، یافتن شغل، ازدواج و... تغییر جهت داده‌اند. یک روحانی افغانی در مورد تغییر آیین مردم افغانستان سخنی می‌گفت که دل هر مؤمنی را به درد می‌آورد. او تعریف می‌کرد که پشتوهای افغانستان، شیعه هستند و در سال‌های حکومت سلطه‌طلبان، با وجود شکنجه‌های شدید، حاضر نشدند از آیین خود دست بردارند، اما پس از اشغال افغانستان توسط آمریکا، بسیاری از آن‌ها به آیین مسیحیت درآمده‌اند. تعبیر او این بود که به این افراد گفته می‌شود که تو مسیحی باش، انجیل بخوان، کلیسا برو، ولی در عین حال پولدار هم باش و تمام شهوات تو اعم از جنسی و.. نیز تأمین می‌شود. در عراق و کویت هم وضع به همین صورت است. حتی در کشور خودمان با وجود دولتی شیعی و حوزه‌های علمیه قم، مشهد، تهران، اصفهان و.. و قبّه‌های نورانی امام رضا(ع) و حضرت معصومه(س) و...، انجیل به لهجه‌های محلی کردی، گیلکی، لری و.. ترجمه شده و به صورت رایگان در تمام نقاط ایران توزیع شده است. آن‌ها به صورت جدی فعالیت می‌کنند و بی‌توفیق هم نبوده‌اند؛ آمارهایی که در این مورد در کشورمان وجود دارد، اصلاً خوشایند نیست.

باید دشمن و فتنه‌های او را شناخت. اگر در میدان جنگ باشید، تا دشمن و استراتژی و تاکتیک او را شناسید، نمی‌توانید با او مقابله کنید. ما اکنون در میدان نبرد هستیم، اما نه دشمن را می‌شناسیم و نه از عِدّه و عِدّه او خبر داریم. ممکن است برخی بگویند که با تعبیر شما، همه دشمن

هستند، اما باید توجه کرد که هنگامی که ابلیس از فرمان خدا برای سجده کردن در مقابل انسان امتناع ورزید و تمرد کرد، از درگاه خداوند رانده شد و از خدا درخواست کرد که تا روز مقرر و موعد مشخصی به او مهلت دهد تا نسل بشر را فریب دهد و گمراه نماید. خداوند درخواست او را پذیرفت. در روایات آمده است که این موعد مقرر، زمان ظهور امام زمان(ع) است و ابلیس به دست امام زمان(ع) کشته خواهد شد. این بدان معناست که اصلی‌ترین دشمن ابلیس، امام زمان(ع) هستند و ابلیس از ایشان و دوستدارانش بیزار است. به همین خاطر کارهای مربوط به مهدویت، همیشه سخت‌تر و کم‌مشتتری‌تر از سایر کارها بوده است و حتی نسبت به کار برای سایر ائمه(ع) نیز فعال کمتری دارد؛ یعنی ممکن است شیعیانی در قرن پانزدهم هجری باشند که برای اینکه در زمرهٔ زمینه‌سازان ظهور امام زمان(ع) قرار نگیرند، با سوء رفتار نسبت به امام حسین(ع) و امام رضا(ع) و...، فریب بخورند. بدین معنا که شیطان با روایات و حتی با نام ظاهری این ائمه ما را فریب می‌دهد. مثلاً تمام عشق یک نفر این می‌شود که به زیارت امام حسین(ع) و امام رضا(ع) برود، اما هیچ قدمی برای ظهور امام عصر(ع) بر نمی‌دارد و اصلاً توجه نمی‌کند که اگر امام زمان خود را نشناسد و بمیرد، با مرگ جاهلی مرده است.

ما شیطان را با تمام عدّه و غدهٔ جنّی و انسی‌اش در مقابل خود داریم و تک‌تک ما با این دشمنان مواجه هستیم. موضوع را کمی باز می‌کنیم. شیطان نیروهایی دارد که از آن‌ها برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کند. آیه شریفه «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...» هر آینه شدیدترین مردم در دشمنی با مؤمنان (مسلمانان)، یهود و مشرکان

هستند...»^۱ را در نظر بگیرید. شدیدترین دشمنان مسلمانان، یهودیان هستند. جمعیت کل یهودیان جهان، به ۱۴ میلیون نفر نمی‌رسد، اما آن‌ها تمام شرکت‌های بزرگ تجاری، اقتصادی، خبری و... دنیا را در اختیار دارند. بحث در مورد اینکه یهودیان که هستند و چه می‌کنند و تفکیک یهود و صهیونیسم، بحث مفصلی است و در اینجا مجال طرح آن نیست.

مسیحیان قریب ۱۵ قرن است که خود را رقیب اسلام می‌دانند و با آن دشمنی می‌کنند و پیروزی خود را در مسیحی کردن هر فرد غیرمسیحی می‌دانند. حال جریان مسیحیان صهیونیست را نیز به این جریان اضافه کنید. اگر کتاب «تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا» را بخوانید، حتماً متحیر خواهید شد. وقتی می‌بینید که یهودیان بزرگ‌ترین دروغ تاریخ به نام کشف قاره آمریکا را گفتند تا بتوانند حدود ۱۰۰ میلیون نفر را قتل عام کنند؛ مردم قاره‌ای را که در سواحل آن، مسجد جامع مسلمانان دیده می‌شد؛ یعنی مسلمانان در این قاره آن‌قدر سابقه داشتند که مسجد جامع هم ساخته بودند. به هر حال آن‌ها به بهانه کشف این قاره و بدوی بودن ساکنان آن، بیش از ۱۰۰ میلیون نفر را کشتند. با همان نگاه، فردی مثل بوش بر سرکار آمد که در ناحیه خلیج فارس، به دنبال نابود کردن افرادی بود که دوستدار یهود و صهیونیسم نبودند.

طیف دیگر دشمنان ما وهابی‌ها هستند که افتخار و جواز بهشت خود را در کشتن شیعیان می‌دانند و معتقدند که با کشتن شیعیان، به بهشت می‌روند؛ یعنی یک جریان کاملاً انگلیسی برای تخریب اسلام ولی با نام اسلام.

موضوع دیگر، بحث فرقه‌های مختلفی است که اکنون بسیار رایج گشته و در کشور ما هم فراوان است. افرادی هستند که ادعای ارتباط با امام زمان(ع) را دارند و مریدانی نیز اطرافشان جمع می‌شوند. این افراد به تدریج به یک جریان و فرقه تبدیل می‌شوند.

ما در چنین دوران سختی زندگی می‌کنیم و نباید زیاد به خود مطمئن باشیم. به تعبیر آیت‌الله بهجت(ره) «دعا کنیم که خدا ما را به امتحاناتی مافوق توانمان مبتلا نگرداند.» نباید به خودمان غرّه شویم. قرآن از زبان حضرت یوسف(ع) می‌فرماید: «وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می‌کند، مگر آنکه پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است.»^۱

شیطان از یک سو و دشمنانی چون اسرائیل، آمریکا، انگلیس و.. از سوی دیگر ما را احاطه کرده‌اند. از سوی دیگر وهابیونی قرار دارند که با شیعه دشمنند. برخی خودی‌ها و دوستانی که با نظام مشکل پیدا کرده‌اند نیز در طرف دیگر قرار دارند و از سوی دیگر ما با سلطنت‌طلب‌ها، خودفروخته‌ها، ناسیونالیست‌ها و.. مواجه هستیم. کنار این‌ها ثروت و امکانات دشمنان را هم اضافه کنید. بودجه عربستان تنها برای ترویج و تبلیغ وهابیت از کل بودجه ایران بیشتر است و از قدرت و امکانات آمریکا، انگلیس، ناتو و.. هم که خبر دارید.

در این فضا دشمنان دیگری نیز اضافه شده‌اند. اینترنت، ماهواره، فیلم، عکس و حتی ویروس اینترنتی هم ابزار دشمنی آن‌ها شده است. به‌راستی ما به کجا می‌رویم؟

علاوه بر تمام دشمنانی که ذکر شد، مبلغان و مبشرانی وجود دارند که از هیچ فرصتی برای تبلیغ مسیحیت دریغ نمی‌کنند. یک کشیش، یک پزشک زن زیبا و یک پزشک مرد خوش‌چهره، در تهران به خانه‌های مردم می‌روند و مسیحیت را تبلیغ می‌کنند. تمام نیازهای پزشکی، تبلیغی و... افراد را تأمین می‌نمایند. فقط کافی است مسیحی شوند تا هم مستمری دریافت کنند و هم ویزای آن‌ها برای سفر به دیگر نقاط دنیا آماده باشد. اگر سایت «موعود» را بررسی کنید، خواهید دید که اخبار متحیرکننده‌ای در این زمینه وجود دارد.

بررسی کنید که شیعه در دنیا چه وضعیتی دارد. ما چون به برکت نظام جمهوری اسلامی در فضای امنی زندگی می‌کنیم، نمی‌توانیم درک کنیم که دیگر شیعیان در چه وضعیتی در جهان به سر می‌برند. خیالمان راحت است که زندگی خود را داریم و به اطرافمان توجهی نمی‌کنیم. دلمان خوش است که دعا می‌خوانیم و به امام زمان(ع) توسلی پیدا می‌کنیم. اما آیا واقعاً در محضر امام عصر(ع) سربلند هستیم؟

از حدود هفت میلیارد جمعیت جهان چیزی حدود ۱۵۰ میلیون نفر شیعه هستند که کاملاً در اقلیت قرار دارند. از این تعداد نیز هر کدام خود را به چیزی مشغول کرده‌اند، یکی به ثروت، دیگری به شهرت و... به‌راستی چند درصد از این شیعیان خود را وقف امام زمان(ع) کرده‌اند؟ اگر تمام زندگیمان را نیز به پای امام زمان(ع) بریزیم، در مقابل این حجم بزرگ دشمنان، باز هم به حساب نمی‌آید و آن‌گونه که شایسته بوده است به وظیفه

خود عمل نکرده‌ایم. برخی نیز که یادی از امام می‌کنند و در جلسات مربوط به مهدویت و انتظار شرکت می‌نمایند و خود را محب امام می‌دانند، انتظار دارند که ایشان پس از ظهورشان برای آن‌ها کاری انجام دهند و برای امام تعیین تکلیف می‌کنند. اگر بخواهیم افراد دارای ایمان ضعیف، اسیر نفس و تمایلات نفسانی، بی‌توجه به جهان و اجتماع و... را از شیعیان کم کنیم، چه تعداد یار برای امام زمان(ع) باقی می‌ماند؟ چند نفر از ما واقعاً حاضر هستیم که جان و تمام زندگی خود را فدای امام نماییم؟ کدام‌یک از ما حاضر است جسورانه در مقابل دشمن بایستد و از جان خود نهراسد؟ چه کسی آماده شهادت است؟

اگر ما در شرایط کنونی، با اوصافی که عرض شد، عینک مهدوی به چشم داشته باشیم، نگاه ما به زندگی، شغل، منصب و... با سایر افرادی که این عینک را ندارند، متفاوت خواهد بود و در هر شغل و مقامی که باشیم، تلاش ما در راستای مبارزه با دشمنان و افزایش تعداد دوستان خواهد بود؛ زیرا دشمن و امکانات آن‌را می‌شناسیم و از قَلتِ تعداد دوستان و کثرتِ عدّه و عدّه دشمنان خبر داریم.

- توسل به امام زمان(ع) در مصائب و مشکلات و صبر در برابر

سختی‌ها

آخرین فایده گفتگو در مورد امام زمان(ع) که در این مبحث به آن اشاره خواهیم کرد، توسل به امام زمان(ع) در مشکلات و سختی‌های زندگی است. به هر حال هر انسانی در زندگی خود با سختی‌ها و مشکلاتی روبه‌رو است. انسان منتظر که خود را کاملاً به امام زمان سپرده است، در مشکلات روزمره خود به ایشان متوسل می‌شود. اگر مشکل او حل شد، خدا را شکر می‌کند و آن‌را از برکت، لطف و عنایت امام می‌داند و اگر مشکل او حل

نشد، آن را خواست و مشیت امام می‌داند که یا با این مشکل از مشکل بزرگ‌تری نجات یافته و یا موجب رشد و ارتقای او فراهم شده است؛ یعنی اگر مشکل او حل نشد، برایش قابل تحمل می‌شود.

- صحبت از امام زمان(ع): پاسداری از میراث شیعه و انتقال آن به

آیندگان

ما وظیفه داریم تا میراث گذشتگان را که به زحمت به دست ما رسیده و با آن رشد و ارتقا یافته‌ایم، به آیندگان منتقل کنیم. اگر گذشتگان ما خودخواه بودند و این میراث را به ما نمی‌رساندند، امروز به دست ما نمی‌رسید. کتاب «شیعه و زمامداران خودسر» مرحوم مغنیه نشان می‌دهد که شیعه با چه زحمتی به دست ما رسیده است. امروزه فضای امنیت و پیش آمده در کشورمان ما را غافل کرده، وگرنه شیعه رنج فراوانی برده تا به اینجا رسیده است. ما هم وظیفه داریم چیزی را که با این زحمت و خون دل به دست ما رسیده است، در نهایت امانت‌داری به نسل بعد منتقل کنیم و اگر این کار را انجام ندهیم، جفا و کوتاهی کرده‌ایم.

امروزه همه از حفظ میراث طبیعی صحبت می‌کنند و می‌گویند که ما نسبت به آب، خاک، هوا و... در برابر آیندگان مسئول هستیم. اما کمتر در مورد امام زمان(ع) صحبت می‌شود، حال آنکه ما وظیفه داریم میراثی را که با این زحمت به دست ما رسیده است، با نهایت وقار، متانت و امانت‌داری به نسل بعد منتقل کنیم و حق خود را نسبت به این میراث بزرگ ادا کنیم.

نکته آخر اینکه ما همیشه شعار «ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند» سر می‌دهیم و معتقدیم که مردم کوفه در حق حضرت علی(ع) کوتاهی کردند و مردم مدینه و مکه نیز در مورد پیامبر(ص) رفتار درستی نداشتند. یا

می‌گوییم که مردم کوفه قدر امام حسین(ع) را ندانستند و به ایشان پشت کردند. یا پیروان امام حسن عسکری(ع) چنان گستاخ و بی‌ادب شده بودند که از ایشان می‌خواستند، بگویند و جوهاتی را که آن‌ها می‌دهند، در کجا مصرف می‌کنند. ما معتقدیم که همانند آن‌ها نیستیم. زمانی می‌توانیم این ادعا را اثبات کنیم که اشتباهات سرنوشت‌ساز نسل‌های قبل را تکرار نکنیم و وظیفه خود را نسبت به امام زمان(ع) انجام دهیم. اگر در حق امام زمان(ع) کوتاهی می‌کنیم، یقین داشته باشیم که چنانچه در عرصه امتحان‌هایی از جنس امتحان‌های مردم کوفه، شام و مدینه قرار بگیریم، مردود خواهیم شد و اگر نسبت به امام عصر(ع) کوتاهی نکنیم، تنها اگر لطف و عنایت آن امام بزرگ شامل حالمان گردد، می‌توانیم از امتحانات سربلند بیرون آییم؛ شخصیتی که محبوب‌ترین و بهترین مخلوق خداست، کسی که هر لحظه نگران ماست، با شادی ما شاد و از غصه ما غمگین می‌شود. او پیگیر تمام لحظات ماست و از دیدن انحراف و اشتباه ما ناراحت می‌شود و با آمدنش جهان گلستان می‌شود، کسی که عصاره تمام انبیا و اولیای الهی است و اگر ما منش، روش و نگاه خود را تغییر دهیم، از عنایات ایشان بیشتر بهره‌مند خواهیم شد.

بحث را با یک داستان به پایان می‌رسانم. عابدی بود که تمام شبانه‌روز به عبادت مشغول بود و شیطان به هیچ عنوان نمی‌توانست او را فریب دهد. بالاخره روزی به او گفت که تو این همه الله الله می‌کنی و در مقابل این همه عبادت، خداوند یک لبیک هم به تو نگفته است. آن شب آن عابد برای عبادت بلند نشد. ندایی شنید که به او گفت چه اتفاقی افتاده است؟ چرا بیدار نشده‌ای؟ عابد جواب داد که خدایا اگر تو مرا دوست می‌داشتی، در

گذری بر فواید گفتگو درباره... ■ ۱۳۳

مقابل این همه خدا خدا کردن من، یک لبیک می‌گفتی. پاسخ آمد که تمام خدا خدا کردن‌های تو بعد از لبیک من بوده است و من ابتدا لبیک می‌گفتم که تو لب به نجوا می‌گشودی.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

منظور اینکه از جانب امام زمان(ع) به ما لطف و عنایتی شده که

توانسته‌ایم در این جلسات شرکت کنیم. انشاءالله قدر بدانیم و این نعمت را از دست ندهیم.